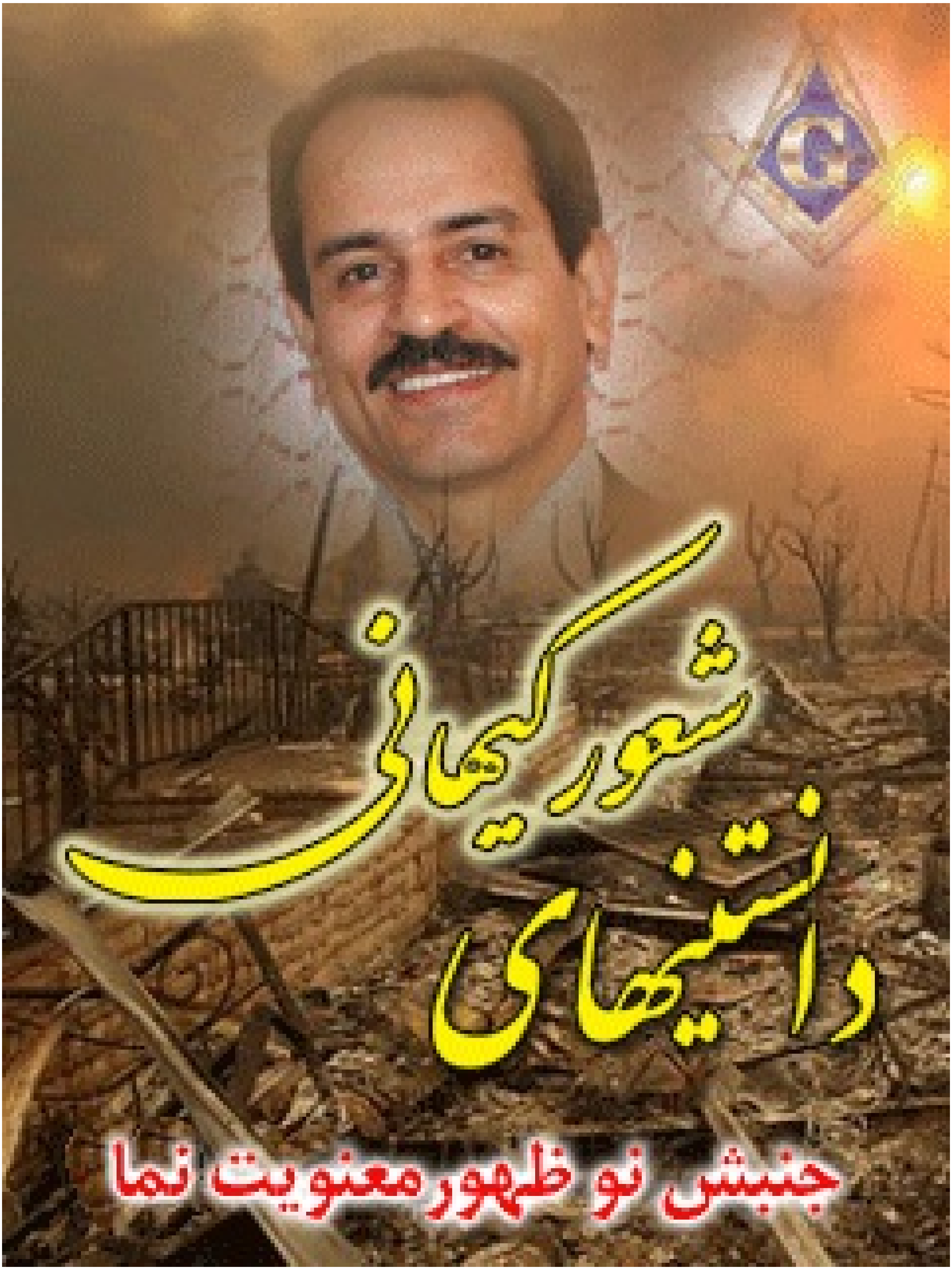

دانستنیهای
شعور کیهانی
جنبش نو ظهور معنویت نما

بسم الله الرحمن الرحیم

دانستنیهای شعور کیهانی (جنبش نوظهور معنویت نما)

نویسنده:

واحد تحقیقات مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر چاپی:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

دانستنیهای شعور کیهانی (جنبش نوظهور معنویت نما)

مشخصات کتاب

سرشناسه:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان،۱۳۹۱

عنوان و نام پدیدآور:دانستنیهای شعور کیهانی (جنبش نوظهور معنویت نما)/ واحد تحقیقات مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

گرداوری مطالب از کلیه سایت های مربوطه جمع آوری و ویرایش شده است.

مشخصات نشر دیجیتالی: اصفهان: مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان ۱۳۹۱.

مشخصات ظاهری: نرم‌افزار تلفن همراه و رایانه

موضوع: فرقه‌ها – جنبش‌های نوظهور

شعور کیهانی

تاریخچه

معرفی محمد علی طاهری معمولا افراد شاخص در جامعه، سابقه‌ای روشن دارند و گذشته خود را بازگو می‌کنند اما برخی افراد از بازگویی گذشته خویش خود داری می‌کنند و آن را در هاله‌ای از ابهام، فرو می‌گذارند؛ البته علت آن برای خودشان آشکار است. بنیانگذار عرفان کیهانی محمد علی طاهری از این گروه است.

وی گرچه با تأسیس مکتبی به نام عرفان حلقه یا عرفان کیهانی و برگزاری جلسات گوناگون در محافل عمومی و دانشگاهی و انجام برنامه‌های درمانی و نگارش چند کتاب و مقاله و با چند بار اتهام و دستگیری، شهرتی یافته اما هنوز گذشته وی در ابهام است و به طور شفاف برای عموم، بازگو نشده است.

در کتاب‌های خود وی و سایت‌هایی که به بیان آموزه‌های عرفان کیهانی می‌پردازند مشخصاتی از وی مشاهده نمی‌شود. به هر حال پایه گذار عرفان کیهانی، محمد علی طاهری، متولد ۱ / ۱ / ۱۳۳۵، کرمانشاه است.

وی از تحصیلات آکادمیک عالی برخوردار نیست. نوشته‌ها و گفته‌های وی نشان می‌دهد که در علوم ما فوق طبیعت از جمله در تسخیر جن، مطالعات و فعالیت‌هایی داشته و نیز با مکاتب هندی مانند یوگا و طب‌های گوناگون آشنایی یافته است.

افرادی که ادعای بزرگ دارند به یکی از دو پشتوانه تمسک می‌کنند:

برخی افراد برای توجیه نظرات خود به تحصیلات آکادمیک خود توجه می‌دهند اما برخی دیگر مانند طاهری که از پایه علمی برخوردار نیستند به دریافت الهامات تمسک می‌کنند.

بنا بر گفته‌های طاهری، عرفان کیهانی هنگام نگارش «انسان از منظری دیگر» قدمتی سی ساله داشته و بر اساس ادراکات شهودی وی در سی سال پیش، استوار است؛ [۱] وی از سال ۱۳۸۳ به تبلیغ عرفان کیهانی پرداخته و در ادامه فعالیت‌های خود توانسته برخی افراد تحصیل کرده دانشگاهی را به همکاری با خود جذب نماید و از آنها در نگارش کتابهایش کمک بگیرد.

دامنه ادعاهای او فراتر از الهام، تا آنجا پیش رفت که مدعی توانایی اتصال به پدیده‌ای به نام شعور کیهانی است.

او نه تنها خود، این توانایی را دارد بلکه تنها کسیست که می‌تواند این توانایی را به دیگران تفویض کند تا توسط آن، بیماران را به پدیده‌ای به نام شعور کیهانی متصل کنند و از این طریق، بیماری آنان درمان گردد. اضافه بر این وی مدعی تفویض لایه محافظ و

تفویض نیروی کیهانی است.

از نظر وی فرادرمانی، توانایی ویژه‌ای لازم دارد که فقط از طریق تفویض، قابل دستیابیست و قابل فراگیری از راه دیگری مانند آموختن از معلم و مطالعه کتاب نیست. محمد علی طاهری، علوم اسلامی را فرانگرفته است و حتی قرآن را به درستی نمی‌تواند قرائت کند با این حال چنانکه در کتابهای وی مشاهده می‌شود به تفسیر آیات قرآن می‌پردازد و تلاش دارد باطن آیات را درک کند.

وی اساس عرفان را درک باطن می‌داند و سعی دارد از اعمال دینی کشف رمز نماید. وی هدف عرفان حلقه را نزدیک کردن دنیای مذهب و علم و عرفان به یکدیگر می‌شمارد؛ به همین جهت سعی می‌کند برای اعمال و تکالیف دینی توجیهات علمی باز گو کند.

وی عرفان کیهانی را مطابق با مبانی اسلامی و برگرفته از عرفان اسلامی و ایرانی می‌شمارد. [۲] ناتوانی علمی وی در مواجهه با پرسش‌ها آشکار است.

فایل‌های موجود از جلسات گفتگو با دیگران و پاسخ‌های وی به پرسشگران و در واقع، طفره رفتن‌ها نشان می‌دهد وی از پشتوانه علمی کافی برخوردار نیست به همین جهت نوشته‌های خود را نیز به همت دیگران به نگارش درآورده است.

طاهری با تأسیس مؤسسه فرهنگی هنری عرفان کیهانی و برگزاری دوره‌های عرفان کیهانی به تربیت افرادی با نام مستر و اعطای مدرک پایان دوره پرداخته است.

ترویج مسائلی مانند درمان توسط شعور کیهانی و نیز سایمنتولوژی و همچنین ترویج دیدگاههایی مانند این که عرفان نیاز به ریاضت ندارد و به اعتقادات انسان ارتباطی ندارد و در عمل باید به باطن توجه نمود، باعث رواج این عرفان و گسترش آن شده است.

وی تلاش نموده عرفان کیهانی را به عنوان عرفانی ایرانی به جهان معرفی کند و از این رهگذر، اعتباری بی‌سابقه برای ایران کسب نماید. [۳] وی با دانشگاهی در ارمنستان قراردادی امضا می‌کند و ضمن اینکه از افراد برای دادن مدرک فرادرمانی پول می‌گرفتند، قسمتی از این پول را این مؤسسه برمی داشته و قسمتی را به حساب دانشگاه ارمنستان واریز می‌کرده است که بعد از روشن شدن این قضایا دانشگاه ارمنستان یک طرفه پروتکل را ملغی می‌کند.

ماجرای اخذ دکترای افتخاری وی از ارمنستان نیز پس از بازداشت بوده و بیشتر جنبه سیاسی داشته تا علمی و به هدف چهره سازی طاهری برای مردم ایران بوده است.

طاهری و پیروان وی از فضای اینترنت استفاده فراونی برای ترویج افکار خود برده‌اند.

کلیپ‌های موجود در اینترنت در سایتهایی مانند «اظهار ظهور» حاکی از پایبند نبودن طاهری به وظایف دینی است آنجا که وی برای انجام عمل سایمنتولوژی یا جن گیری، دست زن نامحرم را گرفته است.

ورود بنیانگذار عرفان کیهانی به ساحت دین و دست اندازی به معارف دینی بدون آمادگی و تخصص لازم، باعث شده وی دیدگاه‌های عجیب و باورهای مخالف با آموزه‌های دینی را مطرح کند.

برخی از باورهای وی عبارتند از [۴]:

خدا را نمی‌توان شناخت. خدار را نمی‌توان عبادت نمود. نمی‌توان عاشق خدا شد.

به زودی یقین حاصل می‌کنید که شما خدا هستید. شعور کیهانی، تنها واسطه بین خدا و خلق اعتقاد به شعور کیهانی، اعتقادی زیربنایی و آموزه‌های ادیان، اعتقادات رو بنایی است.

تناقض در قرآن ... و پیامبر نمی‌دونسته که چی نوشته. عزرائیل، وجود خارجی ندارد. ملائک با دو بال و ... اتم‌های با دو اوربیتال

و سه اوربیتال هستند.

کشتی نوح از نظر علمی نمی‌تواند اتفاق افتاده باشد.

شیطان تنها موحد درگاه الهی است.

ابلیس از روح القدس بالاتر است.

ما کمال را در این حلقه مدیون شیطان هستیم. در جهنم آتشی از جنس آگاهیست و ... عرفان حلقه، رواج خود را مدیون مسأله درمان است.

در عرفان کیهانی، فرادرمانی به عنوان نوعی طب مکمل، معرفی می‌شود اما مورد تأیید وزارت بهداشت قرار نگرفته است و اغلب صاحب نظران پزشکی نیز آن را مبتنی بر مبانی علمی نمی‌دانند. [۵] بنیانگذار آن، در پی نقدهای وارد بر این مکتب نام آن را در آبان ۱۳۸۹ از عرفان کیهانی به فرادرمانگر تغییر داد. [۶] اسماعیل منصوری لاریجانی که مقدمه‌ای بر کتابهای طاهری نگاشته است در ۲۲ اسفند ۱۳۸۹ در نشستی در قم از طاهری تبری جست. وی طاهری و فرقه‌اش را از فرقه‌های منحرف و خطرناك معرفی نمود و اعلام داشت در ابتدا گمان می‌کرده طاهری به دنبال نشر عرفان اسلامیست از این رو بر دو کتاب وی مقدمه زده ولی پس از مشاهده انحرافاتشان ضمن اعتراض شدید از دستگاه‌های مسؤول خواسته جلوی فعالیت او را بگیرند. وی همچنین مدعی شد طاهری چون نماز نمی‌خواند اصلاً قبله‌اش منحرف است و آثار مکتوب آقای طاهری را فاقد متدولوژی و پارادوکسیکال خواند و به صراحت از او و رهروانش ابراز تبری نمود. او در جلسه نقد دیگری که در اسفند ۱۳۸۹ در ستاد ملی ساماندهی پاسخ گویی دینی برگزار شد نیز عنوان داشت که این مقدمه را به درخواست محمدعلی طاهری نگاشته و دلیل عمده‌اش زمینه سازی برای چاپ آن کتاب‌ها بوده تا در معرض نقد صاحب نظران قرار گیرند. (ویکیپدیا: محمد علی طاهری)

نوشته: علی ناصری راد

****

[۱] انسان از منظری دیگر، ص ۱۸.

[۲] عرفان کیهانی، ص ۵۱

[۳] عرفان کیهانی، ص ۵۱.

[۴] به سایت اظهار ظهور (www. ezharezohoor. blogfa. com) مراجعه کنید.

[۵] ویکیپدیا: فرادرمانی.

[۶] ر. ك. ویکیپدیا: فرادرمانی و نیز سایت: www. mataheri. com اطلاعیه یکم آبان ماه ۸۹.

بخش مقالات

تأملی دربرخی مبانی عرفان کیهانی

چکیده

علی ناصری ارد

عرفان کیهانی مکتبی انسان محور است که به جهان و انسان نگاهی متفاوت دارد، راه رهایی انسان از گرفتاری را در وحدت جمعی در سایه شعور کیهانی تعریف می‌کند و فرادرمانی را سلوك معنوی به شمار می‌آورد. شناخت خدا و عشق به او و عبادت او را ناممکن می‌داند و روح القدس یا شعور کیهانی را تنها واسطه بین خدا و انسان و مایه وحدت جامعه انسانی تلقی می‌کند.

نگارنـده مواردی از تنـاقض این مکتب بـا آیـات قرآن را نشان داده سپس از چنـد جهت، فاصـله عرفان کیهانی را با عرفان اسـلامی بازگو می‌کند و شعور کیهانی را نیز پدیده‌ای مبهم معرفی می‌کند.

تقابـل قـدرت و کمـال، حـق تفویض اتصـال به شـعور کیهـانی، رابطه روح القـدس و شـفا و سـاده انگـاری ایجـاد وحـدت از دیگر مواردیست که در این مقاله به عنوان نقد بر این مکتب ایراد شده است.

درآمد

جاذبه‌های زندگی مادی و زیبایی چشـمگیر دنیای مدرن در این عصر، گرچه مایه اندکی دل خوشی برای انسان شده، نتوانسته روح جویـای حقیقت او را سـیراب سـازد بلکه دسـتاوردش، غفلت از بن مایه‌های روحی و معنوی بوده و پی آمـدهایی چون سـرگردانی، پریشانی، آشفتگی، افسردگی، پوچی و ... را در پی داشته است.

حـال که بیماری‌هـای زنـدگی غافلانـه، دامنگیر انسـان شـده، در تکاپو و جسـتجوی راه درمان، مکاتبی بشـری سـر برآورده، در پی مرهمی بر زخم‌های جانکاه انسان، هر کدام نسـخه‌ای می‌نویسـند و راهی برای رهایی بشـر از رنج روزافزون می‌جویند. نسخه‌هایی با آب و لعاب عشق مجازی، شادی سـطحی، آرامش ناپایدار و ... اما شگفتا که در این میان آنچه نادیده انگاشته می‌شود نسخه شفای الهی است! و باید پرسید که:

آیا خدایی که برای تن آدمیان، الوانی بی‌شمار از نعمت آفرید نسخه درمان برای روح و روان آنان نفرستاد؟

یکی از مکـاتب نوظهـور معنـویت گرا کـه درمـان امراض را هـدف خـود و سـلوک معنـوی به شـمار آورده و در دهه اخیر فعـالیتی گسترده در کشور داشته «عرفان کیهانی» است.

این مکتب در عین معرفی خود به عنوان عرفان ایرانی و اسلامی، از مکاتب مختلف فکری بهره گرفته و با چاشنی دو - سه آیه قرآن بـا برداشـت شخصـی، چنـد صـباحیست کـه مخاطبـانی را به خـود جـذب نمـوده است و در عین اذعـان بنیانگـذار آن به روبرویی با چالش‌هـای بنیـادی، کماکـان بر طبـل تبلغ و حمـایت خود از دو کتاب محوری این مکتب می‌کوبـد. این شـرایط مقتضـی ژرفکاوی مبانی این مکتب و مواجهه مستدل و به دور از احساسات است.

بی‌شک معیار صداقت، برهان آوریست و سخن سست و بی‌بنیان، بنایی استوار نخواهد ساخت بلکه با مقابله به مثل مواجه شده و در فضای غبارآلود، حق و باطل در هم خواهند آمیخت و برآیند این آمیختگی جز باطل نخواهد بود.

از این رو بـا تکیه بر این اصـل، محور اسـتناد این مقـاله، دو کتـاب اصـلی این مکتب یعنی «عرفان کیهانی» و «انسان از منظری دیگر» است و از استناد به هر سخنی بی‌سند پرهیز شده تا فضای شفاف، نتیجه‌ای روشن برای خواننده گرامی در بر داشته باشد.

۱ - طرح مسأله

تعریف عرفان کیهانی

عرفان کیهانی (که عرفان حلقه نیز نامیده می‌شود) بر اساس گفته بنیانگذار آن «نوعی سیر و سلوک عرفانی است که مباحث عرفانی را مورد بررسی نظری و عملی قرار می‌دهد» [۱]. چنانکه در ادامه مقاله خواهد آمد، مقصود از سیر و سلوک معنوی نه ارتباط با خدا بلکه ایجاد ارتباط با شـعور کیهانی است که با تشـکیل حلقه درمانی صورت می‌گیرد؛ [۲] با توجه به نوشـته‌های وی که در ادامه به آنها می‌پردازیم می‌توان در تعریف این مکتب گفت:

عرفان کیهانی مکتبی انسان محور است (محور مباحث و اهداف آن انسان است) که از جنبه نظری، جهان را مجازی و سراسر حرکت دانسته و شعور کیهانی را محرک عالم می‌شمارد و انسان را به وسعت هستی تعریف می‌کند و از جنبه عملی، نجات انسان را جمعی و در پی رهایی از کثرت و رسیدن به وحدت می‌داند و شعور کیهانی را نقطه مشترک بین انسان‌ها شمرده و در راستای همین وحدت از فرادرمانی برای درمان همه بیماری‌ها استفاده می‌کند.

۱ / ۱: جنبه نظری

اشاره

از نگاه مؤسس عرفان کیهانی انسان همواره دو پله در مقابل خود دارد:

پله عقل و پله عشق. بر این اساس این مکتب دارای دو جنبه نظری و عملی است.

جنبه نظری این مکتب به پله عقل، مربوط می‌شود و نگاهی ویژه به جهان و انسان است.

اما جنبه عملی با پله عشق پیوند داشته و روش عملی در این مکتب را به عهده دارد. [۳]

۱ / ۱ / ۱: جهان

جهان از نگاه این مکتب، سراسر حرکت بوده و فاقد وجود خارجی است؛ [۴] به این معنا که وقتی اتم را می‌شکافیم به ذرات متحرک می‌رسیم و اگر این ذرات را بشکافیم و همین روند را تا بی نهایت ادامه دهیم باز به ذرات ریزتری که متحرکند می‌رسیم. بنا بر این، شالوده جهان، از حرکت تشکیل می‌شود و از آنجا که حرکت، به طور مستقل و جدا از شیء متحرک، وجود خارجی ندارد بنا بر این جهان هستی مادی، وجود خارجی نداشته و صرفاً دارای وجودی مجازی می‌باشد؛ زیرا هر جلوه‌ای که ناشی از حرکت باشد، مجازی است.

آنچه از هستی مادی مشاهده می‌کنیم فقط واقعیتیست که در اثر حرکت در حرکت موجود در عالم، حاصل شده است.

نظیر استوانه‌ای که از حرکت دورانی یک تیغه بر یک محور پدید می‌آید. شعور کیهانی

آنچه این حرکت را به وجود می‌آورد عاملیست به نام «شعور کیهانی». [۵] این عامل، تنها واسطه بین خدا و خلق به شمار می‌رود [۶] و مایه ایجاد وحدت در عالم است؛ [۷] شعور کیهانی هوشمندی حاکم بر جهان است که جهان هستی را به وجود آورده است.

به بیان دیگر جهان هستی تصویری مجازی از حقیقتی دیگر به نام شعور و آگاهی است.

بنا بر این، حقیقت این جهان را همان شعور کیهانی تشکیل می‌دهد. [۸] با این حال در هر لحظه سه عنصر، در جهان هستی مادی موجود است:

آگاهی، ماده و انرژی. [۹] هر یک از این سه عنصر، قابلیت تبدیل شدن به یکدیگر را دارند. در عرفان کیهانی از شعور کیهانی با نام‌های دیگری چون شبکه شعور کیهانی، هوشمندی حاکم بر جهان هستی، هوشمندی کیهانی، شعور و آگاهی خداوند، شعور الهی، روح القدس، جبرئیل، یدالله و ... یاد می‌شود. [۱۰] شبکه مثبت و شبکه منفی

شعور کیهانی به عنوان شبکه مثبت نیز شناخته می‌شود. شبکه مثبت کلیه اطلاعات و آگاهی‌های لازم را در جهت رسیدن انسان به کمال در اختیار انسان می‌گذارد. در برابر، شبکه منفی قرار دارد که مسیر شیطان است و کلیه اطلاعات و آگاهی‌هایی را که باعث انحراف انسان شده و او را از مسیر کمال دور می‌کند، در اختیار انسان قرار می‌دهد. آگاهی‌های شبکه مثبت، انسان را به «عرفان کمال» راهنمایی می‌کند و آگاهی‌های شبکه منفی او را به سوی «عرفان قدرت» می‌برد. [۱۱]

۱ / ۱ / ۲: انسان

این مکتب به انسان نگاهی فرا کل‌نگرانه دارد. [۱۲] در نگاه فراکل نگرانه، انسان به عظمت و وسعت جهان هستی دیده می‌شود. در توضیح این نگرش بنیانگذار این مکتب می گوید:

«انسان موجودیست متشکل از کالبدهای مختلف مانند:

کالبد فیزیکی، کالبد روانی، کالبد ذهنی، کالبد اختری و کالبدهای دیگر و نیز مبدل‌های انرژی گوناگون که به اصطلاح به آنها «چاکرا» گفته می‌شود و نیز کانال‌های انرژی مختلف، ازجمله کانال‌های محدود و مسدود چهارده گانه در بدن که درطب سوزنی مطرح است، همچنین حوزه‌های مختلف انرژی در اطراف بدن مانند:

حوزه پولاریتی، حوزه بیو پلاسما و نیز اجزایی مانند شعور سلولی، فرکانس مولکولی و بی نهایت اجزای ناشناخته دیگر». [۱۳]

پله عقل و پله عشق

انسان همواره دو پله در مقابل خود دارد:

پله عقل و پله عشق. پله عقل؛ دنیای علم و دانش، فن و روش و تکنیک، پند و نصیحت، دلیل و برهان و استدلال، سعی و کوشش وتلاش و ... و به طور کلی حیطه‌ایست که اصطلاحاً «دنیای ابزار» نامیده می‌شود. پله عشق؛ دنیای وجد و ذوق و شوق، حیرت و تعجب، جذبه و از خود بی‌خود شدن، ایثار و محبت و ... و به طور کلی حیطه و چارچوبیست که اصطلاحاً «دنیای بی‌ابزاری» نامگذاری می‌شود. بر اساس تفاوت عقل و عشق، عرفان کیهانی دارای دو بخش نظری و عملی است.

بخش نظری، بر روی پله عقل و بخش عملی بر روی پله عشق قرار دارد. عرفان نظری بیانگر و روشنگر است و با استدلال اثبات می کند که انسان باید چه هدفی داشته باشد و به چه دلیل باید مسیر مشخصی را دنبال کند؛ [۱۴]

۱ / ۲: جنبه عملی

از نگاه این مکتب انسان در عصر حاضر دچار کثرت است یعنی هر کسی به دنبال منافع شخصی خود می‌باشد.

این حالت، انسان را از تعالی دور می‌سازد. تعالی در گرو گرایش به وحدت و درک تن واحده بودن جهان هستی است.

هدف این مکتب نیز اینست که انسان را از این کثرت نجات داده و افق نگاه او را به سوی وحدت، جهت دهد. راه رسیدن به وحدت

راه رسیدن به وحدت اینست که انسان‌ها «در هوشمندی و شعور حاکم بر جهان هستی به توافق و اشتراک نظر رسیده، پس از آزمایش و اثبات آن، به صاحب این هوشمندی که خداوند می‌باشد برسند؛ تا این موضوع، نقطه مشترک فکری بین انسان‌ها شده و قدرت و تحکیم پیدا نماید. بنا بر این، عامل مشترک فکری بین همه انسان‌ها و یا به عبارت دیگر، زیربنای فکری همه انسان‌ها، شعور حاکم بر جهان هستی و یا شعور الهی است». [۱۵]

نماد عرفان کیهانی که شباهت‌های آن با نماد یانگ و یین قابل تأمل است

فرادرمانی

بنیانگذار این مکتب، نوعی روش درمانی به نام «فرادرمانی» را ابداع نموده و می گوید:

این روش، از موارد طب مکمل و نوعی سلوک و عرفان عملیست و موجب شناخت عملی خدای متعال خواهد بود؛ [۱۶] تکیه گاه فرادرمانی، اتصال به «شبکه شعور کیهانی» است.

فرادرمانی درمان همه نوع بیماری از راه اتصال به شبکه شعور کیهانی و قرار دادن بیمار در معرض این هوشمندی است؛ [۱۷] عرفان عملی، سلوک بر پایه عشق است که دنیای بی‌ابزاری و فارغ از استدلال است با این سلوک، حقیقت جهان هستی از راه کشف و شهود شناخته می‌شود این شهود از راه ارتباط و اتصال با ماورا و کسب آگاهی حاصل می‌شود. جهت بهره برداری از عرفان عملیِ عرفان حلقه، نیاز به ایجاد اتصال به حلقه‌های متعدد شبکه شعور کیهانی است؛ [۱۸] حلقه کیهانی

اتصال به شبکه شعور کیهانی از راه تشکیل حلقه صورت می گیرد.

اعضای این حلقه عبارتند از:

درمان گیر، درمانگر و شعور کیهانی. با اجتماع این اعضا فیض الهی در حلقه به جریان افتاده و بیماری‌های درمان گیر درمان می‌شود. [۱۹] برای اتصال به شبکه شعور کیهانی ابتدا درمانگر باید فیض اتصال و نیز لایه محافظ را از مرکزیت کنترل کننده عرفان کیهانی (بنیانگذار این عرفان) دریافت کند.

تفویض اتصال، فقط با مکتوب نمودن «سوگندنامه» مربوطه مبنی بر استفاده صحیح و انسانی از این اتصال، صورت می گیرد). [۲۰] لایه محافظ، لایه‌ای از جنس آگاهی برای پرهیز از تشعشعات منفیست و پس از امضای سوگندنامه به فرادرمانگر تفویض می‌شود. این لایه، تحت هوشمندی شبکه شعور کیهانی ضمن محافظت فرادرمانگر، بیمار را نیز چه در فرادرمانی از راه دور و چه از راه نزدیک در حفاظ مطمئنی قرار می‌دهد تا از «تداخل شعور معیوب سلولی» (که در بیماران وجود دارد) و «تشعشعات منفی» و به خصوص در مقابل نفوذ «موجودات غیرارگانیک» (مانند جن) محافظت کند؛ [۲۱] برای تشکیل حلقه وحدت، تنها کافیست بیمار خود را به درمانگر معرفی کند (حداقل یک مشخصه از مشخصات بیمار نیاز است، نام بیمار و یا در اختیار داشتن عکس بیمار، آشنا بودن چهره بیمار برای فرادرمانگر و یا مُعرف بیمار، برای شروع فرادرمانی کافی است) و درمانگر نیز بیمار را به شبکه شعور کیهانی معرفی نماید. فیض حلقه وحدت از برکت نزدیکی و وحدتِ حداقل دو نفر ایجاد شده و هر کجا حداقل دو نفر در حلقه جمع باشند، عضو سوم، روح القدس و عضو چهارم آن خداوند ست.

بعد از این، در ساعت معین (اگر ساعتی تعیین شده باشد) و یا طی شبانه روز، شعور کیهانی شروع به اسکن بیمار نموده و از این طریق، بیماری‌ها تشخیص داده شده و درمان می‌شود. [۲۲] تنها شرط حضور در حلقه وحدت «شاهد» بودن است.

شاهد کسیست که نظاره گر و تماشاچی باشد و در حین نظاره هیچ گونه قضاوتی نداشته و هر گونه اتفاقی را در حلقه مشاهده کرده، زیر نظر داشته باشد و در حین مشاهده از تعبیر و تفسیر جدا باشد؛ [۲۳]

۱ / ۳: اهداف

سعی بنیانگذار این مکتب پایه گذاری عرفانی نو برای معرفی به دنیا بوده تا از این طریق، اعتباری برای ایران نیز کسب نماید. [۲۴] مهم‌ترین اهداف این مکتب عبارتند از:

رهایی از گرفتاری در خویشتن، خدمت به خلق و انجام عبادت عملی و حرکت در جهت نزدیکی به دیگران و فراهم نمودن امکان وحدت. [۲۵]

۱ / ۴: پیشینه

بنیانگذار این مکتب می گوید:

«این رشته با قدمتی سی ساله، بنا بر ادراکات شهودی استوار بوده، توسط نگارنده (محمدعلی طاهری) بنیان گذاری شده». [۲۶] بنا بر این عرفان کیهانی نوپاست و مبنای آن «شهود ی» است که برای بنیان گذار، طبق گفته خودش، رخ داده است.
از وی تاکنون دو کتاب به نام‌های «عرفان کیهانی» و «انسان از منظری دیگر» به چاپ رسیده است.
از این کتاب‌ها از سال ۱۳۸۶ تاکنون ده‌ها هزار نسخه منتشر شده است.
بنیانگذار، این عرفان را مطابق با مبانی اسلامی و برگرفته از عرفان اسلامی و ایرانی می‌شمارد [۲۷] بـا این حال درباره این مکتب پرسش‌های جدی قابل طرح است که برخی از آنها به شرح زیر است:
آیا می‌توان جهان را فاقد وجود خارجی دانست؟
واقعاً شعور کیهانی چه پدیده‌ایست که نویسنده عرفان کیهانی درباره آن به گونه‌های مختلف سخن گفته است؟
شهود بنیانگذار عرفان کیهانی دقیقاً چه بوده که از کیفیت آن در کتاب‌های خود سخنی به میان نیاورده است؟
آیا شهود یک نفر (که نه پیامبر و نه امام و نه معصوم است) می‌تواند برای دیگران حجت باشد تا بنای معرفتی و سلوک عملی خود را بر آن استوار کنند؟ آیا انسان شناسی هندی که انسان را از کالبدهای فیزیکی، روانی، ذهنی، اختری و غیر آن متشکل می‌داند با مبانی اسلامی درباره انسان، سازگار است؟
آیا درمان انسان را می‌توان عرفان نامید؟ آیا اتصال به شعور کیهانی برای شفا یافتن، عرفان است؟
و اساساً آیا عرفان کیهانی با عرفان اسلامی و ایرانی مطابقت دارد؟

۲ – بررسی و نقد

اشاره

در این مقاله به بیان نقدهایی پیرامون این مکتب می‌پردازیم.

۲ / ۱: تناقض با آیات قرآن

اشاره

قرآن کریم اولین منبع عرفان اسلامی است.
از این رو هر مکتبی که بخواهد اسلامی شمرده شود نباید با آیات قرآن در تناقض باشد.
در عرفان کیهانی آموزه‌هایی مشاهده می‌شود که با آیات قرآن متناقض است که در اینجا به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۲ / ۱ / ۱: تناقض ۱؛ شناخت خدا ممکن نیست

در کتاب عرفان کیهانی آمده:
انسان نمی‌تواند عاشق خدا شود، زیرا انسان از هیچ طریقی قادر به فهم او نیست [... ۲۸] جمله نویسنده نیاز به توضیح ندارد؛ زیرا به روشنی شناخت خدا را خارج از توانایی انسان می‌شمارد. این در حالیست که خدای متعال در سرتاسر آیات قرآن کریم، با ذکر اسما، صفات و افعال، خود را به بندگان معرفی می‌کند.

بنا بر این می‌توان خدا را شناخت و او را فهمید. اگر انسان او را نفهمد پس چه کسی را عبادت می‌کند.

«قُل ْهُوَاللَّهُ أحَدٌاللَّهُ الصَّمَدُلَم ْيَلِدْوَلَم ْيُولَدْ وَلَم ْيَكُن ْلَهُ كُفُوًا أحَدٌ». [۲۹] بگو:

خداونـد، یکتا و یگانه است؛ خداونـدیست که همه نیازمنـدان قصـداو می‌کننـد؛ (هرگز) نزاد و زاده نشـد و برای او هیچ گاه شبیه و مانندی نبوده است.

«هُوَ اللهُ الـذِی لا ـ إلهَ إلا ـ هو عـالم الغَیْبِ وَ الشَّهَادَه هُوَ ... وَ هُوَ العَزِیزُ الحَکِیمُ». [۳۰] او خـداییست که معبودی جز او نیست، دانـای آشکار و نهان است ... واوعزیزوحکیم است.

امیر مؤمنان عَلَیْهِ السَّلَام در نهج البلاغه فرمود:

«لَمْ يُطْلِعِ العُقُولَ عَلَى تَحْدِيدِ صِـفَتِهِ وَ لَمْ يَحْجُبْهَا عَنْ وَاجِبِ مَعْرِفَتِه. [۳۱] عقول وخردها را بر کنه صـفات ش آگاه نساخت و (با این حال) آنها را از مقدار لازم معرفت وشناخت باز نداشته است.

۲ / ۱ / ۲: تناقض ۲؛ عشق به خدا ممکن نیست

نویسنده در همان اصل می‌گوید:

انسـان نمی‌توانـد عـاشق خـداشود، زیرا انسـان از هیـچ طریقی قـادر به فهم او نیست و در حقیقت خـدا عـاشق انسان می‌شود و انسان معشوق می‌باشـد و مشـمول عشق الهی. انسان می‌توانـد فقط عاشق تجلیات الهی، یعنی مظاهر جهان هستی، شود و پس از این مرحله است که مشـمول عشـق الهی می‌گردد. عشق به معنـای محبت شدیـد است؛ [۳۲] و محبت شدیـد و بلکه شدیـدترین محبت شایسـته خداست.

قرآن کریم فرمود:

«وَالَّذِينَآمَنُواأَشَدُّحُبًّالِلَّهِ» (بقره ۱۶۵) امّا آنهاکه ایمان دارند، عشق شان به خدا، (از مشرکان نسبت به معبودهاشان) شدیدتراست.

شگفت است با این که نویسنده در این اصل، عشق خدا را ناممکن می‌داند و در مواردی دیگر از عشق الهی سخن می‌گوید. [۳۳] و یا عرفان را دنیای عشق می‌شمارد. [۳۴] اگر انسـان دو پله دارد و یکی از آن دو، پله عشق است منظور عشق به چه کسـی است! اگر عشق به خدا ممکن نیست پس عرفان، عشق به چه کسی خواهد بود! اگر عشق به تجلیات است چرا باید به تجلیات عشق ورزید و به متجلی عشق نورزید! اگر ماه زیباست ماه آفرین زیباتر است.

به گفته مولوی:

ای دوست شکر خوش‌تر یا آنکه شکر سازد

ای دوست قمر خوش‌تر یا آنکه قمر سازد

در بحر، عجایب‌ها، باشد به جز از گوهر

اما نه چو سلطانی کو بحر و درر سازد

از سوی دیگر محبت، پدیـده‌ای دو طرفه بین خدا و مخلوق اوست؛ به این معنا که خدا در صورتی محبت خاص نسـبت به بنده خود دارد که بنـده نیز نسبت به او محبت خاص داشـته باشد؛ «یُحِبّهم و یُحبّونَه» [۳۵] خـدا آنان را دوست دارد و آنان نیز خدا را دوسـت می‌دارند. از این رو خدای متعال در صورتی عاشق بنده می‌شود (اگر این تعبیر درست باشد) که بنده هم عاشق خدا باشد.

بنا بر این سخن دیگر نویسنده که می‌گوید:

«در حقیقت خدا عاشق انسان می‌شود و انسان معشوق می‌باشد و مشمول عشق الهی» [۳۶] درست نیست.

۲ / ۱ / ۳: تناقض ۳؛ عبادت خدا ممکن نیست

در کتاب عرفان کیهانی آمده است:

عبادت بر دو نوع است:

عبادت نظری و عبادت عملی. عبادت نظری، ارتباط کلامی با خداوند و عبادت عملی در خدمت خداوند بودن است و چون او بی نیاز از هر عمل ما می‌باشد، از این رو خدمت ما صرفاً می‌تواند معطوف به تجلیات او شود. در نتیجه، عبادت عملی در خدمت جهان هستی بودن است؛ یعنی خدمت به انسان، طبیعت و [... ۳۷] چگونه می توان گفت:

چون خدا از هر عمل ما بی نیاز است پس عبادت او معنا ندارد و عبادت یعنی در خدمت خلق بودن! در حالی که قرآن همواره بر ضرورت عبادت خدا تأکید می کند و پیامبران الهی را بنده او می‌شمارد و عبادت‌هایی نظیر نماز و روزه و ... بر بندگان خود قرار داده است.

آیا آن طور معنا کردن عبادت تحریفی جدی درباره حقیقت عبادت نخواهد بود! قرآن کریم فرمود:

«أنِ اعْبُدُونی هذا صِراطٌ مُسْتَقیمٌ»؛ [۳۸] مرا بپرستید که راه مستقیم این است.

۲ / ۱ / ۴: تناقض ۴؛ چرا روح القدس

نویسنده عرفان کیهانی می گوید:

هنگامی که انسان درخواستی داشته باشد، مستقیماً از خدا درخواست می کند (فَاستَقِیمُوا اِلیه) ولی جواب درخواست او از طریق شبکه شعور کیهانی (یدالله، روح القدس، جبرئیل و) ... پاسخ داده خواهد شد؛ [۳۹] چه دلیلی بر تعیین واسطه گری روح القدس وجود دارد؟

در کجای عرفان و معارف اسلامی چنین مطلبی یافت می‌شود! آیا به صرف این که انسان ادعا کند دو نفر با یکدیگر حلقه وحدت (آن هم وحدت ادراکی؟ [۴۰]) تشکیل دهند روح القدس حاضر می‌شود! در آیه «وَ قالَ رَبُّکُمُ ادْعُونی أَسْتَجِبْ لَکُمْ إِنَّ الَّذینَ یَسْتَکْبِرُونَ عَنْ عِبادَتی سَیَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ داخِرینَ»؛ [۴۱] پروردگار شما گفته است:

مرا بخوانید تا شما را بپذیرم کسانی که از عبادت من تکبر می‌ورزند به زودی با ذلّت وارد دوزخ می‌شوند سخن از اینست که هر گاه انسان درخواستی از خدای متعال داشته باشد خود او اجابت می کند.

در آیه، هیچ واسطه‌ای در میان نیست.

حضرت ابراهیم عَلَیْهِ السَّلَام نیز فرمود:

وَ إِذا مَرِضْتُ فَهُوَ یَشْفینِ» [۴۲]

هر گاه من مریض می‌شوم او مرا شفا می‌دهد.

۲ / ۱ / ۵: تناقض ۵؛ شعور الهی، تنها واسطه

در جای دیگر آمده:

بین انسان و خدا، تنها واسطه‌ای که وجود دارد هوشمندی و شعور الهی (یدالله) است، که به صورت‌های مختلف نقش یدالهی خود را ایفا نموده، پل ارتباط عالم پایین و عالم بالا می‌باشد؛ [۴۳] نویسنده شعور الهی را به ید الله، روح القدس، جبرئیل، حکمت الهی و آگاهی خداوند تعبیر می کند که به نظر می‌رسد با تنوع عبارتی که در نوشته ایشان مشاهده می‌شود منظورشان از همه اینها یک چیز است.

روشن‌ترین تعبیر از این میان تعبیر روح القدس و جبرئیل است.
بنا بر این ایشان واسطه بین خدا و انسان را تنها جبرئیل می‌داند. این مطلب با آیات قرآن ناسازگار است؛ زیر قرآن کریم از فرشتگان دیگری نیز سخن به میان آورده است؛ مانند ملک الموت، مالک، میکائیل، مدبرات و ... علامه طباطبایی در کتاب الرسائل التوحیدیه (که شامل سه رساله است) یک رساله را به بحث از وسائط بین خدا و موجودات اختصاص داده‌اند.
در این رساله از وساطت اسما و صفات الهی، حُجُب، لوح، قلم، عرش، کرسی و ملائکه بر اساس آیات و روایات سخن گفته‌اند؛ [۴۴] بنا بر این انحصار وساطت بین خدا و انسان در جبرئیل با آیات قرآن ناسازگار است.

۲ / ۲: فاصله عرفان کیهانی با عرفان اسلامی

اشاره

بنیانگذار عرفان کیهانی این مکتب را تابع عرفان اسلامی و ایرانی می‌شمارد [۴۵] و آن را نوعی سیر و سلوک به شمار می‌آورد [۴۶] در حالی که این مطابقت از چند جهت تأمّل برانگیز است:

جهت اول

عمده نظر عرفان اسلامی درباره روابط انسان با خداست [۴۷] و حال آن که در عرفان کیهانی (چنان که در تعریف آن ملاحظه نمودید) از رابطه انسان و خدا سخنی در میان نیست بلکه عرفان کیهانی در شناخت خدا دچار چالش است چنان که در مطالب پیشین گذشت. قیصری در مقدمه خود بر شرح تائیه ابن فارض در تعریف و فایده عرفان می گوید:
عرفان عبارت است از: معرفت به خدای سبحان از جهت اسما و صفات و مظاهر آن و احوال مبدأ و معاد و حقایق عالم و چگونگی بازگشت آنها به یک حقیقت که همان ذات احدیت باشد و معرفت شیوه سلوک و مجاهده برای رهانیدن نفس از تنگناهای قید و بندهای جزیی و رسیدن آن به مبدأ خو دو موصوف شدن به وصف اطلاق و کلیّت. [۴۸]

جهت دوم

سیر و سلوک عرفانی پویا و متحرک است؛ یعنی در عرفان، سخن از نقطه آغازست و از مقصد ی و از منازل و مراحلی که به ترتیب سالک باید طی کند تا به سرمنزل نهایی برسد. [۴۹] اما در عرفان کیهانی از چنین سلوکی سخن به میان نیامده است.

جهت سوم

در سیر و سلوک عرفانی از یک سلسله احوال و واردات قلبی سخن می‌رود که منحصراً به یک سالک راه در خلال مجاهدات و طی طریق‌ها دست می‌دهد و مردم دیگر از این احوال و واردات بی‌خبرند [۵۰] اما عرفان کیهانی به چنین واردات قلبی کاری ندارد.

جهت چهارم

عرفان اسلامی همه جانبه است و به تمام قوا و استعدادهای انسانی توجه دارد و سعی دارد انسان مظهر تمام اسما و صفات الهی شود [۵۱] در حالی که عرفان کیهانی از اسما و صفات الهی سخن نمی گوید بلکه هدف آن، رهایی از گرفتاری در خویشتن و نزدیک

شدن انسان‌ها به یکدیگر و عرفان را در خدمت به خلق تعریف می کند.

جهت پنجم

انسان شناسی عرفان کیهانی شباهتی با انسان شناسی عرفان اسلامی ندارد. انسان در عرفان کیهانی بر اساس مبانی مکاتب هندی و چینی چون یو گا و طب سوزنی، دارای کالبدهای متعدد، چاکراها و ... دانسته می‌شود. بدون شک این گونه شناخت انسان، سایر آموزه‌های مربوط به او در این مکاتب را نیز با خود به همراه خواهد داشت. در واقع این مکتب تأکید بر معرفی انسان بر اساس مبانی هندی دارد. این گونه انسان شناسی در مکاتب هندی نه عقلانی و نه وحیانی است و اگر مبتنی بر تجربه برخی رهبران هندی باشد آیا تجربه آنان حجتی بر انسان مسلمان خواهد بود؟

۲ / ۳: انداموارگی جهان

موضوع وحدت جهان از گذشته در میان فلاسفه مطرح بوده [۵۲] و به چند صورت تفسیر شده است:
وحدت اتصالی جهان طبیعت، وحدت نظام جهان طبیعت، وحدت جهان در سایه وحدت صورت (نفس کلی یا روح جهان) که شامل تمام اجزای آن است، وحدت تمام ما سوی الله ذیل یک صورت به نام عقل اول، انسان کبیر دانستن جهان توسط عرفا. [۵۳]
اما موضوع تن واحده بودن جهان هستی و یکتایی آن که در عرفان کیهانی مطرح است [۵۴] دیدگاهیست متفاوت با آنچه از قدیم در میان فلاسفه مطرح بوده است.
از این دیدگاه به «اندام وارگی» جهان تعبیر می‌شود. شهید مطهری می گوید:
فلاسفه جدید، بالاخص فیلسوف بزرگ آلمان هگل، اصل «اندام وارگی» را - یعنی این که رابطه اجزای طبیعت با کل، رابطه عضو با اندام است — تأیید کرده‌اند.
هگل روی اصولی به اثبات این مطلب می‌پردازد که قبول آنها متوقف است بر قبول همه اصول فلسفه او. پیروان مادی هگل یعنی طرفداران ماتریالیسم دیالکتیک نیز این اصل را از هگل گرفته و تحت عنوان «اصل تأثیر متقابل» یا «اصل ارتباط همگانی اشیاء» یا «اصل همبستگی تضادها» به شدت از آن دفاع می کنند و مدعی هستند که رابطه جزء با کل در طبیعت، رابطه ارگانیکیست نه مکانیکی، ولی آنجا که در مقام اثبات برمی آیند جز رابطه مکانیکی را نمی‌توانند اثبات کنند؛ [۵۵] سپس می گوید:
حقیقت اینست که روی اصول فلسفه مادی، این که جهان در کل خود به منزله یک اندام است و رابطه اجزاء با کل، رابطه عضو با اندام است غیرقابل اثبات است؛ [۵۶]

۲ / ۴: شعور کیهانی چیست؟

نویسنده در دو کتاب خود [۵۷]، از شعور کیهانی با تعبیرات متعدد دیگری یاد کرده است؛ مانند:
شبکه شعور کیهانی، هوشمندی حاکم بر جهان هستی، هوشمندی کیهانی، شعور و آگاهی خداوند، شعور الهی، روح القدس، جبرئیل، ید الله و ... با این حال، معرفی این اتصال را با نام دیگری غیر از شبکه شعور کیهانی و یا شعور الهی برای دیگران مجاز نمی‌داند و باعث انحراف می‌شمارد. [۵۸] روشن است که ما در نگاه اول به تعبیرات فوق، ناسازگاری شدیدی را در هماهنگی بین این تعبیرات می‌یابیم! اگر بخواهیم همه این تعبیرات را بپذیریم معلوم نخواهد شد که حقیقت شعور کیهانی چیست؟

آیا همان علم و آگاهی خداست یا روح القدس (جبرئیل) یا ید الله و یا ... وی در موارد دیگر، شعور کیهانی را هوشمندی حاکم بر جهان هستی [۵۹] و کارکرد آن را جهت دادن به حرکت موجود در عالم می‌شمارد زیرا بر اثر شعور کیهانی، انرژی، در «میدان شعور ی» شکل گرفته و بدون وجود چنین میدانی، هیچ گونه انرژی ای نمی‌تواند وجود داشته باشد؛ [۶۰] اهمیت این شعور کیهانی تا حدیست که زیربنای فکری همه انسان‌ها قرار می گیرد [۶۱] باید پرسید:

اگر انسان‌ها به این نقطه اشتراك نظر نرسیدند آیا لزوماً مشکلات غیر قابل حلی دامنگیر آنان خواهد بود.

انسان‌هایی که تاکنون زندگی کرده‌اند چگونه بوده‌اند؟ نکته دیگر این که رابطه این شعور حاکم بر جهان هستی با انسان چگونه است؟

این رابطه یا تکوینی است و یا قراردادی؟: اگر رابطه تکوینی است یعنی در اصل آفرینش با یکدیگر ارتباط دارند، در این صورت نیاز به اثبات ندارد (تا گفته شود:

«پس از تجربه و اثبات آن») و اگر رابطه قراردادیست چگونه یک مسأله قرار دادی می‌تواند زیربنا باشد؟ اضافه بر این، انسان نمی‌تواند با شبکه شعور کیهانی قراردادی ببندد. نکته بعد این که: شعور کیهانی جزو جهان هستیست یا خارج از آن؟ اگر جزو جهان است خودش نیز باید دارای حرکت بوده و در ابن صورت به محرّك نیازمند است و اگر خارج از جهان است چگونه می توان آن را اثبات نمود؟ راه اثبات شعور کیهانی چیست؟

تجربه حسی؟ کشف و شهود؟ عقل؟ وحی؟ بی‌شك دلیل اثبات آن، تجربه حسی نخواهد بود زیرا شعور کیهانی را نمی‌توان با حواس، درك کرد. کشف و شهود نیز مسأله‌ای شخصیست و برای دیگران حجت نیست. گذشته از این، هر شهودی را نمی توان صحیح شمرد؛ زیرا مکاشفات بر دو دسته هستند:

مکاشفات ربانی و رحمانی و مکاشفات شیطانی. [۶۲] آیا احتمال نمی‌رود که مدعی کشف شعور کیهانی، مکاشفه‌ای شیطانی داشته است به ویژه وقتی چالش‌ها و ناهمواری‌های بسیاری در سایر اندیشه‌های او مشاهده می‌شود. قرآن کریم القاهای شیطانی را منشأ آشفتگی و فتنه می‌شمارد:

«إِنَّ الشَّياطِينَ لَيُوحُونَ إِلى أَوْلِيائِهِمْ لِيُجادِلُوكُمْ»؛ [۶۳] شیاطین به دوستان خودمطالبی مخفیانه القا می کنند، تا با شما به مجادله برخیزند و اما اگر دلیل اثبات شعور کیهانی، استدلال عقلی باشد می‌پرسیم آن دلیل عقلی چیست؟

به عبارت دیگر چگونه نیاز حرکت به محرك را به معنای نیاز حرکت به شعور کیهانی می‌شمرید. اگر دلیل آن وحی الهیست آن را بیان کنید. آیا در وحی الهی چنین عاملی گفته شده است و اگر گفته شده تنها عامل برای حرکت جهان هستی شمرده شده است؟

۲ / ۵: تقابل قدرت و کمال

نویسنده در این چند اصل بین قدرت و کمال، تقابل برقرار نموده و آنها را قابل جمع نمی‌داند. [۶۴] به نظر وی عرفان یا «عرفان کمال» است و یا «عرفان قدرت». در حالی که بین قدرت و کمال، لزوماً رابطه تقابل برقرار نیست؛ زیرا این امکان هست که هدف کسی از مسائل ماورایی هم قدرت و هم کمال باشد؛ یعنی قدرت ماورایی را در مسیر کمال قرار دهد؛ حضرت مسیح عَلَيْهِ السَّلَام از آذوقه درون خانه‌های مردم خبر می‌داد [۶۵] حضرت سلیمان قدرت خود را در مسیر هدایت ملکه سبا قرار داد؛ او تخت ملکه سبا را با قدرت یکی از ملازم ان خود به صورت خارق عادت نزد خود آورد [۶۶] و با ساخت کاخ آبگینه ملکه سبا را متعجب کرد و زمینه هدایت او را فراهم نمود. [۶۷] بنا بر این اصل قدرت را نباید نفی نمود؛ زیرا ممکن است افرادی شایسته از بشر دارای آن باشند و آن را به خوبی مدیریت کنند.

بله قدرت مورد نظر نویسنده برای انسان‌های معمولی و با اغراض و اهدافی که ایشان ذکر نموده شایسته نیست اما این یک قضیه عمومی نمی‌شود.

۲ / ۶: فقط راه تفویض

سلوک عملی عرفان کیهانی تاکنون پیشینه ندارد بنا بر این روشی نوبنیاد و ابداعیست و با توجه به اهمیت شعور کیهانی در نظر بنیان گذار، ابداع چنین روشی به منزله تشریع دستورالعمل سلوکی برای بهره‌مندی از شعور کیهانی است.
مبدع شبکه شعور کیهانی حق خود می‌داند که اتصال به این شبکه را تنها از کانال تفویض مرکزیت کنترل شعور کیهانی میسر بداند. اتصال به این شبکه در نهایت حتماً باید به این مرکزیت وابسته باشد و قابل فراگیری از راه‌های دیگر نظیر مطالعه کتاب و نوشته نیست. [۶۸] حال این حق انحصاری از کجا آمده؟ چرا تنها راه، فقط تفویض است؟

۲ / ۷: چرا روح القدس و شفا

در هیچ یک از آیات و روایات اسلامی پیوندی بین روح القدس و شفا مشاهده نمی‌شود (چه روح القدس را به جبرئیل تفسیر کنیم و چه به موجودی دیگر [۶۹]). بله چنین پیوندی در آیین مسیحیت دیده می‌شود. [۷۰]

۲ / ۸: ساده انگاری ایجاد وحدت

یکی از اهداف عرفان کیهانی ایجاد وحدت است اما ایجاد وحدت انسانی آن قدر کار آسانی نیست که با ساز و کار ساده عرفان کیهانی یعنی درک تن واحده بودن جهان هستی و صرفاً توافق و اشتراک نظر در هوشمندی و شعور کیهانی [۷۱] بتوان به آن دست یافت؛ زیرا انسان موجودیست دارای ابعاد پیچیده فردی، اجتماعی و درونی و برونی که برای ایجاد وحدت بین آنان به برنامه‌ای حساب شده و جامع، نیاز است.
این ساز و کار جامع و منسجم باید با وجود انسان هماهنگ باشد و تنها از دست کسی ساخته است که انسان را آفریده است.
هدف از بعثت انبیا نیز اینست که انسان‌ها را به وحدت برسانند؛ یکی از آیات بی‌شمار قرآن در این زمینه آیه ذیل است:
«کَانَ النَّاسُ کانَ النَّاسُ أُمَّةً واحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِیِّینَ مُبَشِّرِینَ وَ مُنْذِرِینَ وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْکِتابَ بِالْحَقِّ لِیَحْکُمَ بَیْنَ النَّاسِ فیمَا اخْتَلَفُوا فیهِ» [۷۲]
مردم (درآغاز) یک دسته بودند؛ و تضادی در میان آنها وجود نداشت.
به تدریج جوامع و طبقات پدید آمد و اختلافات و تضادهایی در میان آنها پیدا شد، در این حال) خداوند پیامبران را برانگیخت تا مردم را بشارت و بیم دهند و کتاب آسمانی که به سوی حق دعوت می‌کرد با آنها نازل نمود تا در میان مردم در آنچه اختلاف داشتند داوری کنند.
علامه طباطبایی در تفسیر المیزان حدودا در ۶۰ صفحه به تفسیر این آیه پرداخته‌اند.
بنا بر این آیا بهتر نیست ببینیم راهکار قرآن کریم برای ایجاد وحدت بین انسان‌ها چیست؟
اگر همین راهکار را پیش گرفته و به خوبی پیاده کنیم و به آیه «إِنْتَنْصُرُوااللَّهَ یَنْصُرْکُمْ وَ یُثَبِّتْ أَقْدَامَکُمْ» [۷۳] (اگر خدا را یاری کنید

شما را یاری می‌کند و گام هایتان را استوار می‌سازد) توجه کنیم یقینا راهی درست را پیموده‌ایم. نتیجه

عرفان کیهانی را نمی‌توان عرفانی هماهنگ با آموزه‌های اسلامی و در مسیر عرفان اسلامی دانست؛ زیرا جهان شناسی، انسان شناسی و خداشناسی آن با آموزه‌های اسلامی هم خوانی نداشته و برخاسته از آنها نیست. سلوك عملی مطرح شده در این مکتب نیز راهیست متفاوت با سیر و سلوك عرفان اسلامی. استفاده از مبانی مکاتب گوناگون به طور جدی منشأ التقاط در این مکتب شده است.

گویی بنیانگذار این مکتب برای رسیدن به هدف؛ یعنی توجیه نظری فرادرمانی، خود را دچار زحمت فراوان ساخته است.

****

منابع

۱. قرآن کریم.

۲. السید الشریف الرضی، نهج البلاغه، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۷.

۳. استاد محمد تقی مصباح یزدی، آموزش فلسفه، تهران، مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی، پائیز ۱۳۷۳.

۴. محمد علی طاهری، انسان از منظری دیگر، تهران، ندا – اشجع، ۱۳۸۷.

۵. صدرالدین محمد الشیرازی، الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۹۸۱.

۶. آیت الله محمد تقی مصباح یزدی، در جستجوی عرفان اسلامی، قم، مرکز انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، تابستان ۸۶.

۷. العلامه السید محمد حسین الطباطبائی، الرسائل التوحیدیه، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۱۵.

۸. المحقق السبزواری شرح المنظومة، تصحیح و تعلیق از آیت الله حسن زاده آملی و تحقیق و تقدیم از مسعود طالبی، تهران، نشرناب ۱۳۶۹ – ۱۳۷۹.

۹. مهندس محمدعلی طاهری، عرفان کیهانی (حلقه)، تهران، انتشارات اندیشه ماندگار، بهار ۱۳۸۸.

۱۰. دکتر سید یحیی یثربی، عرفان نظری، تحقیقی در سیر تکاملی و اصول مسائل تصوف، قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۷۴.

۱۱. عهد جدید بر اساس کتاب مقدس اورشلیم، ترجمه پیروز سیّار، تهران، نشر نی، ۱۳۸۷.

۱۲. مرتضی مطهری، مجموعه آثار استاد شهید مطهری، تهران، انتشارات صدرا، مجلدات مختلف.

۱۳. دکتر منوچهر دانش پژوه، فرهنگ اصطلاحات عرفانی، تهران، فرزان، ۱۳۷۹.

۱۴. صدرالمتألهین مجموعه رسائل فلسفی صدر المتالهین تحقیق و تصحیح ازحامد ناجی اصفهانی، تهران، انتشارات حکمت ۱۳۷۵.

۱۵. صدرالمتالهین، مجموعة الرسائلالتسعة، تهران ۱۳۰۲ ه. ق ۱۶. صدر المتالهین المظاهر الالهیة فیاسرارالعلوم الکمالیة، مقدمه و تصحیح و تعلیق از سیدمحمد خامنه‌ای تهران، ۱۳۸۷.

۱۷. سماحة آیة الله العظمی مکارم شیرازی نَفحاتُ القُران اُسلوب جدید فی التّفسیر الموضوعی للقُر آن کریم (با استفاده از نرم‌افزار مجموعه آثار آیت الله مکارم شیرازی، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

****

[۱] محمدعلی طاهری، عرفان کیهانی، ص ۵۵.

[۲] همان، ص ۱۰۵ و ۱۰۷ و انسان از منظری دیگر، ص ۱۷.

[۳] همان، ص ۷۳.

[۴] محمد علی طاهری، انسان از منظری دیگر، ص ۳۵ – ۳۸.

[۵] همان، ص ۴۰ و ۴۱.

[۶] عرفان کیهانی، ص ۱۱۹.

[۷] همان ۵۸.

[۸] همان، ص ۶۰، انسان از منظری دیگر، ص ۴۰.

[۹] انسان از منظری دیگر، همانجا.

[۱۰] همان، ص ۸۶

[۱۱] عرفان کیهانی، ص ۹۳ و ۹۵ و انسان از منظری دیگر، ص ۱۹۸.

[۱۲] عرفان کیهانی، ص ۱۰۹

[۱۳] انسان از منظری دیگر، ص ۲۷.

[۱۴] عرفان کیهانی، ص ۷۳.

[۱۵] همان، ص ۵۶ و ۵۸.

[۱۶] همان، ص ۱۰۵ و ۱۰۷ و انسان از منظری دیگر، ص ۱۷.

[۱۷] بنگرید به انسان از منظری دیگر، ص ۹۴.

[۱۸] عرفان کیهانی، ص ۸۰ و ۸۱.

[۱۹] همان ص ۸۲.

[۲۰] همان ص ۱۱۰ و انسان از منظری دیگر، ص ۹۹.

[۲۱] انسان از منظری دیگر، ص ۹۱.

[۲۲] عرفان کیهانی ص ۸۲.

[۲۳] همان ص ۸۶.

[۲۴] همان ص ۴۷ و ۵۰.

[۲۵] همان ص ۱۰۵.

[۲۶] انسان از منظری دیگر، ص ۱۸.

[۲۷] عرفان کیهانی، ص ۵۱ ...: «عرفان کیهانی (حلقه)، که عرفان ایرانی و اسلامی و برخاسته از فرهنگ ماست»....

[۲۸] عرفان کیهانی (حلقه)، ص ۱۲۴

[۲۹] سوره اخلاص.

[۳۰] حشر، آیات ۲۲ – ۲۴.

[۳۱] نهج البلاغه، خطبه ۴۹.

[۳۲] «عشق، محبت مفرط، عشق افراط در محبت و «هیمان» افراط در عشق است.

دکتر منوچهر دانش پژوه، فرهنگ اصطلاحات عرفانی، ص ۵۲.

[۳۳] بنگرید به: عرفان کیهانی، ص ۱۳۹.

[۳۴] انسان از منظری دیگر، ص ۸۰.

[۳۵] مائده، ۵۴.

[۳۶] عرفان کیهانی، ص ۱۲۴.

[۳۷] همان، ص ۱۳۷.

[۳۸] یس، ۶۱.

[۳۹] همان، ص ۸۶.

[۴۰] بنگرید به: عرفان کیهانی، ص ۵۶.

[۴۱] غافر، ۶۰.

[۴۲] شعراء، ۸۰.

[۴۳] همان، ص ۱۱۹.

[۴۴] سید محمد حسین طباطبایی، الرسائل التوحیدیه، ص ۱۲۲ به بعد.

[۴۵] بنگرید به: عرفان کیهانی، ص ۵۱.

[۴۶] همان، ص ۵۵.

[۴۷] مرتضی مطهری، مجموعه آثار استاد شهید مطهری ج ۲۳، ص: ۲۷.

[۴۸] بنگرید به: دکتر سید یحیی یثربی، عرفان نظری، ص ۲۳۲.

[۴۹] همان.

[۵۰] همان، ص ۲۸.

[۵۱] آیت الله محمد تقی مصباح یزدی، در جستجوی عرفان اسلامی، ص ۱۳۲.

[۵۲] ر. ک. صدرالمتالهین الشیرازی، مجموعه الرسائل التسعه، ص: ۱۶۴، المحقق السبزواری، شرح المنظومه، ج ۳، ص: ۵۲۲، صدرالمتالهین الشیرازی، الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه، ج ۷، ص: ۱۱۷، صدرالمتالهین الشیرازی، مجموعه رسائل فلسفی صدرالمتالهین، ص: ۴۲۷، صدرالمتالهین الشیرازی، المظاهر الالهیه فی اسرارالعلوم الکمالیه، ص: ۲۸.

[۵۳] استاد محمد تقی مصباح یزدی، آموزش فلسفه، ج ۱، ص ۳۷۸

[۵۴] بنگرید به عرفان کیهانی، ص ۵۶ و ۶۴ و ۱۳۱ و ۱۳۲.

[۵۵] مرتضی مطهری، همان، ج ۲، ص ۱۳۶.

[۵۶] همان.

[۵۷] «عرفان کیهانی» و «انسان از منظری دیگر».

[۵۸] عرفان کیهانی، ص ۹۰.

[۵۹] همان، ص ۶۰.

[۶۰] انسان از منظری دیگر، ص ۵۵.

[۶۱] عرفان کیهانی، ص ۵۸.

[۶۲] آیت الله محمد تقی مصباح یزدی، همان، ص ۳۰۱.

[۶۳] انعام، ۱۲۱.

[۶۴] انسان از منظری دیگر، ص ۲۶.

[۶۵] آلعمران ۴۹

[۶۶] نمل ۳۸ و ۳۹.

[۶۷] نمل ۴۴.

[۶۸] انسان از منظری دیگر، ص ۱۰۰.

[۶۹] روح القدس در فرهنگ اسلامی به چند معنا به کار می‌رود. بنگرید به: سماحه آیه الله العظمی مکارم شیرازی، نفحات القران، ج ۹، ص: ۹۲.

[۷۰] بنگرید به عهد جدید، ترجمه پیروز سیّار، ص ۸۵۰ و ۸۵۱.

[۷۱] عرفان کیهانی، ص ۵۸.

[۷۲] بقره، ۲۱۳.

[۷۳] محمد، ۷.

عرفان به سمت کیهان یا به سمت خدا

چکیده:
این پژوهش به بررسی مبانی و اصول عرفان کیهانی می‌پردازد و با تطبیق آن با مبانی اسلام و عرفان اسلامی نکات مثبت و منفی آن را مورد ارزیابی قرار می‌دهد. مقدمه:

در دوره معرفی انواع گرایشهای عرفانی شرقی و غربی در ایران، گرایش جدیدی از عرفان اسلامی ارائه گردیده است که آن را عرفان کیهانی یا حلقه می‌نامند. ارائه دهنده این گرایش عرفانی آقای محمدعلی طاهری می‌باشد که هدف خود را مقابله با عرفانهای نوظهور وارداتی بیان می‌دارد. این گرایش با استفاده از برخی مبانی عرفان اسلامی و آیات و روایات اسلامی، تلاش می‌کند تا رویکردی جدید و جذاب از عرفان اسلامی با مبانی اسلام و عرفان اسلامی به مخاطب خود ارائه نماید. متأسفانه در این روند، اصول و مبانی این گرایش و رویکرد از عرفان، چندان با مبانی اسلام و عرفان اسلامی تطابق نداشته و دچار انحرافات و التقاطاتی می‌باشد.

در این بررسی به برخی از موارد انحراف و یا التقاط اعتقادی در این گزارش عرفانی می‌پردازیم. در این مقاله قصد داریم به سؤالات زیرپاسخ گوییم:

۱ – آیا عرفان کیهانی یا حلقه، با مبانی و اصول اسلام و عرفان اسلامی مطابقت دارد؟

۲ – عرفان کیهانی می‌تواند معرف عرفان اسلامی شیعی باشد؟

۳ – عرفان کیهانی می‌تواند در برابر هجوم عرفانهای جعلی و انحرافی راهگشا باشد؟

۴ – عرفان کیهانی، هدایت شده است یا گمراه کننده؟ در این بررسی، دفتر اول عرفان کیهانی (حلقه) به قلم آقای محمد علی طاهری و با مقدمه دکتر اسماعیل منصوری لاریجانی، مورد بررسی قرار می‌گیرد.

گفتار اول:

نقد مقدمه دکتر اسماعیل منصوری لاریجانی

گفتار دوم:

بررسی اصول ومبانی عرفان کیهانی.

گفتار سوم:

بررسی اساسنامه عرفان کیهانی گفتار اول:

نقد مقدمه دکتر اسماعیل منصوری لاریجانی دکتر منصوری لاریجانی در مقدمه این کتاب، پیدایش خدایان مختلف را در زمان انسانهای نخستین، به دلیل حس جستجوگری و کاوش فطری موجود در روح انسان‌ها می‌داند که به پیدایش خدایان مختلف و اسطوره سازی و نهادپروری می‌رسد. ایشان با استناد به کتاب «تاریخ اساطیری ایران» اسطوره سازی و خلق خدایان مختلف را، نتیجه ناتوانی و درماندگی وضعف انسانها در برآوردن آرزوها و ترس از حوادث می‌داند. ایشان در این تحلیل، انسانهای نخستین را به دور از رسالت انبیاء الهی نشان می‌دهند. در واقع انسانها در جوامع نخستین بشری، از ابتدای خلقت حضرت آدم عَلَیْهِ السَّلَام تحت تعلیم و هدایت انبیاء الهی بوده‌اند و همواره دارای مفاهیم دینی جهت یکتا پرستی بوده‌اند (۱) علت گرایش انسان‌ها در طول تاریخ به چند خدایی وبت پرستی و اسطوره سازی خدایان مختلف، انحرافات و گمراه نمودن انسان‌ها توسط شیطان بوده است.

انسان‌ها فطرتاً یکتا پرست می‌باشند اما شیاطین در طول تاریخ باتحریف ذهن بشر، تفکر چند خدایی و تجسم خدایان زمینی را در میان بشر القاء نموده است (۲) شکل گیری این انحراف امری فطری وهم راستا با نیازهای بشر نبوده است.

در واقع ایشان در این دوره نقش انبیاء الهی را در هدایت بشر و نقش شیطان را در شکل گیری تفکر چند خدایی لحاظ نمی‌نمایند. ایشان پس از این مرحله، سیررشد تفکر انسان را به شکل گیری فلسفه و سؤالهای فلسفی در ذهن انسان می‌داند و با استناد به کتاب «انسان و هستی» ادوار مختلف فلسفه یونان و سیر تکاملی آن را برمی شمارند تا به دوره شکلگیری سوفسطاییان می‌رسد. در واقع ایشان اعتقاد دارند، شکلگیری تفکر فلسفی در یونان، مرحله دوم رشد تفکری بشر می‌باشد، در حالی که قدمت تفکر فلسفی یونان به ۲۵۰۰ سالتا ۳۰۰۰ سال پیش باز می‌گردد. که تحت تأثیر حکمت خسروانی ایران باستان به وجود آمد. اما سیر رشد بشر، بسیار قبل‌تر از این، مراحل تعالی خود را در هستی شناسی عالم و خداوند توسط انبیاء طی نموده ا ست. در دوره حضرت نوح عَلَیْهِ السَّلَام سطح آگاهی و درک یکه توسط این پیامبر به بشر آن روز ارائه گردید، بسیار بالاتر از سؤالات فلسفی یونان می‌باشد.

حضرت نوح عَلَیْهِ السَّلَام در هستی شناسی خداوند و عالم برای قومش، ارتباط میان پرستش و بندگی خدا و افزایش نزولات آسمانی، ارتباط میان بندگی خدا با افزایش ثروت، فرزندان و سرسبزی باغ‌ها و رودخانه‌ها، ارتباط میان خلقت انواع مختلف انسان‌ها وعظمت خداوند، آفرینش هفت طبقه آسمان به شکل طبقه طبقه توسط خداوند، جایگاه ماه در آسمان و خورشید و فروزندگی‌اش در آسمان و خداوند، ارتباط میان خلقت انسان از خاک و شباهت آن با نباتات، ارتباط میان خلقت و معاد، ارتباط میان گستردگی زمین و شکل گیری راه‌ها درسطح آن، را بیان می‌نماید. (۳) این سطح از هستی شناسی عالم و ارتباط آن با خالق هستی، نشان دهنده سطح تفکر بشری در دوره حضرت نوح عَلَیْهِ السَّلَام می‌باشد.

در واقع دکترمنصوری لاریجانی، در سیر رشد و تعالی اندیشه بشری، نقش انبیاء را لحاظ نمی‌نماید و آغاز شکلگیری تفکر و پرسش گری را محدود به فلسفه یونان می‌نماید. در این نوع نگاه، اشتباه فلسفه یونان در هستی شناسی عالم مورد غفلت واقع می‌گردد. فلسفه یونان به جای آنکه مانند هدایت انبیاء الهی، از خالق هستی و ارتباط هستی با خالق آن سؤال نماید، از چیستی و ماده عالم سؤال می‌کند و توجهی به خالق آن ندارد، در صورتی که انبیا ء الهی پس از معرفی ماده عالم، توجه انسانها را به خالق آن معطوف می‌نمودند تا در ماده و آرخه (arxe) عالم نمانند و مانند فلسفه دچار پیچیدگی و سردرگمی در جواب، نشوند. ایشان در تحلیل ارتباط میان جریان سوفسطاییان و ذهنیت گرایی بشر و نسبی داشتن حق و باطل و محور شدن ذهن انسان نسبت به حقیقت بیرونی، ماهیت فلسفه غرب را روشن می‌نماید و آغاز ذهنیت گرایی و انسان محوری را در فلسفه یونان معرفی می‌نماید. هر چند آغاز اُمانیسم به شکلگیری خود فلسفه باز می‌گردد، اما ایشان توضیح مناسبی نسبت به دوره سوفسطاییان و آغاز انحراف عمومی بیان می‌دارد. ایشان سپس به توضیح نظرات سقراط، افلاطون و ارسطو و نو افلاطونیان پیرامون هستی شناسی، می‌پردازند و تا دوره فلوطین پیش می‌آیند. در ادامه به نقش اگوستی نو آکوئیناس اشاره می‌نمایند. آنچه در بیان نظرات این فیلسوفان یونان و اروپا مورد غفلت واقع می‌گردد، تأثیر دین حضرت موسی عَلَیْهِ السَّلَام و تعالیم مسیح عَلَیْهِ السَّلَام در تفکرات یونانیان و هستی شناسی آنان

می‌باشد.

در واقع به جای بررسی سیر تعالیم انبیاء ابراهیمی تا حضرت مسیح عَلَیْهِ السَّلَام و نقش تعالیم آنان در هستی شناسی بشر و رشد فکری او، به سراغ نظرات فیلسوفان یونانی می‌رویم و نظرات آنان را، اصل و مبنای شناخت خود از هستی قرار می‌دهیم. انبیاء در یک حرکت هدفمند انحرافی، از محوریت هستی شناسی عالم و خداوند خارج می‌شوند و اصالت به فیلسوفان داده می‌شود در صورتی که تمامی معارفی که بشر در طول تاریخ بدان دست یافته است، توسط انبیاء الهی ارائه گردیده است.

ایشان سپس به فیلسوفان اسلامی مثل «ابون صرفاً رابی» و «ابن سینا» اشاره می‌نمایند و آنها را متاثر از تفکرات ارسطویی می‌دانند و فیلسوفان بعد از ابن سینا را به جز سهروردی که متاثر از فلوطین می‌باشد، همگی از نظریات ارسطو متأثر می‌داند. در اینجا سؤالی که مطرح می‌گردد اینست که اگر حکمای اسلامی از فیلسوفان یونان و روم تاثیر گرفته‌اند، در چه مرحله‌ای یازمانی ازپیامبران الهی متاثر بوده‌اند؟ اگر عرفان اسلامی متاثر از نظرات فیلسوفانی چون سقراط، افلاطون، ارسطو، فلوطین و ... می‌باشد، جایگاه تعالیم و ارشادات انبیاء الهی، از آدم تاعیسی علیهما السلام در عرفان اسلامی، کجاست؟

آیا عرفان اسلامی ادامه دهنده عرفان نوح عَلَیْهِ السَّلَام، ابراهیم عَلَیْهِ السَّلَام، موسی عَلَیْهِ السَّلَام و پیامبر اسلام حضرت محمد صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم می‌باشد، یا ادامه دهنده نظرات فلسفی و هستی شناختی فلاسفه یونان؟ در عرفان اسلامی تعالیم انبیاء الهی محوریت دارد یا نظرات فلاسفه یونان؟ آیا در صورت شکلگیری عرفان اسلامی برمبنای نظرات فلاسفه یونان، نام آن را باید عرفان اسلامی وحکمت اسلامی نهاد یا فلسفه اسلامیزه شده‌ی یونان؟ آنچه به نظر می‌رسد، پس از نهضت ترجمه‌ای که توسط خلفای بنی عباس در سرزمینهای اسلامی آغاز گردیده و هدفش مقابله با معارف امامان شیعه بود، کتب فلسفی یونان نیز وارد جهان اسلام گردیده و حکمایی همچون ابون صرفاً رابی، ابن سینا، ملاصدرا، سهروردی و ... تلاش نمودند تا مبانی فلسفه یونان را با مبانی اسلام تطبیق دهند ومدل اسلامی آن را ارائه نمایند وب ه جای استخراج مبانی حکمی و عرفانی شیعه از متون اسلامی چون قرآن و روایات، به سراغ نظریات فلاسفه غرب رفتند و با تهاجم فرهنگی و فلسفی روم، به مقابله پرداختند. دکتر منصور لاریجانی در ادامه با بیان برخی از نظرات عرفانی اسلامی در موضوع وحدت وجود و مسأله تجلی، تجربه‌ی شخصی آقای طاهری را راهی به سوی درک موضوع وحدت وجود معرفی می‌نماید که به لحاظ مفهومی با اصطلاحات و تعابیر عرفان اسلامی مطابقت دارد. یکی از علتهایی که ایشان به آن استناد می‌نماید. اصطلاح «الطرق الی الله بعدد انفاس الخلائق» می‌باشد.

ما در ادامه این نوشتار به برخی از نظرات و اصول آقای طاهری اشاره خواهیم نمود که با مبانی اسلام و عرفان اسلامی شیعی منافات دارد و اثبات می‌نماییم که عرفان کیهانی جزء طرق مطمئن برای طی طریق در صراط مستقیم نمی‌باشد.

گفتار دوم:

بررسی اصولی و مبانی عرفان کیهانی آقای طاهری در صفحه ۴۳ کتاب اول خود علت گرایش مردم جهان را به عرفان، عدم پاسخگویی علم روز به سؤالات بشر و بحرانهای مختلف می‌داند. ایشان در میان عرفانهای مختلف، جایگاه عرفان ایران را، جایگاهی رفیع و مهم می‌داند که تاکنون نتوانسته است چارچوب قابل فهمی در این زمینه به دنیا ارائه نماید. ایشان بیان می‌دارد که عرفان ایرانی باید دارای سهولت فهم، سهل الوصول برای همگان و بدور از ریاضتهای مختلف مثل پناه بردن به غار و آویزان شدن در چاه باشد.

ایشان مشکل انسان امروز را کمبود وقت می‌داند که می‌خواهد خیلی زود و با برنامه زمانی به هدفش برسد و دیگر حوصله مسائل پیچیده و مبهم راندارد و نیازمند صحبتهای جدید و روشن و واضح می‌باشد.

ظاهراً ایشان معنای عرفان و ویژگی سیر و سلوک را درست درک ننموده‌اند، چون یکی از ویژگی عرفان اسلامی شیعی سهولت فهم آن در صورت سیر و سلوک صحیح می‌باشد.

عرفان شیعی به دور از پناه بردن به غار و آویزان شدن در چاه می‌باشد و تنها با عمل نمودن به دستورات دین و شریعت به حقیقت می‌رسد. انتظاری که ایشان نسبت به عرفان و سیر و سلوک دارند که باید سهل الوصول برای همگان باشد و بدور از سختی و خودسازی باشد با هویت و ذات عرفان و سیر و سلوک تناقض دارد. سیر و سلوک عرفان شیعی یعنی تلاش و کوشش جهت دوری از گناه و انجام دادن واجبات و مستحبات ورسیدن به گزاره تقوی، تقوی در عرفان شیعی عامل هدایت و رشد سالک می‌باشد.

آیا رسیدن به تقوی وحفظ آن در میان گرایش‌ها و لذات دنیا یی، آسان است؟

سختی سلوک و عرفان، مقابله با نفس و خواسته‌های نفسانی می‌باشد که چه از راه زهد و چه از راه عشق، مقابله با نفس، جهد و تلاش لازم دارد. آیا می‌توان انتظار داشت بدون سختی مقابله با خواستهای دنیایی نفس و گرایشهای مادی، به عرفان اسلامی شیعی دست یافت؟ آیا می‌توان با سهولت و راحتی به مفاهیم عمیق عرفانی که در پس تقوی و ترک دنیا و خواستهای نفسانی نهفته است، دست یافت؟ معنای سهل الوصول بودن همگانی در نظر عرفان کیهانی با مبانی عرفان اسلامی شیعی سازگار نمی‌باشد و سالک به هیچ عنوان به راحتی و سهولت نمی‌تواند به مفاهیم عرفانی دست یابد. لازمه درک حقیقت هستی، ترک تعلقات دنیایی می‌باشد و کسی نمی‌تواند با داشتن این تعلقات به درک حقیقت نائل آید چون این مفاهیم، با تعلقات نفسانی در تعارض می‌باشند. در واقع سالک یا باید نگاه الهی داشته باشد یا نگاه نفسانی و لازمه‌ی نگاه الهی، ترک نگاه نفسانی می‌باشد که خود این ترک نفسانیات با سختی همراه می‌باشد.

ایشان همچنین بیان می‌دارند که انسان امروزی به دلیل کمبود وقت بدنبال جواب گرفتن سریع می‌باشد و حوصله مسائل پیچیده و مبهم راندارد. مشکلی که ایشان بیان می‌کند، مشکل انسان درگیر در مدرنیته می‌باشد که در مفاهیم مدرن که یکی از آنها سرعت می‌باشد غرق شده است و دیگر حوصله وقت گذاشتن راندارد و با سوار شدن بر قطار سرعت تکنولوژی وعلم، نمی‌تواند وقت زیادی برای سلوک و عرفان بگذارد، اما حقیقت آن است که مدرنیته و مفاهیم آن در تعارض ذاتی با عرفان اسلامی شیعی می‌باشند و انسان در مدرنیته به هیچ عنوان نمی‌تواند وارد مفاهیم سیر و سلوک گردد. یکی از منازل عرفان اسلامی شیعی صبر و سپس حلم می‌باشد.

برای رسیدن به این مفاهیم چگونه می‌توان وقت نداشت و یا حوصله نداشت؟ عدم حوصله وعدم وقت در تعارض ذاتی بامقام صبر و صابرین می‌باشد.

بسیاری از مفاهیم عرفان اسلامی شیعی، در سیر و سلوک و انجام فرائض خاص در مدت مثلاً چهل روز می‌باشد، مانند خالص نمودن عبادات و اعمال برای خداوند در چهل روز. چگونه می‌توان چهل روز اخلاص در عمل را که با نظم کائنات و تدبیر امور عالم مرتبط است باسرعت مدرنیته همراه نمود و برای رضایت انسانهای درگیر در مدرنیته، حاصل تلاش چهل روزه را در یک روز به او انتقال داد؟! عرفان اسلامی شیعی دارای پیچیدگی و ابهام نمی‌باشد بلکه چون مفاهیم آن در ورای گذشتن از تعلقات دنیایی می‌باشد، درک آن برای افراد اسیر در تعلقات دنیایی دارای ابهام و پیچیدگی می‌باشد.

چگونه می‌توان انتظار داشت ما با داشتن تعلقات مادی و نفسانی، مفاهیم عرفان و حقیقت عالم را درک نماییم وطبق خواست انسان کم حوصله درگیر در مدرنیته، مفاهیم عرفانی را ساده و راحت بیان نماییم؟ ایشان در ص ۴۳ از دفتر اول خود بیان می‌دارد که ایران تاکنون نتوانسته است چارچوب قابل فهمی را در این زمینه (عرفان) به دنیا عرضه نماید. باید این سؤال را مطرح نمود که عرفانی که بعد از انقلاب اسلامی درسطح جهان توسط فرهنگ بسیجی و شاگردان امام خمینی (ره) به جهان عرضه گردید و باعث شکلگیری گروه‌های مختلف جهادی، حماسی، استشهادی و متفکرین مختلف گردید، جزء عرفان اسلامی شیعی ایران نمی‌باشد؟! گرایش شیعیان، مسلمانان، غیرمسلمانان و آزادیخواهان جهان به رویکرد انقلاب امام خمینی و الگو شدن فرهنگ بسیجی در میان آنان، آیا معرفی مکتب عرفانی ایران اسلامی نمی‌باشد؟! آیا شهداء استشهادی در لبنان و فلسطین که از انقلاب اسلامی ایران الگو گرفته‌اند،

به درک و شهود عرفانی نسبت به حقیقت هستی نرسیده‌اند و تنها از روی هیجان و شور کاذب دست به این عمل می‌زنند؟! حقیقت اینست که با وقوع انقلاب اسلامی ایران، مدل زندگی عرفانی امام خمینی و شاگردان مکتب او به عنوان نسخه به روز شده و عملی عرفان اسلامی شیعی به جهان عرضه گردید و سالکان حقیقت در تمام نقاط جهان این سیره سلوکی را به عنوان راه رهایی بخش انتخاب نمودند و کم کم ثمرات این نوع از عرفان بود که غرب را دچار وحشت نمود و برای مقابله با عرفان شیعی دست به گسترش مکاتب انحرافی در عرفان زدند تا عطش جوانان جهان را نسبت به حقیقت عرفان با سراب عرفانهای کاذب خرافی سرپوش گذارند. موج گرایش جوانان ایرانی و غیرایرانی در سراسر جهان نسبت به سلوک بزرگانی چون آیت الله بهجت، گویای راهگشا بودن و حوصله انسانها برای رسیدن به حقیقت عرفان شیعی می‌باشد.

عرفان شیعی که درمکتب امام خمینی و آیتالله بهجت ارائه می گردد، بسیارساده و قابل فهم می‌باشد اما برای رسیدن به آن تلاش نیاز دارد و سهل الوصول نمی‌باشد.

بارها از قول آیت الله بهجت نقل شده است که تنها راه رسیدن به خداوند گناه نکردن است و ما بزرگترین مانع خود در رسیدن به خداوند می‌باشیم. عرفان ایرانی نه تنها به دنیای امروز مدل سیر و سلوک ارائه داده است بلکه دنیای مدرنیته و فرهنگ غالب آن را به چالش کشیده است.

ایـن حقیقت عرفان در مکتب حضرت روح ا ... می‌باشد و این حقیقت عرفان و سلوک است نه آنچه پیرامون فلسفه اسلامی و یونانی بیان می گردد. در صفحه ۴۴ کتاب اول عرفان کیهانی بیان شده است که دوران کلی گویی و حرفهای زیبا گذشته است و باید آنچه را که بر زبان جاری می کنیم، در عمل نشان دهیم وگرنه سخن ما چیزی جز اشکالی بر کاغذ و اصواتی در فضا نمی‌باشد. اگر قرار باشد عرفا و بزرگان عرفان شیعی تمام حقایقی را که به آن رسیده‌اند و درک نموده‌اند را به ما نشان دهند، تلاش و خودسازی ما برای رسیدن و درک آن حقایق چه ضرورتی دارد؟

بسیاری از مفاهیم و حقایق هستی، اسرار عرفان هستند که بزرگان به طور غیر مستقیم در گفتار و اشارات خود به آن اشاره می کنند و تنها اهل معنا آن را متوجه می گردند. اگر مبنا بر این باشد که ما حقیقتی را قبول نکنیم ی یا نصیحتی را عمل نکنیم مگر آنکه گوینده‌ی آن عملاً نشان دهد که خود به آن عمل نموده است، ادب حضور در برابر اساتید اخلاق و عرفان چگونه معنا خواهد شد؟ ایشان در صفحه ۴۵، جای عرفان ایرانی را در میان هجوم عرفان‌های وارداتی خالی می‌بینند، در صورتی که هجوم عرفانهای وارداتی، نتیجه گسترش عرفان اسلامی شیعی مکتب امام خمینی درسطح جهان می‌باشد یکی از نظریات ایشان پیرامون عرفان اینست که دنیای عشق و عرفان، دنیای بی‌ابزاریست و نمی‌تواند از هیچ گونه فن و تکنیکی برخوردار باشد.

ابتدا باید عرفان را درست معنا نمود و سپس منظور از فن و تکنیک را مشخص نماییم و ببینیم عرفان فاقد فن و تکنیک می‌باشد یا خیر. عرفان ازباب عَرَّفَ می‌باشد و مصدر آن به معنای شناختن است.

اگر تنها لفظ عرفان را بکار بریم این لفظ خنثی می‌باشد و تنها معنای شناختن را دارد. اما اگر بعد از لفظ عرفان مشخص نماییم چه چیز را می‌خواهیم بشناسیم، آنگاه جهت عرفان معلوم می گردد. عرفان انسان، عرفان خداوند، عرفان الهی، عرفان طبیعت و همگی شناخت هر پدیده می‌باشند. در اینجا مراد ما عرفان خداوند می‌باشد، یعنی ما چگونه می‌توانیم به معرفت وشناخت نسبت به خداوند دست یابیم؟ اگر منظور از فن و تکنیک، روش حرکت و اصول حرکت باشد، بدون شک برای شناخت هر پدیده نیاز به روش شناخت داریم. آنچه به عنوان سیر و سلوک در عرفان الهی یاد شده است، راه و روش رسیدن به شناخت الهی می‌باشد.

اگر منظور از فن و تکنیک، آیین‌ها و آداب مختلف در مراسمات جمعی و فردی رایج در میان عرفانهای وارداتی می‌باشد، عرفان اسلامی شیعی این گونه مراسمات راندارد اما خود دارای آداب و روشهای مشخص می‌باشد که سالک باید آنها را رعایت نماید تا قابلیت حرکت در سلوک الهی را پیدا نماید. سالک در طریق عرفان شیعی، باید ظرف وجودی خود را مهیای پذیرش معارف الهی

نماید تا بتواند محل نزول فیض الهی باشد.

مواردی چون حفظ خود از گناه، انجام واجبات، انجام مستحبات، سکوت، خلوت، طهارت درون، جوع و ... همگی اصول سیر و سلوک عرفان شیعی می‌باشد.

این روش‌ها به هیچ عنوان عامل رسیدن فرد سالک به معارف الهی نمی‌باشد بلکه ایجاد کننده شرایط پذیرش معارف الهی است. در حقیقت عامل درک و شهود معارف الهی، فیض الهی می‌باشد که تا خدا نخواهد و افاضه ننماید، سالک به هیچ حقیقتی راهی ندارد، اما آنچه باعث می‌شود تا ما مهیای پذیرش فیض الهی باشیم و ظرفیت درک معارف الهی را پیدا نماییم، طهارت باطنی و رعایت اصول سیر و سلوک عرفانی می‌باشد.

معارف الهی و حقیقت هستی در عالم جاری می‌باشد و علت عدم درک ما از آن آلودگیهای باطنی می‌باشد که حجاب درک و فهم معارف عرفان می‌گردد. پس خودسازی، طهارت جسم و روح، تلاش در عمل به شرایط طی طریق در عرفان اسلامی، زمینه ساز درک ما از حقایق الهی می‌گردد که به واسطه فیض واراده خداوند نصیب سالک می‌گردد. در مواردی نیز که سالک با جذبه الهی طی طریق می‌نماید و ره صد ساله را یک شبه طی می‌کند و از راه عشق به معبود درک شهود می‌نماید، سالک باید شرایط دریافت عشق الهی را در خود ایجاد نموده باشد و دارای طهارت باطنی جهت دریافت جذبه عشق الهی باشد.

از نتایج طی طریق از مسیر عشق، ترک تعلقات دنیایی و نفسانی نزد سالک می‌باشد، در واقع سالک عاشق به یکباره تمام تعلقات نفسانی و دنیایی را که سالک زاهد در طول چند سال ترک می‌نماید، رها می‌کند و همه چیز خود را درراه معشوق الهی، خدا می‌نماید. پس در عرفان شیعی چه از طریق زهد، تعبد و سیر و سلوک متعارف و چه از طریق ترک یکباره تعلقات دنیایی و دریافت جذبه الهی و طریق عشق، حرکت سالک و ترک تعلقات و انجام واجبات دینی، جزء فنون و اصول و روش راه است و عرفان الهی شیعه به دور از فن و تکنیک نمی‌باشد.

هرسالکی در هر طریقی در عرفان شیعی این اصل ابتدایی را می‌داند که لاحول و لا قوه الا بالله، یعنی تلاش و ریاضت خود را عامل رسیدن به مقامات نمی‌داند، بلکه آن را زمینه ساز دریافت لطف و فیض الهی می‌داند و هر دریافت و شهود و مقامی را از جانب خداوند می‌داند. سالک باید ترک خود نماید تا بتواند به حق برسد، پس تصور دخیل دانستن تلاش شخصی در رشد و سیر و سلوک از امور مهمل و باطل می‌باشد.

آقای طاهری در عرفان کیهانی خود، این اصل را فراموش نموده‌اند که سالک حتی اگر از روش‌ها و اصول سیر و سلوک نیز استفاده نماید، به هیچ عنوان نباید چیزی را به خود نسبت دهد، در واقع عرفان الهی شیعه بر ترک خود و نسبت دادن هر چیز به خود بنا گردیده است.

اما در عرفان کیهانی برای آن که سالک این طریق به فکر این نیفتد که با تلاش خود چیزی به دست آورده است، اصل روش و اصول سیر و سلوک را حذف می‌نماید و تنها راه رسیدن را عدم روش و شیوه در سلوک بیان می‌کند.

هر چند که ایشان در ادامه معرفی کیهانی خود، با بیان اصول این مکتب، روش سلوکی به افراد ارائه می‌دهد و اصل نداشتن فن و تکنیک را نقض می‌نماید. نکته دیگری که در صفحه ۴۸ کتاب اول عرفان کیهانی به آن اشاره شده است، تفاوت میان عرفان کمال خواه و عرفان قدرت طلب می‌باشد.

ایشان عرفان واقعی و عرفان کیهانی را، عرفان کمال خواه معرفی می‌نماید و در مقابل عرفانهایی را که به دنبال فکرخوانی، تسلط بر دیگران و ... هستند را قدرتخواه می‌نامند. حقیقت اینست که عرفان شیعی به دنبال کمال نمی‌باشد و عرفان کمال خواه نیست. همانگونه که در قبل اشاره نمودیم، عرفان یعنی شناخت خداوند وراه رسیدن به این شناخت عمل به دین و سیر و سلوک در چهارچوب اصول دین می‌باشد و هدف نهایی عرفان رسیدن به مقام بندگی خداوند ست.

اگر عرفان شیعی یا هر عرفان دیگری به دنبال رسیدن به کما ل باشد، دارای شرک در هدف می‌باشد، سالک در عرفان و سلوک خود نباید هدفی جز بندگی خداوند داشته باشد ورسیدن به کمال وامثال آن به اراده خداوندست و اگر سالک در ابتدا به دنبال کمال طلبی باشد، دیگر به خدا نخواهد رسید، چون کمال طلبی خواست نفس انسان است و در عرفان، سالک باید تمام نفسانیات را ترک نماید و اراده الهی را بر خواست خود مقدم دارد. در واقع کمال طلبی در عرفان نیز مانند قدرت طلبی می‌باشد و سالک در این روند به جای طلب خداوند کمال و قدرت را می‌طلبد. پس تقسیم بندی در عرفان کیهانی به عرفان کمال طلب و قدرت طلب، دارای انحراف در هدف می‌باشد.

در صفحه ۵۰ دفتر اول عرفان کیهانی بیان می گردد که عرفان در دنیای امروز به عنوان وسیله‌ای موثر برای نفوذ فرهنگی به کار برده می‌شود و فعالیت‌های بسیار زیادی در این زمینه، درسطح دنیا در جریان می‌باشد و این خود یک راه کسب اعتبار و حیثیت محسوب می‌شود که مورد توجه ملل بسیاری قرارگرفته است.

باید توجه داشت که آنچه به عنوان عرفان در مکاتب مختلف در حال ارائه می‌باشد، باتوجه به تعریفی که از عرفان ارائه نمودیم، عرفان نمی‌باشد بلکه راه و روشی برای تحریف عرفان و گمراهی بشر می‌باشد.

همچنین عرفان کیهانی هدف خود را معرفی این نوع عرفان به جهان برای کسب حیثیت واعتبار جهانی برایک شور ایران می‌داند که این موضوع با اصل عرفان شیعی در تناقض می‌باشد.

در عرفان اسلامی شیعه اخلاص در عمل برای خداوند اصل می‌باشد و نمی‌توان برای جلب نظر دیگران و کسب اعتبار و حیثیت عملی را انجام داد. داشتن چنین هدفی در عرفان اسلامی شیعه، طلب تمایلات نفسانی است نه بندگی خداوند. اصالتاً عرفان اسلامی شیعه بدنبال رساندن انسان به بندگی خداوندست نه کسب اعتبار و حیثیت جهانی برای یک کشور خاص. به نظر می‌رسد عرفان کیهانی، ماهیت و رسالت اصلی عرفان را نشناخته و بدنبال استفاده ابزاری از آن می‌باشد.

در صفحه ۵۱ دفتر اول عرفان کیهانی، یکی از رسالتهای این عرفان را ایجادآشتی بین دنیای مذهب، عرفان و علم و نیز رفع سوء تفاهم‌های موجود بین آنها، دانسته است.

آنچه قابل پرسش می‌باشد اینست که آیا میان عرفان اسلامی شیعی و دین اسلام و مذهب تشیع وعلم تعارض و تضادی وجود دارد؟ آیا مذهب تشیع با عرفان اسلامی شیعه تناقض و مخالفتی دارد؟

آیا عرفان از دل عمل به دستورات دین اسلام و مذهب تشیع اثنی عشری رشد نمی‌کند؟ آیا افرادی عارفتر و واصلتر از اهل بیت عصمت، در عرفان اسلامی وجود دارند؟ آیا سیره عملی وعلمی اهل بیت و دین اسلام و مذهب شیعه جعفری با علم و دانش و کسب ونشر آن در تعارض می‌باشد؟ آیا عرفان در بستر رشد علمی و معرفتی بشر در علوم مختلف رشد نمی‌کند؟ آیا افزایش دانش بشری نسبت به مخلوقات خداوند، باعث افزایش معرفت و بندگی خداوند نمی‌شود؟ به نظر می‌رسد بنیانگذار عرفان کیهانی، جایگاه عرفان، علم و مذهب را در مذهب تشیع درک نکرده است که دچار این تناقض بینی در این حوزه‌ها گردیده است.

مولا علی عَلَیْهِ السَّلَام به عنوان امام اول مذهب تشیع، هم عالم‌ترین و دانشمندترین افراد پس از پیامبر اسلام بودند و هم عارفترین و سالکترین و واصلترین، بعد از وجود پیامبر اکرم. چگونه تناقضی میان مذهب، عرفان وعلم وجود دارد که عرفان کیهانی ادعای رفع آن را دارد؟

همچنین ایشان میان عرفان ایرانی و عرفان اسلامی تفاوت قائل هستند در صورتی که عرفان ایران و عرفان اسلام هر دو در عرفان مذهب تشیع ریشه دارند که ادامه دهنده‌ی عرفان انبیاء قبل از اسلام می‌باشد.

در بخشهای بعد به بررسی اساسنامه‌ی عرفان کیهانی خواهیم پرداخت تا تناقضات این مکتب عرفانی التقاطی را با مکتب عرفان تشیع بیشتر متوجه شویم.

****

*****پی نوشت*****

۱ – قرآن کریم، سوره یونس، آیه ۴۷.

۲ – همان، سوره ابراهیم، آیه ۳۰.

۳ – همان، سوره نوح، آیات ۱۱ الی ۲۰.

http://nahadsbmu.ir/article.aspx?gidview=۶۰۱۲

نویسنده: حاتم جدیدی

منبع:

راسخون

شورش فرقه «حلقه» علیه عرفان اسلامی

نیاز به معنویت در روزگار ما از یک سو افزایش بیماری‌های نا شناخته جسمی و روحی از سوی دیگر باعث شده که مدعیان دروغین و عرفان فروشان درون تهی. پایگاه خبری مذهبی رهوا – حمیدرضا مظاهری – با افزایش خرافات و آسیب‌های معنوی صاحب این قلم به تازگی نظریه «بهداشت معنوی» را در مجامع علمی مطرح کرده و امیدوارست که با استقبال محققان و دانشمندان، راه حل‌هایی برای بخشی از مسائل و مشکلات امروز مردم پیدا شود. نیاز به معنویت در روزگار ما از یکسو و افزایش بیماری‌های نا شناخته جسمی و روحی از سوی دیگر باعث شده است که مدعیان دروغین و عرفان فروش اندرون تهی بازاری برای ترویج خرافات و بازیگری‌های خود پیدا کنند.

در این بین عده‌ای که هوشمندتر هستند و با تشکیلات و کارگروهی وارد عمل می‌شوند، موفق‌تر بوده و گروهی از مردم گرفتار را به سوی خود جذب می‌کنند.

وقتی کسی دچار مشکلات باشد بیش از این که به اشکالات مدعی حل مشکل فکر کند، در جستجوی نتیجه است و نسبت به تناقض‌ها، دروغ‌ها و کژروی‌های طرف مقابل چشم فرو می‌بندد و تجربه را بر تحقیق مقدم می‌کند.

حتی ممکن است خطاهای آشکاری را به عنوان این که شاید من نمی‌فهمم، فروبگذارد، تا روزنه امیدی را برای درمان دردها و پایان رنج‌های خود از دست ندهد و صد البته آمیخته شدن موضوع خطیر درمان با اسرار پیچیده عرفان، کار اندیشه ورزی و تحقیق را دشوار می‌سازد و برای کسانی که شتاب زده در انتظار نتیجه هستند، زمینه ساز سست گرفتن رشته خرد و تحقیق می‌شود. «عرفان حلقه» اما چند سالی در کشور ما تاخت و تحلیل‌های نقادان و هشدارهای دلسوزان کمتر اثری می‌گذاشت. اشتیاق و ساده دلی عده‌ای از یکسو و اشتباه و سهل انگاری مسؤولان از سوی دیگر بستر گسترش سرطانی این جریان فریبنده و پر تناقض را در کشور فراهم کرد؛ تا جایی که شبکه هرمی آموزش عرفان حلقه در تمام کشور گسترده شد و شاید امروز دیگر نتوان از پیشرفت آن جلوگیری کرد، مگر با ایجاد یک نهضت روشنگری و هوشیاری گروهی از مردم که مخاطب این جریان بوده‌اند.

در این مقال، به جایگاه معنوی عرفان حلقه و سپس نمونه‌هایی از تناقض گویی‌های آنها اشاره می‌شود. عرفان حلقه در جغرافیای معنوی از دیدگاه عرفانی سراسر عالم هستی رحمت عام الهی است.

مؤمنان و کافران، خوبان و بدان، حقیقت طلبان و حقیقت ستیزان و حتی شیاطین و فرشتگان غرق در رحمت عام یا رحمت رحمانی هستند.

رحمانیت خداوند هیچ مقابل و متضادی ندارد. اما رحمت خاصه یا رحیمی خدا مخصوص خوبان و حقیقت جویان و دوستان

خداست و در مقابل آن قهر و غضب الهی است.

خداوند با رحمانیتش به شیطان فرصت داد و به بدکاران زندگی و نعمت می‌دهد تا یا خود را تغییر دهند و به رحیمیت خداوند راه یابند یا در قهر او غوته‌ور شوند. بنا بر این رحمانیت او هیچ خصوصیتی ندارد و همه را در برگرفته است.

از یک جهت هم شامل رحیمیت خدا و هم شامل قهر و غضب اوست و نتیجه برخورداری از رحمانیت هم هدایت است وهم گمراهی و اضلال. در عرفان حلقه ادعا اینست که پیروان به حلقه‌های رحمانیت خداوند متصل می‌شوند و حقیقت رحمانیت هم فرصتی برای همنشینی با شیاطین و شرارت کردن است وهم مقدمه‌ای برای هم سخنی با فرشتگان و سیر به سوی معبود که البته هر کدام از اینها نشانه‌هایی دارد. اگر در فرصتی که رحمانیت خداوند به انسان داده به رحیمیت او بیندیشد و آن را بجوید به راستی اهل رحمت است و به زودی درآغوش عشق و رحمت خاصه خداوند آرام خواهد گرفت و از او خواهد شنید:

«ای جان به آرامش رسیده به سوی پروردگارت بازگرد در حالی که شادمان و راضی هستی وا و نیز از تو خشنود و راضی است.» (فجر / ۲۷ و ۲۸) اما کسانی که به رحمانیت تکیه کرده و در آن فرو مانده‌اند، مثل شیطان و بلکه شیاطین انسان نما خواهند بود که از فرصت‌ها و نعمت‌های الهی برای دور شدن و دشمنی با خدا استفاده می‌کنند و مورد قهر و ناخشنودی او قرار می‌گیرند. عرفان حلقه به اعتراف پایه گذاران آن برای اتصال به حلقه‌های رحمانی است (انسان از منظری دیگر / صص ۱۵ تا ۱۸) و در طول این سال‌ها نه در دوره‌های آموزشی و نه در کتاب‌های‌شان برای حلقه‌های رحیمیت تعریف و برنامه‌ای ارائه نداده است.

بنا بر این با صرفنظر از شواهد عینی که تسلیم شدن در برابر شیطان و وسوسه‌های نفسانی را در عرفان حلقه نشان می‌دهد، با تحلیل مدعای آنها بر اساس چارچوب نظری برآمده از عرفان، این جنبش شبه معنوی به روشنی در فضای شیطانی قرار می‌گیرد.

دراین باره نمونه‌هایی از تناقض گویی و خودپرستی که در اساسنامه این فرقه موجود است، موضوع را کاملاً روشن می‌نماید. واسطه فیض و اشتراک نظر با وهابیت! پایه گذاران عرفان حلقه معتقدند:

«رحمت عام شامل همه انسان‌ها می‌شود و انسان در این مورد حق انتخاب داشته و می‌تواند از آن استفاده نموده یا اجتناب نماید و برای برخوردار شدن از آن هیچ اجباری ندارد؛ سفره‌ایست که هر روز گسترده است، تا چه کسی به سوی آن دستبرده، لقمه‌ای را بر دارد. به طور کلی، همه انسان‌ها صرفنظر از نژاد، ملیت، جنسیت سن و سال، سواد و معلومات، استعداد و لیاقت‌های فردی دین و مذهب، گناهکاری و بی‌گناهی، پاکی و ناپاکی و ... می‌توانند از رحمت عام الهی برخوردار شوند. فیض و رحمت الهی در انحصار هیچ گروه خاصی نیست.» (انسان از منظری دیگر / ص ۱۵) این سخن اشکالاتی دارد که بر کسانی که تا حدودی با عرفان آشنا هستند پوشیده نیست، ولی به هر صورت در اساسنامه عرفان حلقه تبیین بیشتر موضوع آمده است.

البته در اساسنامه، حلقه‌های رحمانیت با نام شعور الهی مورد اشاره قرارگرفته و این طور معرفی شده است:

«نظر به این که شعور الهی نیاز به هیچ مکملی ندارد، لذا چیزی تحت هر نام و عنوان، قابل اضافه کردن به آن نبوده و این موضوع به راحتی قابل اثبات می‌باشد؛ چراکه با حذف عامل اضافه شده، مشاهده می‌شود که حلقه وحدت همچنان عمل می‌نماید و این خود رسوا کننده بدعت گذاران و متقلبان خواهد بود، که در دل این رابطه برای تشخیص حق از باطل وجود دارد. در این رابطه، هیچ گونه بدعتی پذیرفته نیست و فقط نشان دهنده میل فرد به خودنمایی و مطرح نمودن خود می‌باشد.» (عرفان کیهانی (حلقه) / ص ۱۰۳) بااین عقیده در دوره‌های آموزشی عرفان حلقه موضوع توسل به معصومین و زیارت و دعاهای مربوط مورد نفی و نکوهش قرار می‌گیرد و این دقیقاً شبیه موضع گیری وهابیان است که کشتن شیعیان را موجب ورود به بهشت می‌دانند. زیارت از نظر آنها مکان پرستی وتوسل، شخص پرستی و روح پرستی و مرده پرستی است؛ حتی تکریم قرآن کریم را کتاب پرستی می‌پندارند و از خواندن آنکه شفا و رحمت است، بر بالین بیماران جلوگیری می‌کنند.

چنانکه در اصل دیگری از اساسنامه آمده است:

«نام خداوند در رأس همه نام‌ها قرار دارد وخواندن واستعانت فقط سزاوار اوست و نقض آن شرک است (اصل اجتناب از من دون الله). مهم‌ترین مصادیق بارز شرک عبارتند از:

شخص پرستی، روح پرستی، مرده پرستی، مکان پرستی، کتاب پرستی، خود پرستی، دنیا پرستی، ظاهرپرستی. بین انسان و خدا، تنها واسطه‌ای که وجود دارد، هوشمندی و شعور الهی (یدالله) است که به صورت‌های مختلف نقش یدالهی خود را ایفا نموده، پل ارتباط عالم پایین و عالم بالا می‌باشد.» (عرفان کیهانی (حلقه) / صص ۱۱۹ و ۱۲۰) نکته جالب در این اصل این که روح پرستی و کتاب پرستی و مکان پرستی حتی قبل از خودپرستی و دنیا پرستی ذکر شده است.

حالا- بر فرض صحت این حرف‌ها که پاکان و ناپاکان اگر بخواهند از رحمانیت برخوردارند و هیچ افزوده‌ای به شعور کیهانی و حلقه‌های رحمانی لازم نیست و همه بدعت گذاری و تقلب است؛ در جایی از مانیفست عرفان حلقه این طور می‌خوانیم:

«برای بهره برداری از عرفان عملی عرفان کیهانی (حلقه)، نیاز به ایجاد اتصال به حلقه‌های متعدد شبکه شعور کیهانی می‌باشد و این اتصالات اصل لاینفک این شاخه عرفانی است.

جهت تحقق بخشیدن به هر مبحث در عرفان عملی، نیاز به حلقه خاص و حفاظ‌های خاص آن حلقه می‌باشد.

اتصال به دو دسته کاربران و مربیان ارائه می‌شود که تفویضی بوده، درقبال مکتوب نمودن سوگندنامه‌های مربوط به آنان تفویض می‌گردد. تفویض‌ها، توسط مرکزیت که کنترل و هدایت کننده جریان عرفان کیهانی (حلقه) می‌باشد، انجام می‌گیرد.» (عرفان کیهانی (حلقه) / ص ۸۰) دروغگویی مربی حلقه، دال بر متصل نبودن او به فیض نیست (!) به این ترتیب مربیان عرفان حلقه که اتصال را از مرکز مدیریت عرفان حلقه دریافت کرده‌اند می‌توانند آن را به دیگران انتقال دهند یعنی اتصال به رحمت عام الهی با وساطت فیض در سلسله مراتب عرفان حلقه امکان پذیراست! بااین وصف یک مربی عرفان حلقه اگر چه دروغگو باشد و یا به ناپاکی‌های دیگر آلوده باشد، چون اتصال به رحمت عام الهی فراتر از این قیدهاست و چون او اتصال را از مرکزیت و سلسله مراتب عرفان حلقه و شعور کیهانی دریافت کرده و اجازه تفویض راهم گرفته است، می‌تواند آن را به دیگران منتقل کند، اگر چه گیرنده اتصال از مربی خود پرهیزگارتر باشد، در غیر این صورت شاید، بلکه قطعاً به رحمت عام الهی نمی‌رسد! بنا بر این رحمت عام الهی با اجازه مرکزیت عرفان حلقه در دسترس بندگان خدا قرار می‌گیرد.

توسل و توجه به انبیا و اولیا و واسطه فیض بودن آنها مردو دست و تنها مرکزیت عرفان حلقه و سلسله مراتب مربیان آن واسطه فیض شعور الهی و اتصال به رحمت عام حق تعالی هستند.

رحمت عام خدا فقط در دست ماست (!) برای نقش واسطه فیض بودن مرکزیت و سلسله مراتب عرفان حلقه توصیف‌های زیبایی بیان شده است ازجمله اینکه «از آن چه روزی آسمانی دارند، مانند روزی زمینی خود به دیگران انفاق کنند «مما رزقناهم ینفقون» و از اتصال خود برای آنها نیز ایجاد اتصال کنند.» (انسان از منظری دیگر / صص ۱۵ و ۱۶) اما این توصیفات زیبا و استفاده تأویلی از آیات قرآن مشکل تناقض گویی راپیچیده ترمی کند.

چون از دیدگاه قرآن رحمت عام الهی در دسترس همه است و هیچ اختیاری برای استفاده از آن وجود ندارد، نعمت‌ها و مهلت‌هایی که بین مؤمنان و کافران مشترک است از رحمت عام سرچشمه می‌گیرد و کسانی که از آن درست استفاده کنند و در راهایمان و شکرگذاری و عشق به خداوند قدم بردارند در حقیقت در حلقه‌ها یا مراتب رحمت خاصه و رحیمیت او متصل شده‌اند.

«و کان بالمؤمنین رحیماً» (سوره مبارکه احزاب / آیه ۴۳)

بنا بر این تناقض بزرگ عرفان حلقه را می‌توانیم این طور عنوان گذاری کنیم:

رحمت عام خدا فقط در دست ماست.

اگر سازندگان این فرقه دست به ابتکار می‌زدند و نوع دیگری از رحمت الهی را تعریف می‌کردند – به نام رحمت حلقه‌ای – بهتر

بود، البته بازهم دروغ می‌شد، ولی دست کم دیگر تناقضی وجود نداشت.

اگر بخواهیم با ادبیات عرفان حلقه سخن بگوییم، باید گفت، خودپرستی‌ها و خودنمایی‌های عرفان حلقه به این اندازه پایان نیافته و دامنه آن بسیار گسترده شده است.

در واقع این فرقه نه تنها عقاید و تصورات خود را یگانه راه حقیقت می‌پندارد بلکه هیچ نام دیگری را غیر از نام خود مجاز نمی‌شمارد. «هیچ کس حق معرفی این اتصال را با نام دیگری غیر از شبکه شعور کیهانی یا شعور الهی نداشته، این کار فریب دیگران محسوب شده و باعث سوق آنها به سمت غیر از خدا (اصل اجتناب از من دون الله) و انحراف همگان خواهد شد و همچنین هر عاملی که فرد اتخاذ نموده تا بدان وسیله خود را مطرح نماید یا منجر به منیت و ادعای رجحان و برتری نسبت به دیگران شود، از انحرافات بارز هستند.

(اصل اجتناب از أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ).» (عرفان کیهانی (حلقه) / صص ۹۰ و ۹۱) معلوم نیست اگر حقیقت ماجرا فرقی نداشته باشد تغییر نام چگونه موجب سوق به سمت غیر خدا و فریب دیگران خواهد شد؟ و جالب اینجاست که ادعای رجحان و برتری طلبی برای همه از انحرافات بارزست اما در خصوص سازندگان عرفان حلقه، انحراف نیست؛ اگر چه در حد پرستیدن نام خود باشد.

اگر عرفان حلقه درست است، چه اشکالی دارد که گروهی به جای شعور کیهانی بگویند، شعور جهانی، یا روح کیهانی، یا آگاهی الهی یا شعور هستی، یا هوشیاری خلاق، یا نیروی بیکران، یا نیروی الهی، یا هر نام دیگر؟ این در حالیست که درباره خداوند معتقدند، اگر چه با نام‌های گوناگون یاد شود، چون منظور و مقصود، یکی است، خواندن او به نام‌های گوناگون در ادیان مختلف اشکالی ندارد. درمان گری شیطانی ون فی قرآن و پیامبر (ص) اساسنامه عرفان حلقه همه کسانی را که بر رحمت الهی چیزی می‌افزایند، متقلب اعلام می‌کند و اثبات این تقلب و بدعت گذاری به اینست که با حذف آن عامل، حلقه وحدت که همان حلقه‌های شعور کیهانی یا رحمانیت است، همچنان عمل می‌کند.

(عرفان کیهانی (حلقه) / ص ۱۰۳) به طور مصداقی و روشن توسل به اهل بیت علیهم السلام و قرآن کریم در تعالیم عرفان حلقه افزوده‌های متقلبانه است و طلب اتصال از طریق تشکیلات عرفان حلقه درست و صادقانه چون با حذف دعاها و قرآن وتوسل به اهل بیت، شعور کیهانی عمل می‌کند، ولی بدون اتصال از طریق تشکیلات حلقه عمل نمی‌کند.

پس می‌بینیم درمان گری در تشکیلات عرفان حلقه فقط درمان نیست بلکه یک متدولوژی معرفت شناختیست و برای اثبات عرفان راستین و عرفان تقلبی ارائه می‌شود و نتیجه آن هم نفی رسول الله (ص) و خاندان او و کتاب خدا به عنوان واسطه‌های اتصال به رحمت الهی است، در حالی که خداوند پیامبر را رحمهً للعالمین معرفی کرده وقرآن را با وصف شفا و رحمت می‌شناساند. مهمترین مسأله مطرح درباره گردانندگان و هواداران عرفان حلقه، توانایی ظاهری آنها برای درمان گری است.

توضیح این که افراد تحت تعلیم در این فرقه با چند لحظه تسلیم شدن وگشودن وجود خود، به شعور کیهانی متصل می‌شوند و از آن پس نیروی درمانگری پیدا می‌کنند؛ و بدون این که تغییری در خود ایجاد کنند یا برای جلب رضای خدا عملی انجام دهند، دریک لحظه تسلیم شدن به نیروی درمانگری دست پیدا می‌کنند.

راز ماجرا اینست که شیطان برای سرگردان کردن انسان در حلقه‌های رحمانیت و بازداشتن او از رحمت خاصه و به تباهی کشیدن فرصت‌ها و نعمت‌های رحمانی، دست به شیطنت‌های شگفت انگیزی می‌زند که یکی از آنها «بهبودنمایی» است.

به این معنا که شیاطین که از جن و جنس آتش هستند، از نیروهایی برخوردار بوده و در شرایطی می‌توانند از نیروی خود استفاده کنند.

همچنانکه در قرآن مجید و در ماجراهای حضرت سلیمان علی نبینا و آله و عَلَيْهِ السَّلَام آمده است، آن پیامبر بزرگ خدا به اطرافیان خود گفت، چه کسی می‌تواند تخت بلقیس را حاضرکند، یکی از جنیان گفت:

پیش از آنکه از جای خود برخیزی تخت را به اینجا می‌آورم. (سوره نمل / ۳۸ و ۳۹) جن‌ها می‌توانند در عالم مادی کارهایی انجام دهند اما تا انسان سراغ آنها نرود و پای آنها را به زندگی خود باز نکند توان دخالت ندارند. اما اگر به هر طریق و با هر نامی به نیروی آنها پناه ببرد و تسلیم شان شود، آنگاه می‌توانند کارهایی انجام دهند. چنانکه قرآن کریم در این باره می‌فرماید:

«بعضی از انسان‌ها به گروهی از جن‌ها پناه می‌برند و بر ذلت شان افزودند.» (سوره جن / ۶) جن‌ها ممکن است به کسانی که به آنها پناه برده‌اند، کمک‌هایی بکنند از جمله این که امور پنهان را برایشان آشکار کنند؛ یا اشیایی را جابجا کنند یا از نیروی خود برای جبران ضعف‌ها و بیماری‌ها استفاده کنند؛ بدون این که درمان و بهبودی اتفاق افتاده باشد.

مثل اینکه به یک فرد فلج کمک کنند تا روی پا بایستد. این مورد بهبود نمایی یا شفانماییست که در واقع درمانی صورت نگرفته، فقط با تسلیم شدن فرد نیروهای شیطانی وارد زندگی او شده و بدون شک دردسرها و تبعاتی خواهد داشت. در عرفان «حلقه» نیروهای شیطانی با نام شبکه شعور منفی (عرفان کیهانی—حلقه – ص ۹۳) یا موجودات غیر ارگانیک نامیده شده‌اند و ادعا می‌شود که با آنها ارتباطی ندارند. اما گذشته از معیارهای روشن اخلاقی و دینی در درمانگر و درمان جو که نفوذ نیروهای شیطانی را نشان می‌دهد، شاخص‌های دیگری برای تشخیص درمان‌های شیطانی وجود دارد، ازجمله تدریجی بودن و زمان بری درمان‌های شیطانی؛ زیرا نیروهای شیطانی محدو دست و برای حصول نتیجه نیاز به زمان دارد. اما نیروی الهی در لحظه‌ای با «کن فیکون» اوضاع را دگرگون می کند.

همانطور که در ماجرای حضرت سلیمان آمده که جن برای آوردن تخت بلقیس نیاز به زمان داشت و گفت پیش از آنکه از جای خود برخیزی آن را می‌آورم وحضرت سلیمان به او و نیرویش هیچ اعتنایی نمی کند.

در مقابل وقتی که آن انسان مؤمن به نام «عاصف بن برخیا» با نیروی الهی خواسته سلیمان را پاسخ می‌دهد، در چشم به هم زدنی تخت حاضر می‌شود وحضرت سلیمان به خاطر توفیق تربیت چنین انسان هایی، خدا را شکر می کند.

(سوره نمل / آیه ۴۰) نشانه دیگر درمان‌های شیطانی و تفاوت آن با درمان‌های الهی با مقایسه درمان جویان عرفان حلقه با شفایافتگان در زیارتگاه‌ها و توسل به حضرات معصومین علیهم‌السلام معلوم می‌شود. درمان یافتگان از طریق الهی و معنوی تمام امراضشان، به طور کامل برطرف می‌شود. یعنی اگر کسی فلج باشد و کور هم باشد، وقتی شفای الهی می‌آید، همه مرض‌ها کاملاً از بین می‌رود؛ اما با درمان‌های شیطانی همه مشکلات برطرف نمی‌شود و در بسیاری از موارد مرض اصلی و مورد نظر هم به طور کامل درمان نمی‌پذیرد. راه نفوذ نیروهای شیطانی در وجود فرد و زندگی او، تسلیم شدن است.

تسلیم شدن دو صورت دارد:

یا تسلیم شدن به خواسته‌های مشخص و روشن خداوندست که در شریعت آمده و در هر دینی احکام آن معلوم است.

دراین صورت ظاهر و باطن شخص شهادت می‌دهد که تسلیم و دلباخته خداوند ست.

صورت دوم تسلیم در برابر اموری ناشناخته است که به شکلی مبهم در ذهن فرد انجام می گیرد؛ در این صورت راه نفوذ شیاطین کاملاًـ باز می‌شود؛ به خصوص اگر پای استفاده از نیروهای آنهادر میان باشد و فردی که به طور مبهم خود را در وضعیت تسلیم قرارداده و وجود خود را کاملاً گشوده، انتظار رویدادی مثل درمان شدن یا جابجایی اجسام را داشته باشد.

پایه و اساس عرفان «حلقه» دست درازی به سوی نیروهای شیطانی است که آثار و نشانه‌های آن به صورت علمی و تجربی در زندگی و اطراف درمانگران و درمان جویان کاملاً قابل بررسی است.

دیگر روزگاری که گروهی با تنگ نظری این پدیده‌ها را خرافات می‌پنداشتند، گذشته است.

جن می‌تواند در شرایط خاصی به زندگی انسان وارد شود که ساده‌ترین راه ورود شبه تعبیر قرآن کریم پناه بردن به اوست. عرفان حلقه این در را می گشاید و نیروهای شیطانی را به نام شعور کیهانی و حلقه‌های رحمانی معرفی می کند.

به همین علت کنار گذاشتن قرآن واهل بیت (ع) خللی در حلقه‌های آنها ایجاد نمی‌کند، بلکه واسطه این نفوذ شیطانی، مرکزیت عرفان حلقه و سلسله مراتب مستترهاست.

از عشق تا شریعت در اساسنامه عرفان حلقه نوشته‌اند:

«انسان نمی‌تواند عاشق خدا شود، زیرا انسان از هیچ طریقی قادر به فهم او نیست و در حقیقت خدا عاشق انسان می‌شود و انسان معشوق می‌باشد و مشمول عشق الهی و انسان می‌تواند فقط عاشق تجلیات الهی، یعنی مظاهر جهان هستی شود و پس از این مرحله است که مشمول عشق الهی می‌گردد.» (عرفان کیهانی (حلقه) / صص ۱۲۴ و ۱۲۵) آغاز این اصل یک دروغ بزرگ و شیطانی است.

برای شعله‌ور شدن آتش عشق خداوند، کمترین درجات معرفت کافی است.

اگرچه انسان نمی‌تواند خداوند را به طور کامل بشناسد ولی قلبی که هنوز لانه شیطان نشده بهتر از همه مظاهر هستی، هستی بخش مهربان را درک می‌کند و به او عشق می‌ورزد و در شرایط سخت زندگی امید و عشق به او را تجربه می‌کند.

وقتی خداوند از فهم بشری کاملاً ـ کنار گذاشته شود به طور طبیعی عشق به او هم مفهوم خود را از دست می‌دهد و آنگاه بشر می‌ماند و دل باختگی به مظاهر جهان هستی. از این عشق و دلباختگی هم هرچیزی ممکن است به وجود بیاید که نمونه‌های بارز آن مستر پارتی‌های عرفان حلقه یا مهمانی مربیان عرفان حلقه است.

البته ممکن است از این مهمانی‌ها در جاهای دیگر هم برگزار شود، اما مشکل اصلی در اینجا اینست که در عرفان حلقه، خانم‌ها و آقایان استاد عرفان هستند، آن هم عرفانی که در اساسنامه خود شریعت و طریقت و حقیقت را در نهایت یکی می‌داند! (عرفان کیهانی (حلقه) / ص ۱۱۲) ضرورت برخورد قاطع با برهم زنندگان هارمونی معنوی جامعه عرفان حلقه با تأکید بر اتصال به حلقه‌های رحمانیت خداوند، به دنبال تَجَلِّی صفات قهر و غضب و اضلال او رفته که پیشگام این راه شیطان است.

بارزترین نشانه‌های شیطانی بودن این فرقه خودپرستی افراطی و شدیدیست که نه تنها راهی غیر از راه خود را قبول ندارند، بلکه هر نامی غیر از نام خود را انحراف می‌دانند. عرفان حلقه به بهانه درمانگری مردم را به نفوذ نیروهای شیطانی درآورده و با عنوان عرفان آنها را به راه عصیان در برابر معشوق و معبود هستی می‌کشاند. آنچه بهداشت معنوی به آن می‌پردازد، فقط این نیست که جامعه روبه تاریکی و ناپاکی می‌رود یا در مسیر پاکی و روشنایی حرکت می‌کند، بلکه هزار مرتبه از این مهمتر مواردیست که معیارها دگرگون می‌شود و اعمال شیطانی به نام طریقت و تسلیم هوس‌ها و وسوسه‌های شیطانی شدن به نام عرفان معرفی می‌شود. گناه با توبه جبران می‌شود و انسان را به عشق و آمرزش الهی نزدیک می‌سازد، اما اگر این گناه به نام سلوک الی الله انجام شد، چه کسی می‌تواند از آن توبه کند و به سوی معبود و معشوق حقیقی بازگردد؟! بااین خرافات و دروغ هاست که بهداشت معنوی در جامعه تهدید می‌شود. این که به نام عرفان و رحمانیت خداوند، بندگان خدا را به نیروهای شیطانی بفروشند و اخلاق و انسانیت و ایمان را در آنها نابود کنند، تهدیدی جدی برای سلامت معنوی جامعه است.

این وظیفه دولته است که با بر هم زنندگان هارمونی و نظم معنوی جامعه برخورد قاطع کرده و شرایطی را فراهم کنند که افراد جامعه دریک مدار سالم معنوی حرکت داشته باشند. جامعه هر قدر هم در فساد غوطه‌ور باشد، حق دارد امکان تشخیص و تمایز میان عرفان و عصیان و فرصت بازگشتن به سوی خدا را داشته باشد.

هدف نظریه بهداشت معنوی اینست که با جلوگیری از نشر خرافات و انحرافات معنوی، از گم شدن راه‌های خداوند در میان هوی و هوس‌های شیادان یا فریب خوردگان جلوگیری کند و از امکان تجربه زندگی معنوی برای شهروندان پاس داری نماید.

حمید رضا مظاهری سیف

تناقض‌های عرفان کیهانی با قرآن کریم

چکیده
عرفان کیهانی به عنوان یکی از مکاتب معنویت گرای نوظهور که در دهه اخیر به شدت فعالیت کرده و پیروانی یافته است، ترکیبی از مبانی مکاتب گوناگون فکریست که با افزودن آمیزه‌ای از معارف اسلامی، سعی در معرفی کردن خود به عنوان عرفان اسلامی دارد. مبانی این مکتب با آموزه‌های اسلامی سازگار نیست و گذشته از اشکالات گوناگونی که به آن مبتلاست، تناقضاتی با قرآن کریم در آن مشاهده می‌شود؛ مواردی نظیر ممکن نبودن شناخت خدا، عدم امکان عشق به خدا، عضویت خدا در حلقه وحدت، حق تفویض، شعور الهی و ... این مقاله به بیان تعدادی از تناقض‌های آشکار این مکتب با قرآن کریم می‌پردازد. بی‌شک وجود این گونه موارد عدم اصالت اسلامی بودن این مکتب را اثبات می کند.
کلمات کلیدی
قرآن، عرفان کیهانی، عرفان‌های کاذب، نقد عرفان، تناقض، تناقض با قرآن درآمد
أ انسان امروز با وجود نابسامانی‌ها، پریشانی‌ها، نگرانی‌ها و گرفتاری‌ها و تلاش برای رهایی از بحران ها، در پی راهی هماهنگ‌تر و کم تعارض‌تر با خواسته‌های خود می گردد. در این میان ظهور مکاتب مختلف فکری و معنوی با رویکردی هر چند موافق‌تر و کم تنش‌تر با خواسته‌های انسان رو به فزونی است.
به بیان دیگر انسان امروزه گرفتار است و برون رفتی می‌جوید اما برون رفتی تا حد امکان، موافق با خواسته خود. از این رو روح حاکم بر مکاتب معنوی نوظهور روح انسان محورانه است.
در این عرفان‌ها یا خدا نیست و یا در حاشیه است.
ب پایه‌گذاری مکتب عرفانی، مبتنی بر دیدگاه خاصی در خداشناسی، جهان شناسی و انسان شناسی است.
این سه حوزه ستون‌های فکری یک مکتب را تشکیل می‌دهد و چگونگی یک مکتب عرفانی به نوع نگاه آن مکتب به این سه حوزه وابسته است.
ت یکی از مکاتب نوظهور معنوی، مکتبی با عنوان «عرفان کیهانی» یا «عرفان حلقه» است.
هدف اصلی این مکتب «ایجاد آشتی بین دنیای مذهب، عرفان و علم و نیز رفع سوء تفاهم‌های موجود بین آنها» [۱]، «کمک به انسان در راه رسیدن به کمال و تعالی» [۲] یعنی حرکت انسان‌ها به سوی وحدت و دوری از تفرقه [۳] و درمان انواع بیماری‌ها [۴] و کسب «اعتباری بی‌سابقه برای عرفان ایران در دنیا» [۵] است.
راهکار عملی که در این زمینه ارائه نموده اتصال به شبکه‌ی شعور الهیست [۶]. ث پایه گذار این مکتب تاکنون دو کتاب به نام‌های «عرفان کیهانی» و «انسان از منظری دیگر» منتشر نموده است و این مکتب را «قادر به ارایه‌ی آسان، ساده و همه فهم این عرفان» [۷] معرفی نموده است و سایر مکاتب را به «کلی گویی و حرف‌های صرفاً زیبا» [۸] مبتلا دانسته و از نوعی رقابت سخن گفته است اما واقعیت اینست که با ملاحظه متن کتاب «عرفان کیهانی» این کتاب را پر از مبهم گویی و یا خلاف تصریحات قرآنی می‌یابیم. بیشتر اصل‌های این کتاب و بلکه مقدمه آن نیز حرف‌های مبهم دارد. این ابهامات ممکن است این مکتب را برای افراد غیر متخصص در زمینه معارف دینی، بزرگ جلوه داده و آنان را گمراه نماید اما از نگاه کسانی که با اصطلاحات دینی آشنایی دارند یا نویسنده از روی غرض ورزی مطالب خود را چنین بیان کرده است و یا ناآشنا به معارف دینی است.
اگر چنین کاری از روی غرض ورزی باشد که قضاوت آن با خود نویسنده است و اگر از روی ناآشنایی باشد این سؤال جدّی مطرح می‌شود که چرا کسی که نسبت به معارف اسلامی آشنایی کامل ندارد دست به تأسیس یک مکتب عرفانی بزنند. آیا در طول تاریخ کم نبوده‌اند کسانی که بر اثر عدم آشنایی کامل به مبانی دین اسلام و ساده انگاشتن دین الهی با تلفیق مطالبی از این و آن و

افزودن چند مطلب و اصطلاح دینی، به ایجاد مکاتب و فرقه‌های متعدد دست زده‌اند.

ج قرآن کریم ظالمترین انسانها را کسی معرفی می‌کند که بر خدا افترا زده و دیگران را از راه او باز دارد «وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ قَالَ أُوحِيَ إِلَيَّ وَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ وَمَنْ قَالَ سَأُنْزِلُ مِثْلَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ »[۹] (چه کسی ستمکارتر است از کسی که دروغی به خدا ببندد یا بگوید وحی بمن فرستاده شده در حالی که وحی به او نشده باشد و کسی که بگوید من هم همانند آنچه خدا نازل کرده نازل می‌کنم). از این روست که سخن پیرامون دین الهی و راه رسیدن به تعالی و رفتن به سوی خدا بس دقیق و حساس است و لغزشگاه‌های فراوانی دارد. کاش عرفان کیهانی قبل از عرضه عمومی، بر بزرگان دین و عرفان این سرزمین عرضه می‌شد تا درستی و نادرستی آن به عنوان مکتب عرفانی آشکار گردد. عرفانی که قصد اعتلای عرفان ایران [۱۰] را دارد نباید به توهین آن بینجامد. ح کتابهای «عرفان کیهانی» و «انسان از منظری دیگر» تا به حال در دهها هزار نسخه به چاپ رسیده است.

قطعا هر کتابی در موضوع خود تأثیری مستقل بر خواننده می‌گذارد و نباید انتظار داشت که خواننده حتما پس از خواندن یک کتاب از نویسنده، کتابهای دیگر وی را نیز بخواند. مقصود این که قضاوت درباره یک کتاب وابسته به کتاب دیگر نیست و هر کتابی به طور مستقل قابل ارزیابی است.

خ علت نگارش این مقاله آن است که بنیانگذار عرفان کیهانی می‌گوید:

«تا کنون ما به تناقض آشکاری برخورد نکرده‌ایم. اگر برخورد می‌کردیم بدانید این اندازه امانت داری و شجاعت وجود دارد که اعلام کنیم این اشکال وجود دارد» [۱۱]. از این رو در این نوشته به مواردی اشاره می‌کنیم که در کتاب عرفان کیهانی آمده و با آیات قرآن، متناقض و ناسازگار است.

بی‌شک در مواردی که یاد شده نقدهای دیگری نیز به چشم می‌خورد که از عهده این مقاله خارج است.

د چون متن کتاب به صورت اصل‌های پی در پی آمده و کتاب، مجموعا شامل ۸۳ اصل است ما اصل‌ها را به خاطر سهولت ارجاع در متن مقاله، شماره گذاری کردیم و در پاورقی نیز به صفحات کتاب ارجاع شده است.

ذ در ترجمه آیات، غالباً از ترجمه حضرت آیت الله مکارم شیرازی استفاده شده است.

نمونه اول:

شناخت خدا ممکن نیست

در اصل ۵۹ اساسنامه عرفان کیهانی آمده:

انسان نمی‌تواند عاشق خدا شود، زیرا انسان از هیچ طریقی قادر به فهم او نیست و در حقیقت خدا عاشق انسان می‌شود و انسان معشوق می‌باشد و مشمول عشق الهی و انسان می‌تواند فقط عاشق تجلیات الهی، یعنی مظاهر جهان هستی، شود و پس از این مرحله است که مشمول عشق الهی می‌گردد. [۱۲] در این اصل شناخت خدا غیر ممکن دانسته شده است «انسان از هیچ طریقی قادر به فهم او نیست». مطلوب نویسنده در فهم و شناخت، چگونه فهم و شناختی است؟

سرتاسر قرآن در صدد شناساندن خدا به انسان است.

برخی از این آیات عبارتند از:

سوره اخلاص: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ اللَّهُ الصَّمَدُ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ». [۱۳] بگو:

خداوند، یکتا و یگانه است؛ خداوندیست که همه نیازمندان قصد او می‌کنند؛ (هرگز) نزاد و زاده نشد و برای او هیچگاه شبیه و مانندی نبوده است.

سوره حشر: «هُوَ اللهُ الذِی لا إِلَهَ إِلا هُوَ عَالِمُ الغَیْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمنُ الرَّحِیمُ هُوَ اللهُ الذِی لا إِلَهَ إِلا هُوَ المَلِکُ القُدُّوسُ السَّلامُ المُؤْمِنُ المُهَیْمِنُ العَزِیزُ الجَبَّارُ المُتَکَبِّرُ سُبْحَانَ اللهِ عَمَّا یُشْرِکُونَ هُوَ اللهُ الخَالِقُ البَارِئُ المُصَوِّرُ لَهُ الأَسْمَاءُ الحُسْنَى یُسَبِّحُ لَهُ مَا فِی

السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَ هُوَ العَزِيزُ الحَكِيمُ». [۱۴] او خداییست که معبودی جز او نیست، دانای آشکار و نهان است و او رحمان و رحیم است و خداییست که معبودی جز او نیست، حاکم و مالک اصلی اوست، از هر عیب منزّه است، به کسی ستم نمی‌کند، امنیّت بخش است، مراقب همه چیز است، قدرتمندی شکست ناپذیر که با اراده نافذ خود هر امری را اصلاح می‌کند و شایسته عظمت است خداوند منزّه است از آنچه شریک برای او قرار می‌دهند او خداوندیست خالق، آفریننده‌ای بی‌سابقه و صورتگری (بی نظیر)؛ برای او نامهای نیک است؛ آنچه در آسمانها و زمین است تسبیح او می‌گویند؛ و او عزیز و حکیم است.

سوره حدید: «سَبَّحَ لِلهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَ هُوَ العَزِيزُ الحَكِيمُ لَهُ مُلكُ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ يُحْيِيَ يُمِيتُ وَ هُوَ عَلَى كُل شَيْءٍ قَدِيرٌ هُوَ الأَوَّلُ وَ الآخِرُ وَ الظَّاهِرُ وَالبَاطِنُ وَ هُوَ بِكُل شَيْءٍ عَلِيمٌ هُوَ الذِى خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ فِى سِتَّةِ أَيَّام ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى العَرْشِ يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَ مَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَ مَا يَعْرُجُ فِيهَا وَ هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُ مْوَاللهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ لَهُ مُلكُ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَ إِلَى اللهِ تُرْجَعُ الأُمُورُ يُولِجُ اللَيْلَ فِي النَّهَارِ وَ يُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَيْلِ وَ هُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ». [۱۵] آنچه در آسمانها و زمین است برای خدا تسبیح می‌گویند و او عزیز و حکیم است مالکیت (و حاکمیت) آسمانها و زمین از آن او است، زنده می‌کند و می‌میراند و او بر هر چیز قادر است.

اول و آخر و ظاهر و باطن او است، از هر چیز آگاه است.

او کسیست که آسمانها و زمین را در شش روز (شش دوران) آفرید، سپس بر تخت قدرت قرار گرفت (و به تدبیر جهان پرداخت) آنچه را در زمین فرو می‌رود می‌داند و آنچه را از آن خارج می‌شود و آنچه از آسمان نازل می‌گردد و آنچه به آسمان بالا می‌رود و او با شماست هر جا که باشید و خداوند نسبت به آنچه انجام می‌دهید بیناست.

مالکیت آسمانها و زمین از آن اوست و همه چیز به سوی او باز می‌گردد. شب را داخل روز می‌کند و روز را داخل شب و او به آنچه بر دلها حاکم است داناست.

امیر مؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام در نهج البلاغه فرمود:

«لَمْ يُطْلِعِ العُقُولَ عَلَى تَحْدِيدِ صِفَتِهِ وَ لَمْ يَحْجُبْهَا عَنْ وَاجِبِ مَعْرِفَتِه. [۱۶] عقول و خردها را بر کنه صفات ش آگاه نساخت و (با این حال) آنها را از مقدار لازم معرفت و شناخت باز نداشته است.

ممکن است توجیهی آورده شود که منظور از فهم، شناخت نیست بلکه درک ماهیت خداست و چون خدا ماهیت ندارد پس نمی‌توان او را فهمید و شناخت و در نتیجه نمی‌توان عاشق او شد.

اما اگر به ادامه همین اصل توجه کنیم می‌بینیم نویسنده از عشق به تجلیات سخن گفته است.

این بدان معناست که تجلیات را می‌توان فهمید و در نتیجه می‌توان عاشق آنها شد.

فهمیدن تجلیات به چه معناست؟

آیا به معنای فهمیدن ماهیت آنهاست یا به معنای فهمیدن کمال الهی متجلی در آنها؟ اگر منظور فهمیدن ماهیات باشد عشق به ماهیات معنا ندارد چون ماهیت از خود چیزی ندارد و اگر منظور عشق به کمال الهی متجلی در مخلوقات باشد این معنا درست خواهد بود اما در این صورت عشق به تجلیات الهی به پشتوانه کمالیست که از خدا گرفته‌اند بنا بر این همان طور که می‌توان عاشق تجلیات شد می‌توان عاشق خدا شد بلکه انسان اول عاشق خدا می‌شود و بعد عاشق تجلیات او.

نمونه دوم:

عشق به خدا ممکن نیست

نویسنده در همان اصل ۵۹ می‌گوید:

انسان نمی‌تواند عاشق خدا شود، زیرا انسان از هیچ طریقی قادر به فهم او نیست و در حقیقت خدا عاشق انسان می‌شود و انسان

معشوق می‌باشد و مشمول عشق الهی. [۱۷] عشق به معنای محبت شدید است [۱۸]. چگونه نمی‌توان عاشق خدا شد.

این مطلب بـا آیـات قرآن سازگـاری نـدارد. «يَا أَيُّهَا الـذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَـدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ»....[۱۹] ای کسانی که ایمان آورده اید هر کس از شـما از آیین خود باز گردد (به خدا زیانی نمی‌رساند) خداوند در آینده جمعیتی را می‌آورد، که آنها را دوست دارد و آنها (نیز) او را دوست دارند ... در آیه دیگر نیز فرمود:

«قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ». [۲۰] بگو:

اگر خـدا را دوست می‌داریـد، از من پیروی کنیـد! تا خـدا (نیز) شـما را دوست بـدارد و گناهانتان را ببخشـد و خدا آمرزنده مهربان است.

آیه صریح‌تر می‌فرماید:

«.. وَالذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلهِ». [... ۲۱] آنها که ایمان دارند عشقشان به خدا (از مشرکان نسبت به معبودهاشان) شدیدتر است.

به اصل ۶۶ توجه می‌کنیم که می‌گوید:

انگیزه عبادت بر سه نوع تقسیم می‌شود:

- عبادت بردگان یا عبادت از روی ترس (مرگ و قبر و دوزخ و) - ... عبادت مزدوران یا عبادت از روی طمع مزد و پاداش (بهشت و حوری و) - ... عبادت آزادگان یا عبادت از روی عشق الهی نوع عبادت و خواسـته‌ی هر کسـی، بسـتگی به میزان درک و فهم او از خداونـد دارد و همـان گونه که یـک بچه آب نبـات چوبی را به دنیایی از آگاهی‌ها ترجیـح می‌دهـد، ممکن است که کسـی هم حوری را به عشق الهی ترجیـح دهـد. در عرفـان کیهـانی (حلقه)، عبادت از روی عشق الهی مورد نظر می‌باشـد؛ [۲۲] اگر قرار باشد انسان نتواند عاشق خدا باشد (طبق اصل ۵۹) پس عبادت از روی عشق الهی معنا ندارد؟

و چون «نوع عبادت و خواسـته‌ی هر کسـی، بستگی به میزان درک و فهم او از خداوند دارد» عبادت خدا هم امکان ندارد. بنا بر این برآیند این دو اصل، گزاره نادرست زیر است:

نمی توان خدا را فهمید (اصل ۵۹) + عشق به خدا، وابسته به فهمیدن خداست (اصل ۶۶) = نمی‌توان عاشق خدا شد.

نمونه سوم:

عبادت خدا ممکن نیست

برآیند دیگر اصل ۵۹ و ۶۶ که در نمونه دوم آمد امکان نداشتن عبادت خداست.

به صورت زیر: نمی‌توان خـدا را فهمید (اصل ۵۹) + هر نوع عبادت خـدا بسـتگی به میزان فهمیدن خدا دارد (اصل ۶۶) = نمی‌توان خدا را عبادت کرد. بر این اساس عبادت خدا معنا ندارد. حال که عبادت خدا امکان ندارد چه کنیم؟ می‌گوییم عبادت تنها به معنای خدمت به خلق خداست.

این نتیجه در اصل ۶۵ آشکارا ذکر شده است.

ببینید:

عبادت، یعنی عبد بودن و به جا آوردن رسالت بندگی. عبادت بر دو نوع است:

عبادت نظری و عبادت عملی. عبادت نظری، ارتباط کلامی با خداونـد و عبادت عملی در خـدمت خداوند بودن است و چون او بی نیاز از هر عمل ما می‌باشد، از این رو خدمت ما صـرفاً می‌تواند معطوف به تجلیات او شود. در نتیجه، عبادت عملی در خدمت جهان هستی بودن است؛ یعنی خـدمت به انسان، طبیعت و [... ۲۳] البته در این اصل به بی نیاز بودن خـدا از عمل ما اشاره شـده («چون او بی نیاز از هر عمل ما می‌باشـد»). این نکته دلیل دوم نویسـنده بر عـدم عبادت خدا محسوب می‌شود. بنا بر این به این نتیجه می‌رسـیم که عبادت خدا به دو دلیل معنا ندارد:

الف: ما خدا را نمی‌توانیم بفهمیم

ب: خدا از هر عمل ما بی نیاز است و در نتیجه فقط باید به خلق خدا خدمت کرد. قرآن کریم بارها و بارها صریحا از عبادت خدا سخن می گوید از جمله: «قُلِ اللَّهَ أَعْبُدُ مُخْلِصًا لَهُ دِینِی». [۲۴] بگو من تنها خدا را می‌پرستم، در حالی که دینم را برای او خالص می کنم. «وَأَنِ اعْبُدُونِی هذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِیمٌ». [۲۵] و اینکه مرا بپرستید که راه مستقیم این است.

«قَالَ إِنِّی عَبْدُ اللهِ آتَانِیَ الکِتَابَ وَ جَعَلَنِی نَبِیًّا». [۲۶] (عیسی زبان به سخن گشود) گفت من بنده خدایم به من کتاب (آسمانی) داده و مرا پیامبر قرار داده است.

شهید مطهری در این باره می گوید:

یکی از ارزشهای قاطع و مسلم انسان که اسلام آن را صددرصد تأیید می کند و واقعاً ارزشی انسانی است، خدمتگزارِ خلق خدا بودن است.

در این زمینه پیغمبر اکرم زیاد تأکید فرموده است.

قرآن کریم در زمینه تعاون و کمک دادن و خدمت کردن به یکدیگر می‌فرماید:

«لَیسَ البِرَّ انْ تُوَلوا وُجوهَکُمْ قِبَلَ المَشْرِقِ وَ المَغْرِبِ وَ لکِنَّ البِرَّ مَنْ امَنَ بِاللهِ وَ الیَوْمِ الاخِرِ وَ المَلائِکَهِٔ وَ الکِتابِ وَ النَّبِیِّینَ و اتَی المالَ عَلی حُبِّهِ ذَوِی القُرْبی وَ الیَتامی وَ المَساکینَ وَ ابْنَ السَّبیلِ وَ السّائِلینَ وَ فِی الرِّقابِ».. [۲۷] اما انسانی مثل سعدی می گوید (البته سعدی در عمل این طور نبوده؛ زبان شعر است): «عبادت به جز خدمت خلق نیست»؛ همین یکیست و بس. [عده‌ای با گفتن این سخن می‌خواهند ارزش عبادت را نفی کنند، ارزش زهد را نفی کنند، ارزش علم را نفی کنند، ارزش جهاد را نفی کنند، این همه ارزشهای عالی و بزرگی را که در اسلام برای انسان وجود دارد یک دفعه نفی کنند.

می گویند:

می‌دانید «انسانیت» یعنی چه؟ یعنی خدمت به خلق خدا. مخصوصاً بعضی از این روشنفکرهای امروز خیال می کنند به یک منطق خیلی عالی دست یافته‌اند و اسم آن منطق خیلی عالی را انسانیت و انسان گرایی می گذارند. انسان گرایی یعنی چه؟ [می گویند:] یعنی خدمت کردن به خلق؛ ما به خلق خدا خدمت می کنیم. [می گوییم:] باید هم به خلق خدا خدمت کرد، اما خود خلق خدا چه می‌خواهد باشد؟ فرض کنیم شکم خلق خدا را سیر کردیم و تنشان را پوشاندیم؛ تازه ما به یک حیوان خدمت کرده‌ایم. اگر ما برای آنها ارزش بالاتری قائل نباشیم و اصلاً همه ارزشها منحصر به خدمت به خلق خدا باشد و نه در خود ما ارزش دیگری وجود داشته باشد و نه در دیگران، تازه خلق خدا می‌شوند مجموعه‌ای از گوسفندها، مجموعه‌ای از اسبها. شکم یک عده حیوان را سیر کرده‌ایم، تن یک عده حیوان را پوشانده‌ایم. البته اگر انسان شکم حیوانها را هم سیر کند به هر حال کاری کرده است، ولی آیا حد اعلای انسان اینست که در حیوانیت باقی بماند و حد اعلای خدمت من اینست که به حیوانهایی مثل خودم خدمت کنم و حیوانهایی مثل خودم هم حد اعلای خدمتشان اینست که به حیوانی مثل خودشان - که من باشم - خدمت کنند؟! نه، خدمت به انسان [ارزش والاییست ولی انسان به شرط انسانیت. همیشه این حرف را گفته ایم:

لومومبا انسان است، موسی چومبه هم انسان است.

اگر بنا باشد فقط مسأله خدمت به خلق مطرح باشد، موسی چومبه یک خلق است و لومومبا هم یک خلق دیگر، پس چرا میان اینها تفاوت قائل می‌شوید؟ چه فرقیست میان ابوذر و معاویه؟ پس اینکه انسانیت یعنی خدمت به خلق و هیچ ارزش دیگری مطرح نیست، باز یک نوع افراط دیگری است؛ [۲۸] در جای دیگر می گوید:

سعدی در اینجا منظور دیگری دارد و منظور او آن عده از متصوّفه است که کارشان فقط تسبیح و سجاده پهن کردن و دلق درویشی پوشیدن است و اساساً از کارهای خیرخواهانه چیزی سرشان نمی‌شود. سعدی با اینکه خودش یک درویش است، خطابش به آن

درویشهاییست که از خدمت به خلق چیزی نمی‌فهمند. منتها اول با یک لسان مبالغه آمیزی می گوید:

عبادت به جز خدمت خلق نیست. گاهی همین مطلب را با تعبیرات دیگری می گویند که تعبیرات نادرستی است:

مِی بخور منبر بسوزان، مردم آزاری نکن.

از نظر اینها فقط در دنیا یک بدی وجود دارد و آن مردم آزاریست و یک خوبی وجود دارد و آن احسان به مردم است.

مکتب محبت حرفش اینست که فقط یک کمال و یک ارزش و یک نیکی وجود دارد و آن خیر رساندن به مردم است و فقط یک نقص و یک بدی وجود دارد و آن آزار رساندن به مردم است [۲۹] و نوشته است:

می گویند:

«عبادت به جز خدمت خلق نیست - به تسبیح و سجاده و دلق نیست» بلی عبادت تنها به تسبیح و سجاده و دلق نیست ولی تنها به خدمت خلق هم نیست. قرآن «اقیموا الصلوهٔ» را با «اتوا الزکوهٔ» همیشه توأم کرده است.

در قدیم عده‌ای عبادت را فقط به تسبیح و سجاده و دلق می‌خواستند و امروز عده‌ای دیگر بر عکس، اما حقیقت غیر هر دو است؛ [۳۰]

نمونه چهارم:

عضویت خدا در حلقه

در اصل ۱۹ آمده:

دو نوع کلی اتصال به شبکه شعور کیهانی وجود دارد:

الف. راه‌های فردی (اُدعُونی أستَجِب لَکم): راه فردی راهیست که هیچ گونه تعریفی نداشته و در آن، شخص به واسطه‌ی اشتیاق بیش از حد خود، به شبکه‌ی شعور کیهانی اتصال پیدا نموده باشد.

برای این گونه اتصال، وجود اشتیاق زایدالوصفی نیاز است.

ب. را ه جمعی (اِعتَصموّا بِحَبلِ اللهِ جَمیعاً ولا تَفَرَّقُوا [۳۱]): راه جمعی راهیست که در آن فرد در حلقه وحدت قرار می گیرد.

این حلقه، مطابق شکل، سه عضو دارد:

شعور کیهانی، فرد متصل کننده و فرد متصل شونده. با تشکیل حلقه، بلافاصله فیض الهی در آن به جریان افتاده، انجام کارهای مورد نظر در چارچوب این عرفان با تشکیل حلقه‌های مختلف تحقق می‌پذیرد. برای وارد شدن به این حلقه‌ها، وجود سه عضو - شبکه‌ی شعور کیهانی، فرد متصل کننده و متصل شونده - کافی است.

در این صورت، عضو چهارم، الله خواهد بود.

عرفان کیهانی (حلقه) بر مبنای راه جمعی (اعتصوا)، ایجاد اتصال نموده، فیض الهی نیز با تشکیل حلقه‌ی مربوط، در آن جای می گردد. تشکیل این حلقه مطابق شکل زیر صورت می گیرد؛ [۳۲]

در این اصل چند نکته جای تأمل است.

اما آنچه با این گفتار مناسب است این که چینش اعضای این حلقه با آیات قرآنی ناسازگار است؛ زیرا قرار گرفتن خدا در حلقه به عنوان عضو چهارم به چه معناست؟

در آیات قرآن از دو گونه معیّت (همراهی) خدا با بندگان سخن به میان آمده است:

معیت قیومیهٔ که نسبت به همه مخلوقات وجود دارد. معنای این معیّت اینست که موجودات همگی قائم به خدا هستند و هیچکس بدون عنایت او هستی ندارد. [۳۳] آیه ذیل از این دست است:

«وَهُوَ مَعَکُمْ أیْنَ مَا کُنْتُمْ». [۳۴] او با شماست هر کجا که باشید و معیّت تشریفیه که نسبت به برخی بندگان دارد؛ آنان که اهل

احسان، پرهیزگاری، اطاعت و ... هستند؛ «إِنَّ اللهَ مَعَ الـذِينَ اتَّقَوْا وَالذِينَ هُمْ مُحْسِـنُونَ». [۳۵] خداوند با کسانی است که تقوا پیشه کرده‌اند و کسانی که نیکوکارند. «قَالَ لا تَخَافَا إِنَّنِي مَعَكُمَا أَسْمَعُ وَأَرَى». [۳۶] فرمود:

نترسید من با شما هستم (همه چیز را) می‌شنوم و می‌بینم. در معیت قیومیه هیچ شرطی برای معیّت مطرح نیست یعنی خدای متعال با همه موجودات هست و همه موجودات در وجود خود به او وابسته هستند چه کافر و چه مؤمن و چه حیوان و چه انسان و ... اما در معیت تشریفیه آنان که اهل پیروی از دستورات الهی هستند از این معیّت بهره می‌برند. حال سخن اینست که در عرفان کیهانی منظور از این همراهی و معیت خدا (قرار گرفتن به عنوان عضو چهارم)

کدام نوع است؟

اگر معیت قیومیه منظور باشد دیگر شرطی ندارد و نیاز به تشکیل حلقه نیست تا اول سه عضو فراهم شود و سپس خدا به عنوان عضو چهارم به این حلقه بپیوندد و اگر معیت تشریفیه منظور باشد چرا در عرفان کیهانی گفته می‌شود:

«همه‌ی انسان‌ها صرف نظر از نژاد، ملیت، دین، مذهب و عقاید شخصی، می‌توانند جنبه‌ی نظری آن را پذیرفته و جنبه‌ی عملی آن را مورد تجربه و استفاده قرار دهند». [۳۷] خدا با معیت تشریفیه خود با هر انسانی همراه نمی‌شود. بنا بر این درباره عضویت خدا در این حلقه نه معیت قیومیه معنا دارد و نه معیّت تشریفیه! نکته دیگر این که رابطه خداوند با موجودات رابطه احاطه است نه تعدد؛ یعنی نمی‌توان خدا را به گونه‌ای در کنار اشیا و جدای از آنها به عنوان عضوی جداگانه تصویر نمود. [۳۸]

نمونه پنجم:

حق تفویض

در اصل ۱۸ آمده است:

برای بهره برداری از عرفان عملی عرفان کیهانی (حلقه)، نیاز به ایجاد اتصال به حلقه‌های متعدد شبکه‌ی شعور کیهانی می‌باشد و این اتصالات، اصل لاینفك این شاخه‌ی عرفانی است.

جهت تحقق بخشیدن به هر مبحث در عرفان عملی، نیاز به حلقه‌ی خاص و حفاظ‌های خاص آن حلقه می‌باشد.

اتصال به دو دسته کاربران و مربیان ارایه می‌شود، که تفویضی بوده، در قبال مکتوب نمودن سوگندنامه‌های مربوطه، به آنان تفویض می‌گردد. تفویض‌ها، توسط مرکزیت که کنترل و هدایت کننده‌ی جریان عرفان کیهانی (حلقه) می‌باشد، انجام می‌گیرد؛ [۳۹]

۱ – از اصول مسلم عرفانی انحصار صفات کمال (چه صفات جلال و چه صفات جمال) در خدای متعال است.

قرآن کریم سرتاسر بر انحصار کمال در خدای متعال تصریح نموده است.

نمونه‌هایی از این دست عبارتند از:

الف: آیاتی که به صفاتی مانند السمیع، العلیم، الحکیم، القادر، العزیز و مانند آن ختم می‌شود.

ب: آیاتی نظیر: «أَنَّ القُوَّةَ لِلهِ جَمِيعًا». [۴۰] توانایی تماما از آن خداست.

«إِنَّ العِزَّةَ لِلهِ جَمِيعًا». [۴۱] عزت تماما از آن خداست.

یکی از این موارد انحصار شفا بخشی در خدای متعال است که در سخن حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام آمده؛ فرمود:

«وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ». [۴۲] وقتی من بیمار می‌شوم تنها او مرا شفا می‌دهد و نیز درباره قرآن فرمود:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ». [۴۳] ای مردم! اندرزی از سوی پروردگارتان برای شما آمده است؛ و درمانی برای آنچه در سینه هاست؛ (درمانی برای دلهای شما؛) و هدایت و رحمتیست برای مؤمنان. درباره عسل فرمود:

«ثُمَّ كُلِي مِنْ كُلِ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلًا يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ». [۴۴] سپس از تمـام ثمرات (و شیره گلها) بخور و راه‌هایی را که پروردگارت برای تو تعیین کرده است، به راحتی بپیما. از درون شکم آنها، نوشیدنی با رنگهای مختلف خارج می‌شود که در آن، شفا برای مردم است به یقین در این امر، نشانه روشنی است برای جمعیّتی که می‌اندیشند. بنا بر این هر کمالی از آن خداست.

۲ – نکته دیگر این که خدای متعال هر کس از بندگانش را که بخواهد از کمال خود بهره‌مند می کند.

چنان که درباره عزّت (که در آیات پیشین منحصرا از آن خدا دانست) فرمود:

«مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ..». [۴۵] کسی که خواهان عزّت است (باید از خدا بخواهد چرا که) تمام عزّت برای خداست؛ سخنان پاکیزه به سوی او صعود می کند و عمل صالح را بالا می‌برد. «.. وَلِلهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لا يَعْلَمُونَ». [۴۶] عزت مخصوص خدا و رسول او و مؤمنان است؛ ولی منافقان نمی‌دانند.

۳ – نکته سوم این که بهره‌مندی از کمالات الهی نیاز به شایستگی دارد. به این آیه توجه کنید:

«وَلِلهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لا يَعْلَمُونَ». [۴۷] خدای متعال عزت را به منافقین نمی‌دهد. در آیه دیگر فرمود:

«الله أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ». [۴۸] خداوند آگاهتر است که رسالت خویش را کجا قرار دهد.

۴ – از این نکات نتیجه می گیریم که عنصر شفا بخشی که از کمالات الهیست تنها به افراد شایسته داده می‌شود. از این شایستگی می‌توان به حسن فاعلی تعبیر نمود. کسی که می‌خواهد شأن الهی پیدا کند باید شایستگی آن را داشته باشد.

به این آیه توجه کنید که می‌فرماید:

«.. أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ..». حتی ممکن است کسی از کمالات و نشانه‌های الهی بهره‌مند باشد اما با از دست دادن حُسن فاعلی آن کمال از او سلب شود؛ چنان که در سوره اعراف داستان شخصی را بازگو نموده که از آیات الهی (اسم اعظم) بهره‌مند بود [۴۹] ولی صلاحیت خود را از دست داد در نتیجه خدای متعال نیز عنایت خود را از او گرفت:

«وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ». [۵۰] و بر آنها بخوان سرگذشت آن کس را که آیات خود را به او دادیم ولی (سر انجام) خود را از آن تهی ساخت و شیطان در پی او افتاد و از گمراهان شد.

۴ – یکی از شرایط حسن فاعلی اینست که شخصی که مدعی کمالی از کمالات الهی و سِمَتی از جانب اوست دست بندگان خدا را گرفته و در دست خدا بگذارد و هیچ گونه ادعایی نداشته باشد.

فرمود:

«مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللهِ وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّينَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ». [۵۱] برای هیچ بشری سزاوار نیست که خداوند، کتاب آسمانی و حکم و نبوّت به او دهد سپس او به مردم بگوید:

غیر از خدا، مرا پرستش کنید. بلکه (سزاوار مقام او اینست که بگوید:)

مردمی الهی باشید، آن گونه که کتاب خدا را می‌آموختید و درس می‌خواندید (و غیر از خدا را پرستش نکنید).

۵ – در عرفان کیهانی چند نکته آمده که نشانگر ناسازگاری با این اصل قرآنی است.

زیرا از یک سو ادعای درمان و شفا بخشی مطرح شده است آن هم با این ساز و کار که یک شعور کیهانی وجود دارد و همه را با یکدیگر متصل می کند و با این اتصال، امکان درمان، حاصل می‌شود و از سوی دیگر برای دریافت این درمان باید حلقه‌ای از چهار عضو فراهم شود:

عضو اول درمانگیر، عضو دوم درمانگر، عضو سوم، روح القدس و عضو چهارم خدا. نکته مهم اینست که درمانگر که زمینه اتصال

و درمان را فراهم می‌کند باید از مرکزیت عرفان کیهانی که کنترل و هدایت کننده‌ی جریان عرفان کیهانی (حلقه) را به دست دارد سوگندنامه‌ای را امضا کند.

در اصل ۱۸ آمده:

اتصال به دو دسته کاربران و مربیان ارایه می‌شود، که تفویضی بوده، در قبال مکتوب نمودن سوگندنامه‌های مربوطه، به آنان تفویض می‌گردد. تفویض‌ها، توسط مرکزیت که کنترل و هدایت کننده‌ی جریان عرفان کیهانی (حلقه) می‌باشد، انجام می‌گیرد؛ [۵۲] و در اصل ۴۴ آمده:

درمانگری با مکتوب نمودن سوگند نامه، مبنی بر استفاده‌ی مثبت و انسانی به فرد تفویض می‌شود و با دریافت لایه‌ی محافظ که درمانگر را در مقابل تشعشات شعور معیوب سلولی و سایر تشعشعات منفی و تداخل موجودات غیر ارگانیک محافظت می‌نماید، آغاز می‌گردد. [۵۳] سؤال اینست که حق تفویض از کجا به دست آمده است؟

آیا نوعی خودمحوری و دعوت به خود نیست. این جز ادعایی بیش نیست. توصیه قرآن کریم اینست که هیچ کس تحت هیچ عنوانی مردم را به سوی خود جلب نکند بلکه تنها و تنها مردم را به سوی خدا دعوت نماید «وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّينَ». اگر عرفان کیهانی مدعی درمان است و اگر درمان و شفا تنها از آن خداست و اگر خدا کسی را واسطه بین خود و خلق خود قرار می‌دهد پس چرا یک نفر بدون داشتن سِمت خاص از جانب خدا اهل تفویض و دستور باشد؟! این سؤال درباره هر شخصی که بخواهد اهل تفویضِ این اتصال باشد مطرح است.

توجه داشته باشید این تفویض تنها برای امکان اتصال نیست بلکه برای «دریافت لایه‌ی محافظ که درمانگر را در مقابل تشعشات شعور معیوب سلولی و سایر تشعشعات منفی و تداخل موجودات غیر ارگانیک محافظت می‌نماید» [۵۴] نیز می‌باشد.

یعنی مفوّض (تفویض کننده) هم امکان اتصال را فراهم می‌کند و هم لایه‌ی محافظ می‌دهد. این نوعی حق تکوینی و موجب تصرف در عالم (در مقابل تشعشات شعور معیوب سلولی و سایر تشعشعات منفی و تداخل موجودات غیر ارگان

یک)

است.

در واقع آیه ۷۹ سوره آل عمران یکی از شاخصه‌های مکاتب ساختگی بشری را به دست می‌دهد و آن این که هدف این مکاتب اینست که خود را مطرح کنند و مردم را به سوی خود کشانده و منافع خود را تأمین نمایند. البته ممکن این هدف آگاهانه باشد و یا این که به طور ناخودآگاه (در اثر وارد شدن بی‌حساب در راهی ناامن) به چنین هدفی کشیده شوند.

نمونه ششم:

درهای آسمان

به این سه مطلب توجه کنید:

الف: عرفان کیهانی (حلقه) نوعی سیر و سلوک عرفانی است، که مباحث عرفانی را مورد بررسی نظری و عملی قرار می‌دهد؛ و از آن جا که انسان شمول است، همه‌ی انسان‌ها صرف نظر از نژاد، ملیت، دین، مذهب و عقاید شخصی، می‌توانند جنبه‌ی نظری آن را پذیرفته و جنبه‌ی عملی آن را مورد تجربه و استفاده قرار دهند. [۵۵]

ب: اصل ۱۷: در مسایل آسمانی (معنوی) تسلیم و در مسایل زمینی (دنیوی) تلاش، عوامل تعیین کننده هستند؛ [۵۶]

ج: اصل ۳۳: تسلیم در حلقه، تنها شرط تحقق موضوع حلقه‌ی مورد نظر است؛ در غیر این صورت، باید از توان‌های فردی استفاده شود که آن نیز محدودیت خواهد داشت. [۵۷] حاصل جمع این سه فراز اینست که در عرفان کیهانی برای تشکیل حلقه و اتصال به شعور کیهانی و کسب فیض خدا و درمان، دین و مذهب شخص مهم نیست؛ زیرا این مکتب انسان شمول است.

از سوی دیگر چون جریان اتصال کیهانی امری آسمانی (معنوی) است و در مسایل آسمانی (معنوی) تسلیم تعیین کننده است تنها کافیست شخص تسلیم باشد تا موضوع حلقه مورد نظر تحقق یابد. بنا بر این درهای آسمان برای هر کسی با هر دینی باز خواهد بود. این معنا با آیه قرآن که می‌فرماید:

«إِنَّ الـذِینَ کَذَّبُوا بِآیَاتِنَا وَاسْتَکْبَرُوا عَنْهَا لا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَلا یَدْخُلُونَ الْجَنَّهَ حَتَّی یَلِجَ الْجَمَلُ فِی سَمِّ الْخِیَاطِ وَکَذَلِکَ نَجْزِی الْمُجْرِمِینَ». [۵۸] کسانی که آیات ما را تکذیب کردند و در برابر آن تکبر ورزیدند، (هرگز) درهای آسمان به رویشان گشوده نمی‌شود؛ و (هیچ گاه) داخل بهشت نخواهند شد مگر اینکه شتر از سوراخ سوزن بگذرد! این گونه، گنهکاران را جزا می‌دهیم! تناقض داشته و ناسازگار است.

اگر در این مکتب برای هیچ انسانی محدودیتی نیست و به اصطلاح انسان شمول است پس هر کسی با هر مکتب و مذهبی که دارد می‌تواند در این جریان وارد شود هر چند آیات الهی را تکذیب کند، جنابت کند، خیانت کند، علیه قرآن حرف بزند، به احکام شریعت عمل نکند و در جامعه فساد و فحشا راه بیندازد و ... در حالی که قرآن می‌فرماید:

کسانی که آیات الهی را تکذیب می‌کنند و سرپیچی می‌نمایند یعنی آگاهانه بر خلاف آن رفتار می‌کنند درهای آسمان برای آنان باز نمی‌شود. بی‌شک منظور از آسمان در این آیه شریفه آسمان مادی نیست. بنا بر این دست کم برخی از انسان‌ها از برکات آسمانی محروم خواهند بود و این با انسان شمول بودن نمی‌سازد. یادآوری آیه‌ای دیگر در اینجا بجاست که فرمود:

«اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِینَ مَرَّهً فَلَنْ یَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ ذَلِکَ بِأَنَّهُمْ کَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاللَّهُ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْفَاسِقِینَ». [۵۹] چه برای آنها استغفار کنی و چه نکنی، (حتّی) اگر هفتاد بار برای آنها استغفار کنی، هرگز خدا آنها را نمی‌آمرزد! چرا که خدا و پیامبرش را انکار کردند؛ و خداوند جمعیّت فاسقان را هدایت نمی‌کند این آیه خطاب به پیامبر اکرم ص است درباره مشرکین و می‌فرماید:

آنان قابلیت خود را از دست داده‌اند:

برایشان آمرزش بخواهی یا برایشان آمرزش نخواهی، اگر هفتاد بار برای آنان طلب آمرزش کنی، پس خدا آنان را نمی‌آمرزد! این بدان سبب است که آنان به خدا و فرستاده‌اش کفر ورزیدند و خدا گروه نافرمانبرداران را راهنمایی نمی‌کند.

نمونه هفتم:

چرا روح القدس

در اصل ۲۳ آمده:

هنگامی که انسان درخواستی داشته باشد، مستقیماً از خدا درخواست می‌کند (فَاستَقِیمُوا اِلیه) ولی جواب درخواست او از طریق شبکه‌ی شعور کیهانی (ید الله، روح القدس، جبرئیل و) ... پاسخ داده خواهد شد؛ [۶۰] چه دلیلی بر این تعیین واسطه گری روح القدس وجود دارد؟

در کجای عرفان و معارف اسلامی چنین مطلبی یافت می‌شود! چه دلیلی بر این مطلب دارید آیا به صرف این که انسان ادعا کند دو نفر با یکدیگر حلقه وحدت (ان هم وحدت ادراکی؟) تشکیل دهند روح القدس حاضر می‌شود! «هَاتُوا بُرْهَانَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ صَادِقِینَ». [۶۱] در آیه «وَقَالَ رَبُّکُمُ ادْعُونِی أَسْتَجِبْ لَکُمْ إِنَّ الذِینَ یَسْتَکْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِی سَیَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِینَ». [۶۲] پروردگار شما گفته است:

مرا بخوانید تا شما را بپذیرم کسانی که از عبادت من تکبّر می‌ورزند به زودی با ذلّت وارد دوزخ می‌شوند سخن از اینست که هر گاه انسان درخواستی از خدای متعال داشته باشد خود او اجابت می‌کند.

در آیه هیچ واسطه‌ای در میان نیست.

حضرت ابراهیم عَلَیْهِ السَّلَام نیز فرمود:

وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ یَشْفِینِ». [۶۳] رابطه روح القدس و درمان را در چه مکتبی می‌توان یافت؟ در نقدهای دیگر به این موضوع اشاره خواهیم داشت.

نمونه هشتم:

صراط مستقیم همگانی

در اصل ۳۵ آمده:

هر انسانی صرف نظر از نژاد، دین و ملت، تحول خواه و کمال پذیر بوده می‌تواند در صراط مستقیم قرار بگیرد؛ [۶۴] اگر مقصود نویسنده اینست که برای هر کسی این امکان وجود دارد که در صراط مستقیم قرار بگیرد این معنا درست خواهد بود ولی چرا در این صورت عبارت «صرف نظر از نژاد، دین و ملت» آورده شده که عبارت را ابهام آمیز نماید و اگر منظور اینست که صراط مستقیم ربطی به دین انسان ندارد و هر کس با هر دینی می‌تواند در صراط مستقیم باشد این معنا درست نبوده به معنای پلورالیسم دینی است و با قرآن تعارض خواهد داشت؛ زیرا صراط مستقیم یک اصطلاح قرآنی است و قرآن برای آن شرایطی را بیان نموده است و اصطلاح قرآنی را باید به همان معنایی که در قرآن آمده به کار برد. واژه صراط در قرآن کریم ۴۵ بار آمده است که ۳۳ مورد آن با صفت مستقیم همراه است.

تأکید قرآن کریم اینست که صراط مستقیم راه عبادت پروردگار و اطاعت از اوست. به این آیات توجه کنید:

«اهْدِنَا الصِّراطَ المُسْتَقیمَ صِراطَ الذینَ أنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ غَیْرِ المَغْضُوبِ عَلَیْهِمْ وَ لا الضّالینَ». [۶۵] ما را به راه راست هدایت کن؛ راه کسانی که آنان را مشمول نعمت خود ساختی؛ نه کسانی که بر آنان غضب کرده ای؛ و نه گمراهان. «وَأنِ اعْبُدُونِی هذا صِرَاطٌ مُسْتَقِیمٌ». [۶۶] و اینکه مرا بپرستید که راه مستقیم این است.

«إِنَّ اللهَ رَبِّی وَرَبُّکُمْ فَاعْبُدُوهُ هذا صِرَاطٌ مُسْتَقِیمٌ». [۶۷] خداوند، پروردگار من و شماست؛ او را بپرستید (نه من و نه چیز دیگر را)! اینست راه راست.

«فَاسْتَمْسِکْ بِالذِی اُوحِیَ إِلَیْکَ إِنَّکَ عَلَی صِرَاطٍ مُسْتَقِیمٍ». [۶۸] آنچه را بر تو وحی شده محکم بگیر که تو بر صراط مستقیمی. «وَ مَنْ یَعْتَصِمْ بِاللهِ فَقَدْ هُدِیَ إِلَی صِرَاطٍ مُسْتَقِیمٍ». [۶۹] هر کس به خدا تمسّک جوید، به راهی راست، هدایت شده است.

نمونه نهم:

قداست انسان

در اصل ۵۴ آمده:

جهان هستی تَجَلِّی الهی و ناشی از شعور و آگاهی خداوند است، لذا کلیه‌ی اجزای آن باید مورد احترام انسان قرار داشته باشد. هتک حرمت و پوشاندن تقدس هر جزء از جهان هستی، کفر محسوب می‌شود. [۷۰] در اصل ۶۷ آمده:

بیت الله فقط به انسان اطلاق می‌شود، زیرا تنها مکانی است که خداوند از روح خود در آن دمیده است (نَفَخَتُ فیه مَن رُوحی) لذا نزدیک شدن به حریم انسان‌ها، باید با تقدس کامل صورت گیرد و هیچ انسانی حق تجاوز به حریم دیگران را نخواهد داشت. [۷۱] اصل ۴۲: فرا کل نگری، نگرشیست نسبت به انسان که در آن به انسان به عظمت و وسعت جهان هستی دیده می‌شود. در این دیدگاه، انسان متشکل است از کالبدهای مختلف، مبدل‌های انرژی، کانال‌های انرژی، حوزه‌های انرژی، شعور سلولی، فرکانس ملکولی و ... و بی نهایت اجزای متشکل ناشناخته دیگر. [۷۲] در این اصل‌ها جایگاه جهان و انسان بازگو شده و با استناد به تَجَلِّی و نفخ روح، هم جهان و هم انسان دارای تقدس شمرده شده‌اند و سپس به تشکیل شدن انسان از کالبدها و اجزای ناشناخته اشاره کرده است (که در مقالات بعدی پیرامون آنها سخن خواهم گفت). در قرآن نیز به کرامت انسان‌ها تصریح شده می‌فرماید:

«وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلا». [۷۳] ما آدمیزادگان را گرامی داشتیم و آنها را در خشکی و دریا (بر مرکبهای راهوار) حمل کردیم و از انواع روزیهای پاکیزه به آنان روزی دادیم و آنها را بر بسیاری از موجوداتی که خلق کرده‌ایم برتری بخشیدیم. نویسنده بر پایه این نگاه به انسان، در این مکتب عرفانی از جنبه دیگر انسان غفلت نموده است.

جنبه دیگر یعنی باورها و عملکرد انسان. درست است که خدا انسان را آفریده و از روح خود در او دمیده اما قضیه کرامت و تقدس انسان به اینجا پایان نمی‌یابد این گونه تقدس، تقدسی تکوینی بر اساس وابستگی تکوینی به خدای متعال است.

برای انسان لایه دیگری از احترام و تکریم و تقدس نیز وجود دارد و آن، باورهای ناب و پایبندی به دستوراتیست که از سوی همان خالق متعالی رسیده است.

به بیان دیگر حوزه احترام و تقدس را نباید در اصل آفرینش خلاصه نمود بلکه به تمام آنچه از جانب خدا رسیده باید سرایت داد. غرض از بیان این نکته اینست که وقتی حوزه تقدس و حریم احترام انسان در جنبه تکوینی خلاصه شود لازمه‌اش اینست که در مکتب عرفانی، باورهای افراد و دین و مذهب و پایبندی‌های آنان برای ارتباط با شعور الهی (به تعبیر نویسنده) مهم نباشد و «هر انسانی صرف نظر از نژاد، دین و ملت، تحول خواه و کمال پذیر بوده، می‌تواند در صراط مستقیم قرار بگیرد» [۷۴] به عبارت دیگر از این گونه بیان تنها یک صنف انسان به دست می‌آید و آن صنف، همه انسان هاست با هر دین، نژاد و ... که داشته باشند. قرآن گذشته از احترام تکوینی و نوعی انسان با نگاهی دیگر از دو دسته انسان سخن به میان می‌آورد:

گروهی که نزد خدا گرامی اند چون به باورهای ناب رسیده و عملکرد منطبق با دستورات الهی دارند (آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) و گروهی که اهل عناد و تکذیب و انکار و خودمحوری بوده‌اند.

می‌توان نگاه اول را نگاه به انسان دانست و نگاه دوم را نگاه به انسانیت. یک وقت ما به جنبه خلقت انسان به عنوان مکانی که خداوند از روح خود در آن دمیده است توجه می‌کنیم و برای او تقدس قائل می‌شویم و یک وقت به جنبه‌های انسانی یعنی باورها و عملکردهای او نظر می‌کنیم. از نگاه اول انسان‌ها یک صنف اند و فرقی بین خوب و بد مثلا امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام و یزید نیست و عرفان کیهانی هر دو را شامل می‌شود ولی از نگاه دوم انسان‌ها دو دسته اند که در آیات مختلف قرآنی از این تقسیم یاد شده است؛ از جمله: «أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لا يَسْتَوُونَ». [۷۵] آیا کسی که باایمان باشد همچون کسیست که فاسق است! نه، هرگز این دو برابر نیستند. «مَثَلُ الفَرِيقَيْنِ كَالأَعْمَى وَالأَصَمِّ وَالبَصِيرِ وَالسَّمِيعِ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا أَفَلا تَذَكَّرُونَ». [۷۶] حال این دو گروه (مؤمنان و منکران، حال «نابینا و کر» و «بینا و شنوا» است؛ آیا این دو، همانند یکدیگرند؟ آیا پند نمی‌گیرند؟ «أَفَمَنْ كَانَ عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ كَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ». [۷۷] آیا کسی که دلیل روشنی از سوی پروردگارش دارد، همانند کسیست که زشتی اعمالش در نظرش آراسته شده و از هوای نفسشان پیروی می‌کنند.

«أَفَمَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَ اللهِ كَمَنْ بَاءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ المَصِيرُ». [۷۸] آیا کسی که از رضای خدا پیروی کرده، همانند کسیست که به خشم و غضب خدا بازگشته؟! و جایگاه او جهنم و پایان کار او بسیار بد است.

به همین جهت برخی انسان‌ها اوج می‌گیرند و برخی به حضیض می‌افتند؛ در سوره تین فرمود:

«لَقَدْ خَلَقْنَا الإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ إِلا الذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ». [۷۹]

ما انسان را در بهترین صورت و نظام آفریدیم سپس او را به پایین‌ترین مرحله بازگرداندیم مگر کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده‌اند که برای آنها پاداشی تمام نشدنی است.

در باره برخی انسان‌ها فرمود:

«وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الجِنِّ وَالإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ

کَالأَنْعامِ بَل هُمْ أضَل اُولَئِکَ هُمُ الغَافِلُونَ». [۸۰] به یقین، گروه بسیاری از جن و انس را برای دوزخ آفریدیم؛ آنها دلها [= عقلها] ای دارند که با آن (اندیشه نمی‌کنند

و)

نمی‌فهمند و چشمانی که با آن نمی‌بینند و گوشهایی که با آن نمی‌شنوند آنها همچون چهارپایانند بلکه گمراهتر، اینان همان غافلانند (چرا که با داشتن همه گونه امکانات هدایت، باز هم گمراهند). اما چگونه است که یک مکتب عرفانی به این جنبه و دو سویگی انسان توجه نمی‌کند (مگر عرفان نباشد). شهید مطهری در اینجا سخنی جامع داشته می‌گوید:

انسان دوستی و فلسفه بشردوستانه یعنی چه؟ آیا معنی انسان دوستی، شخص انسان دوستی است؟

پس هر عاشقی که معشوق خود را دوست دارد انسان دوست است و یا اینکه همه انسانها را اعم از خوب و بد، صالح و طالح، ستمگر و عادل، عفیف و ناپاک همه را یکسان [دوست داشته باشیم؟ و یا انسان دوستی یعنی انسانیت دوستی و انسانیت دوستی یعنی راه انسانیت و هدف انسانیت را در خلقت و کمال انسانیت را دوست داشته باشیم؟ علی دوستی انسان دوستی است، زیرا هیچ کس علی را به خاطر شخصش دوست نمی‌دارد، به این جهت دوست می‌دارد که او تجسمی بود از انسانیت. او عالم بود، حق پرست بود، پاک بود، شجاع بود، حرّ بود، خصم ظالم و عون مظلوم بود، عادل بود، از خود گذشته بود، پرهیزگار بود، بنده حق بود، دوست حق بود، استثمارگر نبود، تنبل نبود، راحت طلب نبود، مجاهد بود.

یا باید انسان دوست بود و یا انسانیت دوست. لومومبا و چومبه هر دو انسانند، یزید و امام حسین هر دو انسانند، ولی در دو قطب مخالف قرار گرفته‌اند.

اگر این دو قطب را دوست [داشته باشیم معنی‌اش این است:

ما نسبت به انسانیت و ضد انسانیت بی‌تفاوتیم، پس انسانیت دوست نیستیم. اسلام انسانیت دوستی دارد نه انسان دوستی. یک نکته اساسی در اسلام اینست که مکتب انسانیت دوستیست نه مکتب انسان دوستی. هومانیسم انسان دوستیست و صلح کل است و این ضد انسانیت دوستیست و لهذا در اسلام نوع پرستی وجود ندارد، فضیلت پرستی وجود دارد. نوع پرستی انسان پرستیست و فضیلت و کمال پرستی انسانیت پرستی است.

اصل در انسانها انسانیت است.

البته یک نکته هست در مکتب اسلام که از نظر اسلام هر انسانی بالفطره دارای انسانیت و فضیلت است و انحراف از انسانیت و فضیلت تحت تأثیر عوامل خارجی [پدید می‌آید.] «کل مولود یولد علی الفطرهٔ». ... به عبارت دیگر اصل در انسانها انسانیت است.

راز تفاوت انسان دوستی و انسانیت – دوستی در فرض لطیفه قدسی و عدم آن است:

راز تفاوت میان انسان دوستی و انسانیت دوستی در مسأله سرشت انسانی نهفته است که آیا انسان همین پیکر است و تنها یک ماشین است و آثار و اعمالش نتیجه یک جبر ماشینی است و یا آنکه حقیقتی مقدس در او نهفته است که نور الهی و روح الهی است؟

بنا بر فرض اول، انسان دوستی صحیح است نه انسانیت دوستی، زیرا انسانیت از خصایص این ماشین است و خصیصه جبری ماشینی است و علت ندارد که کار ماشینها به آنها قداست بدهد. ولی بنا بر نظر دوم، انسانیت عبارت است از بروز و ظهور و تَجَلِّی همان حقیقت قدسی. دین انسانیت نمی‌تواند صلح کل باشد، به خلاف دین انسان. از اینجا معلوم می‌شود اینکه برخی دنبال دین انسانیت می‌روند و با بیرنگ کردن همه چیز حتی توحید و تثلیث، بت پرستی و آتش پرستی، [می خواهند] همه را متحد کنند اشتباه می‌کنند؛ دین انسانیت نمی‌تواند با همه ادیان سازگار شود، دین انسان می‌تواند صلح کل باشد و با همه سازگار درآید. اینها به دنبال دین انسان می‌روند و نام آن را دین انسانیت می‌گذارند. این تفاوت میان انسان و انسانیت از مختصات انسان است.

در حیوان فرقی میان فرس و فرسیّت نیست، میان غنم و غنمیّت، سگ و سگی، الاغ و الاغی، گربه و گربه ای نیست، زیرا آنها بالفعل به دنیا می‌آیند و قضا و قدر آنها به دست خودشان نیست. ولی انسان موجودیست که بالقوهٔ و الفطرهٔ انسان است و خود باید خود را انسان بالفعل بسازد. [۸۱] با توجه به آنچه گذشت نگاه فراکل نگرانه به انسان که در عرفان کیهانی مطرح است و بر پایه آن نوعی عرفان پایه گذاری می‌شود در واقع از باب به کار گیری یک عنوان خاص (عرفان) برای موضوع عام (انسان با نگاه فراکل نگرانه)

است.

نمونه دهم:

فقط انسان، بیت اللهست

در اصل ۶۷ آمده:

بیت الله فقط به انسان اطلاق می‌شود، زیرا تنها مکانی است که خداوند از روح خود در آن دمیده است (نَفَخَتُ فیه مَن رُوحی) لذا نزدیک شدن به حریم انسان‌ها، باید با تقدس کامل صورت گیرد و هیچ انسانی حق تجاوز به حریم دیگران را نخواهد داشت. [۸۲] انتساب به خدا اختصاص به انسان ندارد؛ مکان، زمان، کتاب و غیره نیز به خدا انتسای پیدا می کنند.

در آیات قرآن موارد زیادی از انتساب را مشاهده می کنیم؛ از جمله «بیت الله» بر خانه کعبه اطلاق شده:

«وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِیمَ مَکَانَ الْبَیْتِ أَنْ لا تُشْرِکْ بِی شَیْئًا وَطَهِّرْ بَیْتِیَ لِلطَّائِفِینَ وَالْقَائِمِینَ وَالرُّکَّعِ السُّجُودِ». [۸۳] (به خاطر بیاور) زمانی را که جای خانه (کعبه) را برای ابراهیم آماده ساختیم (تا خانه را بنا کند و به او گفتیم:) چیزی را همتای من قرار مده و خانه‌ام را برای طواف کنندگان و قیام کنندگان و رکوع کنندگان و سجودکنندگان (از آلودگی بتها و از هر گونه آلودگی) پاک ساز.

گفتنی است تعبیر «بیتی» (خانه من) از تعبیر «بیت الله» نیز بالاتر است چنان که تعبیر «عبدی» یا «عبده» از عبد الله بالاتر است.

«إِنَّ الذِینَ یَتْلُونَ کِتَابَ اللهِ وَأَقَامُوا الصَّلاةَ وَ أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَ عَلانِیَةً یَرْجُونَ تِجَارَةً لَنْ تَبُورَ». [۸۴] کسانی که کتاب الهی را تلاوت می کنند و نماز را برپا می‌دارند و از آنچه به آنان روزی داده‌ایم پنهان و آشکار انفاق می کنند، تجارتی (پرسود و)

بی‌زیان و خالی از کساد را امید دارند. «وَلَقَدْ أَرْسَلنَا مُوسَی بِآیَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَکَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَی النُّورِ وَ ذَکِّرْهُمْ بأَیَّامِ اللهِ إِنَّ فِی ذَلِکَ لآیَاتٍ لِکُل صَبَّارٍ شَکُورٍ». [۸۵] ما موسی را با آیات خود فرستادیم؛ (و دستور دادیم) قومت را از ظلمات به نور بیرون آر و «ایّام اللّه» را به آنان یاد آور. در این، نشانه‌هاییست برای هر صبر کننده شکرگزار.

نمونه یازدهم:

شعور الهی، تنها واسطه

در اصل ۵۳ آمده:

نام خداوند در رأس همه‌ی نام‌ها قرار دارد و خواندن و استعانت فقط سزاوار اوست و نقض آن شرک است (اصل اجتناب از من دون الله). مهم‌ترین مصادیق بارز شرک عبارتند از:

شخص پرستی، روح پرستی، مرده پرستی، مکان پرستی، کتاب پرستی، خود پرستی، دنیا پرستی، ظاهر پرستی. بین انسان و خدا، تنها واسطه‌ای که وجود دارد هوشمندی و شعور الهی (ید الله) است، که به صورت‌های مختلف نقش یدالهی خود را ایفا نموده، پل ارتباط عالم پایین و عالم می‌باشد؛ [۸۶] نویسنده شعور الهی را به ید الله، روح القدس، جبرئیل، حکمت الهی و آگاهی خداوند تعبیر می کند که به نظر می‌رسد با تنوع عبارتی که در نوشته ایشان مشاهده می‌شود منظورشان از همه اینها یک چیز است.

روشن‌ترین تعبیر از این میان تعبیر روح القدس و جبرئیل است.

بنا بر این ایشان واسطه بین خدا و انسان را تنها جبرئیل می‌داند. این مطلب با آیات قرآن ناسازگار است.

علامه طباطبایی در کتاب الرسائل التوحیدیه (که شامل سه رساله است) یک رساله را به بحث از وسائط بین خدا و موجودات اختصاص داده‌اند.

در این رساله از وساطت اسما و صفات الهی، حُجُب، لوح، قلم، عرش، کرسی و ملائکه بر اساس آیات و روایات سخن گفته‌اند؛ [۸۷] بنا بر این انحصار وساطت بین خدا و انسان در جبرئیل با آیات قرآن ناسازگار است.

قرآن کریم در چند جا از جبرئیل نام می‌برد:

«مَنْ کَانَ عَدُوًّا لِلهِ وَمَلائِکَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِیلَ وَمِیکَالَ فَإِنَّ الله عَدُوٌّ لِلْکَافِرِینَ». [۸۸] کسی که دشمن خدا و فرشتگان و رسولان او و جبرئیل و میکائیل باشد (کافر است

و)

خداوند دشمن کافران است.

«قُل مَنْ کَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِیلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَی قَلبِکَ بِإِذْنِ اللهِ». [۸۹] بگو:

«کسی که دشمن جبرئیل باشد (در حقیقت دشمن خداست) چرا که او به فرمان خدا، قرآن را بر قلب تو نازل کرده است.

«إِنْ تَتُوبَا إِلَی اللهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُکُمَا وَ إِنْ تَظَاهَرَا عَلَیْهِ فَإِنَّ اللهَ هُوَ مَوْلاهُ وَجِبْرِیلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِینَ وَالمَلائِکَةُ بَعْدَ ذَلِکَ ظَهِیرٌ». [۹۰] اگر شما (همسران پیامبر) از کار خود توبه کنید (به نفع شماست، زیرا) دلهایتان از حق منحرف گشته؛ و اگر بر ضدّ او دست به دست هم دهید، (کاری از پیش نخواهید برد) زیرا خداوند یاور اوست و همچنین جبرئیل و مؤمنان صالح و فرشتگان بعد از آنان پشتیبان اویند و در چند جا نیز از روح القدس سخن گفته است:

«قُل نَزَّلَهُ رُوحُ القُدُسِ مِنْ رَبِّکَ بِالحَقِّ لِیُثَبِّتَ الذِینَ آمَنُوا وَهُدًی وَبُشْرَی لِلمُسْلِمِینَ». [۹۱] بگو، روح القدس آن را از جانب پروردگارت بحقّ نازل کرده، تا افراد باایمان را ثابت قدم گرداند؛ و هدایت و بشارتیست برای عموم مسلمانان «إِذْ قَالَ اللهُ یَا عِیسَی ابْنَ مَرْیَمَ اذْکُرْ نِعْمَتِی عَلَیْکَ وَ عَلَی وَالِدَتِکَ إِذْ أَیَّدْتُکَ بِرُوحِ القُدُسِ..». [۹۲] (به خاطر بیاور) هنگامی را که خداوند به عیسی بن مریم گفت:

یاد کن نعمتی را که به تو و مادرت بخشیدم. زمانی که تو را با روح القدس تقویت کردم. در این موارد جبرئیل (که در قرآن به صورت جبرئیل آمده) منشأ نزول وحی بر پیامبر اکرم صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم، یاور پیامبر و مایه تأیید حضرت عیسی شمرده شده است.

آنچه قابل توجه است این که در آیه ۹۸ سوره بقره جبرئیل در کنار میکال (میکائیل) به عنوان یکی از ملائکه آمده است.

خداوند در قرآن از فرشتگان دیگری مانند ملک الموت و مالک، مدبّرات، زاجرات و ... نیز یاد نموده است مانند:

«قُل یَتَوَفَّاکُمْ مَلَکُ المَوْتِ الذِی وُکِّلَ بِکُمْ ثُمَّ إِلَی رَبِّکُمْ تُرْجَعُونَ». [۹۳] بگو:

«فرشته مرگ که بر شما مأمور شده (روح) شما را می‌گیرد سپس به سوی پروردگارتان بازگردانده می‌شوید. وَنَادَوْا یَا مَالِکُ لِیَقْضِ عَلَیْنَا رَبُّکَ قَالَ إِنَّکُمْ مَاکِثُونَ». [۹۴] آنها فریاد می‌کشند:

«ای مالک دوزخ (ای کاش) پروردگارت ما را بمیراند (تا آسوده شویم)» می‌گوید:

«شما در این جا ماندنی هستید». «فَالمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا». [۹۵] و آنها که امور را تدبیر می‌کنند.

نمونه دوازدهم:

شبکه منفی و اطلاعات محرمانه

اصل ۳۱: اسرار حق، اطلاعات محرمانه‌ایست که افشای آنها نقض کننده‌ی عدالت و ستارالعیوب بودن او است، که افراد اجازه‌ی

وارد شـدن به حریم آن را ندارند و ورود به آن، فقط با کمک شـبکه‌ی منفی امکان پذیر است و شـبکه‌ی مثبت این اطلاعات را در اختیار کسـی قرار نمی‌دهد. (اصل الله عَلیمٌ بِذاتِ الصُّدُور) [۹۶] این اصل با آیه: «وَ قُلِ اعْمَلُوا فَسَیَرَی اللهُ عَمَلَکُمْ وَرَسُولُهُ وَالمُؤْمِنُونَ وَسَتُرَدُّونَ إِلَی عَالِمِ الغَیْبِ وَالشَّهَادَهْ فَیُنَبِّئُکُمْ بِمَا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ». [۹۷] بگو:

«عمل کنید! خداوند و فرستاده او و مؤمنان، اعمال شـما را می‌بینند! و به زودی، به سوی دانای نهان و آشکار، بازگردانده می‌شوید؛ و شما را به آنچه عمل می کردید، خبر می‌دهد ناسازگار است.

در این آیه صریحا آگاهی خدا، پیامبر و مؤمنان نسبت به حقیقت عمل انسان بیان شده است.

علامه طباطبایی در معنای آیه می‌فرماید:

هر عمل خوب یا بدی که انجام دهید حقیقت آن در دنیا مشـهود خدای دانای غیب و شهادت و رسول او و مؤمنان است و سپس در روز قیامت مشهود خودتان خواهد بود.

بنا بر این آیه می‌خواهـد مردم را نسـبت به اعمالشان توجه دهد و یادآوری می کند که اعمال آنان چه خوب باشد و چه بد، حقایقی پوشیده داشته و نگهبانانی شاهد وجود دارد که بر حقایق آنها آگاه خواهند شد این شاهدان عبارتند از:

رسول خـدا و مؤمنانی که شاهـدان عمل اند و خدای متعال که محیط بر همه آنان است لذا هم خدا آنها را می‌بیند و هم رسول خدا و شاهدان اعمال. سپس خدا در روز قیامت از این حقایق برای خود عمل کنندگان پرده بر می‌دارد چنان که فرمود:

«لَقَدْ کُنْتَ فِی غَفْلَهٍ مِنْ هـذا فَکَشَفْنا عَنْکَ غِطاءَکَ فَبَصَرُکَ الیَوْمَ حَدِیدٌ». [۹۸]. [۹۹] بنـا بر این آیـا آگاه شـدن رسول و مؤمنان نسبت به اعمال مردم، نقض کننده عدالت الهی است؟!

به این جمله نویسنده توجه کنید:

«ورود به آن، فقط با کمک شـبکه‌ی منفی امکان پـذیر است و شـبکه‌ی مثبت این اطلاعات را در اختیار کسـی قرار نمی‌دهد». قرآن کریم در آیه دیگری از افشای اسرار منافقان خبر داده می‌فرماید:

«یَعْتَذِرُونَ إِلَیْکُمْ إِذَا رَجَعْتُمْ إِلَیْهِمْ قُل لا تَعْتَذِرُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَکُمْ قَدْ نَبَأَنَا اللهُ مِنْ أَخْبَارِکُمْ وَسَیَرَی اللهُ عَمَلَکُمْ وَرَسُولُهُ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَی عَالِمِ الغَیْبِ وَالشَّهَادَهْ فَیُنَبِّئُکُمْ بِمَا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ». [۱۰۰] هنگـامی که به سـوی آنهـا (که از جهـاد تخلّف کردنـد) بـاز گردیـد، از شـما عذرخواهی می کنند؛ بگو:

«عذرخواهی نکنید، ما هرگز به شـما ایمان نخواهیم آورد! چرا که خدا ما را از اخبارتان آگاه ساخته؛ و خدا و رسولش، اعمال شـما را می‌بیننـد سپس به سوی کسـی که دانای پنهان و آشـکار است بازگشت داده می‌شوید و او شـما را به آنچه انجام می‌دادید، آگاه می کنـد (و جزا می‌دهـد). هنگامی که به سوی آنها (که از جهاد تخلف کردنـد) بازگردیـد از شـما عذر خواهی می کنند، بگو عذر خواهی مکنیـد، مـا هرگز به شـما ایمـان نخواهیم آورد چرا که خـدا مـا را از اخبارتـان آگاه ساخته و خـدا و رسولش اعمال شـما را می‌بینند، سپس به سوی کسـی که آگاه از پنهان و آشـکار است باز می گردید و او شـما را به آنچه انجام می‌دادید آگاه می کند (و جزا می‌دهد). در روایات بسیاری آمده است که اعمال ما بر رسول خدا و امامان معصوم علیهم السلام عرضه می‌شود اما چون بنای این نوشته تنها استناد به آیات قرآن است از ذکر آنها صرف نظر می کنیم. [۱۰۱] نتیجه گیری

از آنچه گـذشت به خوبی آشکار می‌شود که مکتبی را که دارای تناقضـات آشـکار بـا کتـاب آسـمانی قرآن کریم باشـد نمی توان عرفـان دانسـت؛ زیرا اولیـن منبع عرفـان حقیقی، قرآن کریـم است و اگر مکتبی برخاسـته از معـارف بلنـد قرآنی نباشـد و بلکه ناسازگاری‌هایی با آن داشته باشد بی‌شک نمی‌تواند راه درست سلوک را به انسان نشان دهد. علی ناصری راد

****

منابع:

۱. علامه مجلسی، بحار الانوار (۱۱۰ جلد)، بیروت، مؤسسهٔ الوفاء، ۱۴۰۴ ه. ق. (با استفاده از نرم‌افزار جامع الاحادیث نور ۲، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی ۲. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه تهران، دار الکتب الإسلامیهٔ، ۱۳۷۴. (با استفاده از نرم‌افزار جامع تفاسیر نور، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی ۳. صدر الدین محمد الشیرازی، الحکمهٔ المتعالیهٔ فی الاسفار العقلیهٔ الاربعهٔ، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۹۸۱.)

۴. سید محمد حسین طباطبایی، الرسائل التوحیدیهٔ، تحقیق: مؤسسهٔ النشر الاسلامی، قم، مؤسسهٔ النشر الاسلامی التابعهٔ لجماعهٔ المدرسین بقم المشرفهٔ، ۱۴۱۵ ه. ق.

۵. محمد داوود قیصری رومی شرح فصوص الحکم به کوشش استاد سید جلال الدین آشتیانی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵.

۶. مهندس محمد علی طاهری، عرفان کیهانی (حلقه)، تهران، انتشارات اندیشه ماندگار، بهار ۱۳۸۸.

۷. محی الدین ابن عربی، الفتوحات المکیهٔ (۴ جلدی)، تحقیق: عثمان یحیی، بیروت، دار صادر، ۱۴۰۵ ه. ق. (استفاده از نرم‌افزار عرفان، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۸. مرتضی مطهری، مجموعه آثار استاد شهید مطهری، تهران، انتشارات صدرا، مجلدات مختلف (با استفاده از نرم‌افزار مجموعه آثار استاد شهید مطهری، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۹. مرتضی مطهری، مجموعه یادداشت‌های استاد مطهری، تهران، انتشارات صدرا، مجلدات مختلف (با استفاده از نرم‌افزار یادداشت‌های استاد مطهری، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۱۰. جمیل صلیبا، المعجم الفلسفی، بیروت، الشرکهٔ العالمیهٔ للکتاب ۱۴۱۴ ه. ق. (با استفاده از نرم‌افزار کتابخانه حکمت اسلامی، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۱۱. سید محمد حسین طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه‌ی مدرسین حوزه علمیه قم ۱۴۱۷ ه. ق.

۱۲. سید شریف رضی، نهج البلاغه، قم، مؤسسهٔ النشر الاسلامی التابعهٔ لجماعهٔ المدرسین بقم المشرفهٔ، ۱۴۱۷ ه. ق.

****

[۱] مهندس محمد علی طاهری، عرفان کیهانی (حلقه)، ص ۵۰.

[۲] همان، ص ۵۶.

[۳] همان، ص ۵۶.

[۴] همان، ص ۱۱۰.

[۵] همان، ص ۵۱.

[۶] همان، ص ۸۰.

[۷] همان، ص ۵۰.

[۸] همان، ص ۴۴.

[۹] انعام، آیه ۹۳.

[۱۰] عرفان کیهانی (حلقه)، ص ۴۷ و ۵۰.

[۱۱] این مطلب در سایت‌های زیادی که حامیان عرفان کیهانی ایجاد کرده‌اند وجود دارد از جمله: - http://www. erfan halghe ۲. blogfa. com/post - ۲۳. aspx

[۱۲] همان، ص ۱۲۴.

[۱۳] سوره اخلاص.

[۱۴] حشر، آیات ۲۲ – ۲۴.

[۱۵] حدید، آیات

۱ – ۶.

[۱۶] نهج البلاغه، خطبه ۴۹.

[۱۷] عرفان کیهانی (حلقه)، ص ۱۲۴.

[۱۸] جمیل صلیبا، المعجم الفلسفی، ج ۲، ص، ص ۷۴. محی الدین ابن عربی الفتوحات (۴ جلدی)، جلد ۲، ص ۳۲۳: هو إفراط المحبهٔ و کنی عنه فی القرآن بشدهٔ الحب فی قوله «وَ الَّذِینَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّه». عشق یعنی زیادگی محبت و در قرآن با تعبیر شدت محبت از آن یاد شده است در آیه: «وَ الَّذِینَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّه

[۱۹] مائده، ۵۴.

[۲۰] آل عمران، ۳۱.

[۲۱] بقره ۱۶.

[۲۲] عرفان کیهانی (حلقه)، ص ۱۳۹.

[۲۳] عرفان کیهانی (حلقه)، ص ۱۳۷.

[۲۴] زمر، ۱۴.

[۲۵] یس، ۶۱.

[۲۶] مریم، ۳۰.

[۲۷] بقره، ۱۷۷.

[۲۸] مرتضی مطهری، مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۲۳، ص ۱۱۶.

[۲۹] همان، ج ۲۳، ص ۲۸۰.

[۳۰] مرتضی مطهری، مجموعه یادداشت‌های استاد مطهری، ج ۵، ص ۴۵۲.

[۳۱] آل عمران، ۱۰۳.

[۳۲] عرفان کیهانی (حلقه)، ص ۸۲..

[۳۳] میرزا محمد رضا قمشه‌ای در پاورقی شرح فصوص الحکم می گوید:

«فی قولی «هو معکم» أی المعیهٔ الحقیقیهٔ التی تستلزم الاتحاد لا المعیهٔ بحسب الانضمام کمعیهٔ البیاض مع الجسم و غیره». معیت در آیه «هُوَ مَعَکُمْ» معیّت حقیقیست که مستلزم اتحاد از نوع اتحاد حقیقت و رقیقه است نه اتحاد انضمامی مانند همراهی سفیدی با جسم. محمد داوود قیصری رومی شرح فصوص الحکم ص ۳۳.

[۳۴] حدید، ۴۲.

[۳۵] نحل، ۱۲۸.

[۳۶] طه، ۴۶.

[۳۷] عرفان کیهانی (حلقه)، ص ۵۵.

[۳۸] ر. ک. الحکمهٔ المتعالیهٔ فی الاسفار العقلیهٔ الاربعهٔ، ج ۷، ص: ۳۳۱.

[۳۹] همان، ص ۸۰.

[۴۰] بقره، ۱۶۵.

[۴۱] یونس، ۶۵.

[۴۲] شعراء، ۸۰.

[۴۳] یونس، ۵۷.

[۴۴] نحل، ۶۹.

[۴۵] فاطر، ۱۰.

[۴۶] منافقون، ۸.

[۴۷] منافقون، ۸.

[۴۸] انعام، ۱۲۴.

[۴۹] بر اساس برخی روایات نام این شخص بلعم باعوراست که اسم اعظم داشته است.

ر. ک. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۳۳۷.

[۵۰] أعراف، ۱۷۵.

[۵۱] آل عمران، ۷۹.

[۵۲] عرفان کیهانی (حلقه)، ص ۱۸.

[۵۳] همان، ص ۱۱۰

[۵۴] همان، ص ۱۱۰.

[۵۵] همان، ص ۵۵.

[۵۶] همان، ص ۷۸.

[۵۷] همان، ص ۱۰۰.

[۵۸] اعراف، ۴۰.

[۵۹] توبه، ۸۰.

[۶۰] همان، ص ۸۶.

[۶۱] نمل: ۶۴. اگر راست می‌گویید دلیل آشکار خود را بیاورید.

[۶۲] غافر، ۶۰.

[۶۳] شعراء، ۸۰.

[۶۴] عرفان کیهانی (حلقه)، ص ۱۰۲.

[۶۵] فاتحه، ۶ و ۷.

[۶۶] یس، ۶۱.

[۶۷] آل عمران، ۵۱.

[۶۸] زخرف: ۴۳.

[۶۹] آل عمران، ۱۰۱.

[۷۰] عرفان کیهانی (حلقه)، ص ۱۲۱.

[۷۱] همان، ص ۱۴۱.

[۷۲] همان، ص ۱۰۹.

[۷۳] إسراء، ۷۰.

[۷۴] عرفان کیهانی (حلقه)، ص ۱۰۲.

[۷۵] سجده، ۱۸.

[۷۶] هود، ۲۴.

[۷۷] محمد، ۱۴.

[۷۸] آل عمران، ۱۶۲.

[۷۹] تین،

۴ – ۶.

[۸۰] اعراف، ۱۷۹.

[۸۱] ۹. مرتضی مطهری، مجموعه یادداشت‌های استاد مطهری، ج ۱، ص ۴۰۴.

[۸۲] عرفان کیهانی (حلقه)، ص ۱۴۱.

[۸۳] حج: ۲۶. نیز ر. ک. بقره، ۱۲۵.

[۸۴] فاطر، ۲۹.

[۸۵] ابراهیم، ۵.

[۸۶] عرفان کیهانی (حلقه)، ص ۱۱۹.

[۸۷] سید محمد حسین طباطبایی، الرسائل التوحیدیهٔ، ص ۱۲۲ به بعد.

[۸۸] بقرهٔ، ۹۸.

[۸۹] بقرهٔ، ۹۷.

[۹۰] تحریم، ۴.

[۹۱] نحل، ۱۰۲.

[۹۲] مائده ۱۱۰ نیز ر. ک. بقره ۸۷ و ۲۵۳.

[۹۳] سجده، ۱۱.

[۹۴] زخرف، ۷۷.

[۹۵] نازعات، ۵. نیز دست کم ر. ک. به سوره‌های ذاریات، نازعات، مرسلات، نازعات، قدر، عادیات.

[۹۶] عرفان کیهانی (حلقه)، ص ۹۷.

[۹۷] توبه، ۱۰۵.

[۹۸] ق، ۲۲. (به او خطاب می‌شود:)

تو از این صحنه (و دادگاه بزرگ) غافل بودی و ما پرده را از چشم تو کنار زدیم و امروز چشمت کاملاً تیزبین است.

[۹۹] سید محمد حسین طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص، ص ۳۸۰.

[۱۰۰] توبه، ۹۴.

[۱۰۱] ر. ک. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه جلد ۸ صفحه ۱۲۵ و علامه مجلسی، بحار الانوار ج ۲۳ ص ۳۳۳.

پرسمان عرفان کیهانی

درآمد

سید مجتبی مجاهدیان

چنـدی پیش دانشـجویی، پرسشـی دربـاره «عرفـان کیهـانی» طرح نمود. در پاسـخ، مقـاله ذیل را تحریر و برایش ارسال کردم. اینک مشروح آن پرسش وپاسخ پیش روی شماست:

پرسش می‌خواستم از شما درباره عرفان کیهانی بپرسم. بنیانگذاراین عرفان فردی به نام «استاد محمدعلی طاهری» است که دو کتاب بـا عنـاوین «عرفـان کیهـانی (حلقـه)» و «انسـان از منظری دیگر» دارد. چـون می‌خواسـتم در ایـن مـورد از افراد صـاحب نظر بـپرسم، می‌خواهم نظر شما رو در این باره بدانم. چقدر صحت این عرفان را تأیید می کنید؟ آیا اصلاً ادعاهای این فرد قابل قبول هست؟ خواهشـمندم در این رابطه من را راهنمایی بفرماییـد. پاسـخ دوست عزیز! در ابتـدا از اعتماد و حسن ظن شـما سپاسـگزارم و از بابت دقت نظرتان در پرسـش از ماهیت، چیستی و چرایی این گونه گروه‌های ناشناخته و محافل معنوی نوپدید، تا دستیابی به حقیقت امر، به شما تبریک می گویم. پرسش شما را در چند بخش پاسخگو خواهم بود:

مـدعای عرفان کیهانی برخی مدعیان فرقه‌های معنوی نوظهور و روشن فکران عارف نما، برای تحت تأثیر قرار دادن مخاطبان، سـعی در القـای ادعاهـای خود بـا ظواهر موجه علمی دارنـد؛ ماننـد انرژی درمـانی، فرا درمـانی، واژه درمـانی، کیهـان درمـانی و نیز عرفان کیهانی! آقای محمدعلی طاهری، مبلغ عرفان کیهانی، مدعی دستیابی به «شعور کیهانی» است.

وی شـعور کیهانی را عبارت از لایه محافظ و حلقه ایمنی می‌داند که انسان می‌تواند به سـبب ارتباط مسـتقیم با خداوند، صاحب آن شود و دارنـده آن می‌توانـد با اسـتفاده از این لایه، افراد بیمار را در مان کنـد! هر چند، پیش از این نیز کسانی چون پائولو کوئیلو در کتاب «کیمیاگر» (ص ۸) اصـطلاح «روح کیهـانی» را عنوان کرده بودنـد، اما طاهری در کلاس عرفانی خود که پس از واریز کردن مبلغ ۵۰ هزار تومان توسط مرید به حساب او تشکیل می‌شود (!) می گوید:

«انسان موجود پیچیده‌ایست و درمان او بسیار پیچیده تر، که نیاز به یک نوع نیروی فوق العاده و یک هوشمندی برتر دارد که ما اسم آن را «شـبکه شـعور کیهانی» گذاشـته ایم». او با طرح شـعور کیهانی و سعی در به رهگیری از آن، مدعی «فرا درمانی» و دستیابی به «طب مکمـل» شـده و ادعـا می کنـد که حضـرت عیسـی عَلَیْهِ السَّلَام نیز از همین روش در زنـده کردن مردگان اسـتفاده کرده بود! او مـدعی شـفا دادن بیمـاران لاعلاـج و حتی مـادرزادی است! روش فرادرمـانی طاهری درسه بخش: «راه دور، راه نزدیک و درمانهای کمکی» خلاصه می‌شود که مطابق آن، شـرکت کنندگان می‌توانند با اسـکن کردن (لمس و مالش) فرد درمانگیر (بیمار) به وسـیله دست دادن (!) و قرار دادن دست در محل درد، به بیمار کمک کنند! این مهندس مدعی، در کلاسهایش به مریدان القاء می کند:

«ما از امشب یک ارتباط از راه دور با هم داریم، یعنی همه شـما در یک ساعت مشـخص با من ارتباط برقرار می کنیـد و بُعد مسافت نیز در این ارتبـاط هیـچ معنـا و مفهومی نـدارد» (!) به این ترتیب طـاهری و شـاگردانش کلاسـهایی تحت عنوان «عرفـان کیهانی» در تهران، کرج، همـدان، نظرآبـاد و چنـد شـهر دیگر برگزار کرده و سایت‌ها و وبلاگهای تبلیغی چنـدی در فضای مجازی راه انـدازی کرده است.

تنها کافیست با خواندن گزارش یکی از کلاسهای ایشان، پی به آثار سوء اخلاقی و نتایج بد روانی آموزه‌های این مهندس مدعی بر شاگردانش برد:

«وی در یکی از جلسـات و آمـوزش اسـکن (تمـاس و لمس) بیماریهـا، از شـاگردان خـود دربـاره فعالیت‌هایشـان می‌پرسـد. یکی از خانمهای حاضر در جلسه که آرایش غلیظی داشت، می گوید:

اسـتاد، من از اصـل غـافلگیری اسـتفاده کردم و آزمـایش را در موردیک فرد بیمار (درمانگیر) انجام دادم و درمانگیر پس از اسـکن

(تماس) دَستهایم گفت:
تو گذشته مرا جلوی چشمم آوردی و کتفم گرم شده است (!) او می‌خواست به من حمله کند و به من گفت درگذشته من یک مار بودم و می‌خواهم تو را گاز بگیرم (!) و سپس عنوان کرد که تمام دردهایش کم شده است.
(خنده حضار)»
(ویژنامه کژراهه، ص ۹، اسفند ۸۶)

نقد ۱. [انطباق اصول با عقل و ودین]

نکته حائز اهمیت آن است که بر اساس آموزه‌های دین مبین اسلام، ملاک حقانیت یک ادعا، انطباق آن با سنجه‌های مورد تأئید «دین» و «عقل» است.
دو چشم بینای عقلِ ملازم شرع و نقل (اعم از کتاب و سنت)، محک راستی آزمایی هر ادعایی است.
پیامبر عظیم الشأن اسلام صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم وظیفه مسلمانان را هوشیاری دانسته و بر این نکته پای می‌فشرند که حتی آنچه از ما معصومین علیهم‌السلام نقل می‌شود را با محک قرآن بسنجید و در صورت عدم انطباق، با تیر آن را بر دل دیوار بدوزید. پس ملاک و میزان در رد و یا قبول یک ادعای معنوی، صرف تأیید و مقدمه زدن فلان آقا بر صورت مکتوب آن نمی‌تواند باشد.

[نقد] ۲. [سوالات بی پاسخ!؟]

مدعی عرفان کیهانی در اولین گام ناگزیر از پاسخگویی به چند پرسش ساده ذیل است:
اولاً ـ) فارغ از راستی آزمایی و سنجش میزان درستی گفته‌ها وبر فرض صحت ادعاهای علمی، تجربی و پزشکی ایشان، باید بگوید که اساساً انرژی درمانی، فرادرمانی، طب مکمل، کیهان درمانی و شعور کیهانی چه ربطی به «عرفان» دارند که ترکیب نامأنوس «عرفان کیهانی» را بر آن نهاده‌اند؟! در خوشبینانه‌ترین صورت، شاید بتوان اثبات کرد که این ادعاها، فرایندی پزشکی تجربی برای درمان امراض جسمی و یا روانی بیماران و در جهت تسلط آرامش و تمدد اعصاب درمانگیران و یا در مجموع «نظریه‌ای روانشناسی» می‌باشد، اما مگر هر نظریه روانشناسی را می‌توان عرفان نامید؟! مگر در بستر اسلام و به ویژه در حوزه شفاف تشیع، «عرفان» مفهوم مراد و تعریف خاص و مشخصی ندارد؟!
ثانیاً) آیا می‌توان عرفان را به صرف دریافت ۵۰ هزار تومان (!) ولو از جنس آن خانم بزک کرده، به دیگران منتقل کرد؟!
آیا هر شخصی با پرداخت مبلغی مشخص، مستعد فراگیری و طی طریق عرفانی خواهد شد؟! آیا در طول تاریخ اسلام، عارفان درقبال دریافت پول و اجرت مادی به نشر آموزه‌های ناب اسلامی و اسرار ناگفته الهی و رموز هستی به دیگران مشغول بوده‌اند یا اینکه به ظرفیت، زمینه، مرتبه، استعداد، توان، تشرع، تعهد و شوق جالب توجه داشته‌اند؟! منش و روش اولیاء الله و سلوک بزرگانی که نام آنها در تاریخ عرفان اسلامی شیعی ثبت است، این گونه نبوده و نیست! عرفای بالله از دکانداری و تجارت از راه معنویت و سوداگری‌های مادی به نام دین و عرفان، مبرّی بوده و اصولاً ادعایی نداشته‌اند که به مرتبه ای رسیده‌اند؛
هرکه را اسرار حق آموختند
مهرکردند و دهانش دوختند
ثالثاً)
آیا می‌توان با تشکیل کلاسهای مختلط، با شرکت خانمهای جوان، با وضع زننده در کنار پسران چشم دریده، به خدا رسید و با

عشوه‌های زنانه و پزهای روشنفکرمأبانه، روح و روان را صیقل داد؟! مگر طبق آموزه‌های دینی، همنشین انسان، نشانه‌ای از وجود انسان نیست؟

آیا سفارشات اکید اولیاء دین بر پرهیز از تشکیل و شرکت در مجالسی که شوؤنات اسلامی و حیای انسانی، بهایی ندارند، به ما نرسیده‌اند؟! مگر فقهای عالیقدر شیعه، به عنوان مرزبانان بیدار آیین، مراودات بی‌پرده و دریده مرد و زن اجنبی را حرام ندانسته‌اند؟!

[نقد]۳. شبه عرفانهای منهای شریعت

اَلف)

بشر همواره در جستجوی پاسخ پرسشهای اساسی خود است تا دنیا را برای خود معنادار کند.

امروزه واقعیتی به نام «خلاء معنویت» در زندگی انسان مدرن، علیرغم اثبات واقعیت امید بخش عطش شدید انسان معاصر به حقایق ماورای طبیعت، آسیبهای جدی را نیز با خود به همراه دارد؛ یعنی همدست افراد، گروه‌ها و قدرتهای فرصت طلب را برای بهره برداری و سوء استفاده از این احساس نیاز معنوی باز می‌گذارد و همدل خوشی و تشبث به هر سرابی را برای این انسان تشنه، توجیه می‌کند.

در این روزگار، بعضاً نسل تشنه معنویت، نادانسته عطش خود را با سراب‌های عرفان‌نما فرو می‌نشاند. این مسأله تنها مختص به ایران نیست، بلکه بنا به گزارش میلتون، (پرکارترین محقق در حوزهٔ جامعه شناسی ادیان نوپدید)، گریبانگیر غرب نیز شده است، آنجا که می‌نویسد:

«بیش از دو هزار فرقه‌ی معنویت گرا در آمریکا و بیش از دو هزار جریان معنویت جو در اروپا هست که درصد کمی از آنها مشترکند.»

(حمیدرضا مظاهری سیف، عوامل پیدایش معنویت‌های نوظهور، ماهنامه موعود، ش ۸۹)

برای تفنن هم که باشد، اصطلاح «مدعیان دروغین» یا «عرفان‌های مدرن» و یا «معنویتهای مجازی» را در اینترنت جستجو کنید، تا با انبوهی از آمار، اخبار، افراد و گروه‌های مدعی، در صفحات سایت‌ها و خبرگزاری‌ها برخورید. بنا بر آخرین گزارش رسمی نیروی انتظامی، «بیش از ۵۰ فرقه و گروه تخدیری به ایران وارد شده که نیمی از آنها فعال اند و قریب ۲۰۰ عنوان کتاب تألیف، ترجمه و چاپ و توزیع» کرده‌اند.

(جانشین فرماندهی نیروی انتظامی، خبرگزاری فارس، ۲۶ / ۶ / ۸۷)

ب)

تجربه ثابت کرده است که نتیجه و نهایت شبه مکاتب عرفانی و معنویتهای مجازی، تنهایک نوع معنویتگرایی زمینی (نه آسمانی) است؛ یعنی به سمت نوعی ازتجربه‌های شبه معنوی و نهایتاً فراتر از توان انسان معمولی مثل هیپنوتیزم و یوگا و مدیتیشن سوق پیدا می‌کنند که در آنها بیش از هر چیز، «فردگرایی افراطی»، «درونگرایی» و تکیه بر استعدادهای درونی بشر، به چشم می‌خورد نه معنویت و عرفان! در فرهنگ ما به کارگیری لفظ «عرفان»، عرفان اسلامی شیعی با مؤلفه‌های خاص آن را تداعی می‌کند، نه هر نوع گرایش غیرطبیعی را. شبه عرفانهای زمینی مانند «عرفان کیهانی» اغلب انسان را به واکاوی درون خود برای دستیابی به انرژی و استعداد ذخیره در آن سفارش می‌کنند تا او را در دفع مشکلات جسمی و گرفتاریهای زندگی و دستیابی به آرامش عمیق، کمک کنند؛ هر چند که در بیشتر مواقع انسان سرگشته در این اوهام و ادعاها مانند خوانندگان حرفه‌ای کتابهای «پائلو کوئیلو»، «اشو»، «کریشنامورتی»، «کارلوسکاستاندا» که نوید بخش آرامش و تعالی هستند، بعد از طی مسافتی، خود به پوچ گرایی معرفت شناختی می‌رسند؛ چرا که اساساً این مکاتب در پی پایه ریزی مبانی معرفت شناختی نیستند. پس در واقع می‌توان گفت که اغلب این مکاتب

بیشتر به «نظریه‌های روانشناسی» شباهت دارند تا عرفان ناب اسلامی با ویژگیهای خاص آن.

(فصلنامه کتاب نقد، ش ۴۵، زمستان ۱۳۸۶، مقاله‌های: سحر و جادو در آثار پائولو کوئیلو و آرامش پایدار / کتاب «آفتاب و سایه ها»، دکتر محمدتقی فعالی)

ج)

در یک تقسیم بندی کلی می‌توان اهداف و انگیزه‌های مدعیان نحله‌های شبه عرفانی را به: «انگیزه‌های شخصی» و «اهداف گروهی و تشکیلاتی» (که اغلب مستقیم و یا غیرمستقیم، دارای رگه‌های وابستگی سیاسی هستند)، تقسیم کرد. می‌توان موارد ذیل را از اهم اهداف و انگیزه‌های مدعیان فرق نوظهور معنوی برشمرد:

۱. کسب شهرت و آوازه

۲. کسب ثروت و سودجویی از افراد ساده لوح

۳. شهوترانی و سوء استفاده جنسی به ویژه با اغفال زنان و جوانان

۴. احساس خود برتربینی، خود دیگر بینی، الینه [aliene] شدن، قدرت طلبی و مرید پروری؛

معمولا این نوع مدعیان، بیماران روانی هستند که دچار تخیل و توهم شده‌اند ۵.

جبران شکست‌های زندگی و پایان دادن به سرخوردگی‌های گذشته و پاسخ به عقده حقارت

۶. جبهه گیری و ضدیت با دین، مذهب و نظام اسلامی

۷. تشکیل شبکه‌های فساد اخلاقی، باندهای توزیع مواد مخدر، ایجاد گروه‌های ضداجتماعی مانند سرقت، قتل و تسویه حساب‌های شخصی و گروهی

۸. تشکیل شبکه‌های سیاسی امنیتی برای ایجاد اغتشاش و انجام عملیات‌های خرابکارانه در کشور با هدایت و حمایت دشمنان نظام.

(باز خوانی پرونده متمهدین، ماهنامه معارف، شماره ۵۹)

د)

در باب شگردهای جذب مدعیان و مبلغان گروه‌های مدعی، باید یاد آور شد که آنها، بسته به موقعیت، امکانات و اهداف خود، هم از «روش فردی» چهره به چهره و هم از «روش‌های سازمانی» با تعیین سرگروه‌ها و حلقه‌های رابط به جذب مرید مشغولند. در مجموع روش‌ها و شگردهای تاثیرگذاری این جماعت به قرار ذیل می‌باشند:

۱. شناسایی و جذب افراد ساده لوح و زودباور

۲. تأمین مایحتاج مریدان و تطمیع جوانان با پول، مواد، مسکن و تأمین اسباب عیش و نوش آنها

۳. تشویق جوانان به ارتباطات آزاد جنسی و تن پروری؛ مانند برگزاری جلسات فساد اخلاقی و اردوهای مختلط و توصیه به زنان برای کشف حجاب در مراسمات خود

۴. دادن اذکار و اوراد غیر مأثور و ختومات عجیب و غریب و توزیع دستورالعمل‌های غیرشرعی و به ظاهر جذاب

۵. چشمبندی، کفبینی، رمالی و انجام امور خارق‌العاده و یا غیرعادی مانند احضار اجنه و تسخیر ارواح

۶. ادعاهای گزاف و دروغ‌پردازی‌های بزرگ مانند:

ادعای کرامت و معجزه، ادعای دانستن اسرار و رموز هستی و کشف اسرار و رازهای مگو، تسلط بر علوم غریبه و دانستن خواص حروف و اعداد و جداول

۷. خواب‌سازی و یا تعبیر خواب‌های مریدان به شکل جذاب و دلخواه

۸. لفاظی و سخنوری و سوء استفاده از قدرت بیان خود در جذب مخاطب

۹. تفسیر به رأی قرآن و منابع مذهبی و بدعت در انجام مناسک دینی و صدور فتواهای «من درآوردی» مانند خواندن نماز به زبان فارسی و یا ترک کامل آن در مواقع تشخیص مراد

۱۰. انتقال حس شخصیت کاذب به مریدان مانند دادن سفارت و مأموریت‌های خاص به هر مرید

۱۱. ادعای شفاعت گناهان و شفای امراض صعب العلاج

۱۲. ادعای ارتباط و وابستگی به نهادهای حوزوی، قضایی، امنیتی و انتظامی و دیگر مراکز موجه نظام برای جلب اعتماد مریدان

۱۳. ادعای ایصال آسان و بدون زحمت مریدان به مقامات معنوی؛ مثلا تنها با بیعت کردن و دست بوسی و تبعیت بی‌چون و چرا از مراد

۱۴. نفوذ در NGOها تشکلات غیردولتی با وعده کمک‌های مادی و دستگیری‌های معنوی.

(بازخوانی پرونده متمهدین، ماهنامه معارف، شماره ۵۹).

۱- یوگاناندا و خداشناسی

نقد توصیفاتی که یوگاناندا درباره خداوند عز و جل دارد چند پهلوست. برای نمونه خداوند نور مادی یا فیزیکی نیست، زیرا که او جسم وماده نیست، نور فیزیکی مخلوق است و هر حادثی مخلوق است.

در حالی که خداوند نه مخلوق است و نه حادث. از سوی دیگر تعبیر جسم و جان در مورد خداوند روا نیست. خداوند نه روح است و نه روح دارد. زیرا که او مانند انسان یا حیوان، یا دیگر موجودات جاندار نیست که از جسم و روح ساخته شده باشد.

خداوند روح جهان هم نیست، خداوند به معنای مادی، مغناطیس عظیم هستی هم نیست. یکی از دیگر نکات قابل توجه بحث روئیت خداست که در سخنان یوگاناندا مطرح می‌شود. اگر مکاشفات گوناگونی که از او نقل می‌شود بررسی نماییم به دست می‌آید که محور تمامی آنها دیدار او و روئیت خداست.

که بطلان این مساله آشکار است.

یوگاناندا خدا را به عنوان سرور مطلق، بهجت ابدی و شادمانی همیشه تازه یاد می‌کند، اما قابل ذکر است که این مفاهیم بیشتر ناظر به حالات انسانی است تا اوصاف الهی. اما درباره جلوه‌های خداوند که اشاره نمودیم در سخنان یوگاناندا مطرح شده است نکاتی قابل به ذکر می‌باشد.

اینکه خدا اسامی و صفات متفاوت دارد امری صحیح است، اما به نظر می‌رسد در آیین هندو بر توحید ذات تاکید چندانی نشده است و این امر موجب گمراهی افراد عادی می‌گردد. افراد عادی نمی‌فهمند که مادر الهی فقط یک جنبه از خداست.

یاشیوا و برهما اسامی خدای واحد هستند به همین دلیل برای آنها الوهیت جداگانه قائل می‌شوند و حتی تندیس‌های گوناگون می‌سازند و کم کم بساط بت پرستی راه می‌افتد. پس در حقیقت خداشناسی یوگاناندا را نمی‌توان پذیرفت زیرا از یک سو جلوه‌های خدا به گونه‌ای مطرح شده‌اند که گویا هر یک خدای مستقلی است، حتی باید آنها را تقدیس و پرستش نمود و احترام آنها در معابد الزامی است، تو گویی یوگاناندا به چند خدایی معتقد است، از سوی دیگر تصویری که از خدا ارائه می‌دهد همراه با الهام و اجمال است، توگویی خدای یوگاناندا خدای در سایه است.

درباره منشأ دین یوگاناندا نظریه ترس را در زمینه اعتقاد به دین مطرح می‌سازد اما باید دانست که منشأ و ریشه‌ی دین داری فطرت آدمیست نه عامل ترس یا هر گونه عامل دیگری که زمینی و خاکی باشد.

درباره اندیشه او درباره تثلیث مسیحیت و تائید آن از سوی یوگاناندا و نیز سعی در مطابقت آن با تعالیم هند، می‌بایست گفت که اصل تثلیث امروزه نیز از سوی متفکران برجسته مسیحی قابلیت دفاع عقلی و منطقی خود را از کف داده است.

تثلیث یا به چند خدایی و شرک می‌انجامد و یا چیزی جز ابهام گویی نخواهد بود گرچه نام او را توجیه عرفانی گذارند. نمونه‌ای از سخنان باطل یوگاناندا درباره خدا خداوند ما را به تصویر خود خلق کرده.

(خوشه‌هایی از باغ عشق صص ۱۵) از طریق تمرکز عمیق و تأیید این عبارت که «من و خداوند یکی هستیم»

(خوشه‌هایی از باغ عشق صص ۳۱) ابتدا روی این فکر که «من و خداوند یکی هستیم» تمرکز کنید. «خوشه‌هایی از باغ عشق ص ۳۱» به هنگام شب زمانی که از فعالیت باز می‌ایستیم، شبیه خداوند می‌شویم. «خوشه‌هایی از باغ عشق ص ۴۲» صرفاً با شخصیت‌ها و بازی‌های گوناگون. تصور می‌کنم حوصله خداوند قدری از این تکرارها به سر می‌رود و خسته می‌شود. «خوشه‌هایی از باغ عشق ص ۵۴» بنا بر این شیطان سایه خداوند است که این نمایش را ممکن می‌سازد. «خوشه‌هایی از باغ عشق ص ۵۵» در آن صورت باید قدرت بسیار بالاتری را به کار ببندید تا نظیر خداوند خلق کنید. «خوشه‌هایی از باغ عشق ص ۱۴۲» شانکارا گفت:

«با خداوند یکی هستم، من او هستم» اگر شما به این واقعیت برسید، شما هم می‌توانید چنین ادعایی کنید. «خوشه‌هایی از باغ عشق ص ۱۴۷» با خدای متعال یکی شوید. در او بیدار شوید. به محض اینکه در او بیدار شوید، ترس شما را ترک می‌کند.

«خوشه‌هایی از باغ عشق ص ۱۸۰»

خداوند ظالم نیست. او می‌داند که ما را در دنیای وهم و خیال قرار داده است.

دیشب وقتی مراقبه می‌کردم این شعر را برای پروردگار خواندم. اوه مادر ربانی، من بچه کوچک تو هستم. کودکی درمانده و بی‌پناه که پنهانی بر روی زانوی فناناپذیری تو نشسته‌ام. من از روی زانوی تو مطمئناً به بهشت می‌گریزم. «خوشه‌هایی از باغ عشق ص ۲۲۴» اگر مرگ نبود خدا (نعوذ بالله) نبود و حکیمان ربانی نبودند و همه چیز مشتی دروغ بود.

«خوشه‌هایی از باغ عشق ص ۲۸۱»

حضرت حق در همین شغل به خصوص به وجود شما نیاز دارد.

«تقویم معنوی – اندیشه‌های الهام بخش برای هر روز – ۷ اسفند»

این روح خداوند است که از طریق من با شما سخن می‌گوید.

«تقویم معنوی – اندیشه‌های الهام بخش برای هر روز – ۲۷ بهمن»

گفته می‌شود خداوند در یکی از چهره‌های بسیار تأثیر گذار خود فقیر است.

«تقویم معنوی – اندیشه‌های الهام بخش برای هر روز – ۵ آذر»

عشق ما چیزیست که در تصرف خداوند نیست، مگر این که ما بخواهیم این عشق را به او بدهیم

«اندیشه‌های الهام بخش برای هر روز – ۲۵ بهمن»

خودتان را به خداوند بسپارید و بگویید:

الهی، شیطان یا فرشته، فرزند تو هستم.

«تقویم معنوی – اندیشه‌های الهام بخش برای هر روز – ۷ آبان»

خداوند سرنوشت ما را پیش بینی نکرده است.

«تقویم معنوی – اندیشه‌های الهام بخش برای هر روز – ۲۰ شهریور»

خداوند آن قدر که علاقه‌مند است بداند ذهن ما به چیزی مشغول است، به کارهایی که انجام می‌دهیم علاقه‌ای ندارد. هر کسی مشکلی متفاوت از دیگری را تجربه می‌کند، اما حضرت حق به همه بهانه‌های ما هم گوش نمی‌سپارد.

«تقویم معنوی – اندیشه‌های الهام بخش برای هر روز – ۶ مرداد»

من آزادم و به لباس لطیف خداوند در آمده ام.

«تقویم معنوی – اندیشه‌های الهام بخش برای هر روز – ۲ مرداد»

بدن به عنوان تَجَلّی حضرت حق، همان خداوند همیشه جوان است.

«تقویم معنوی – اندیشه‌های الهام بخش برای هر روز – ۵ تیر»

یک بار وقتی به مراقبه نشسته بودم صدای خداوند را شنیدم که زمزمه می کرد.

«تقویم معنوی – اندیشه‌های الهام بخش برای هر روز – ۳۱ تیر»

هر روز باید آرام، قاطع، عمیق با عقیده‌ای راسخ بنشینید و بگویید:

من نه متولد می‌شوم، نه می‌میرم، نه به فرقه‌ای تعلق دارم، نه پدری دارم و نه مادری. من خداوند مقدس هستم.

«تقویم معنوی – اندیشه‌های الهام بخش برای هر روز – ۱۰ خرداد»

حضرت حق همیشه شما را از طریق فلوت قلب من می‌خواند. اصرار می‌ورزم که خداوند را فراموش نکنید! بدن ما فاسد می‌شود و از بین می‌رود، اما بگذارید روح ما تا ابد همانند ستارگان ابدی در قلب خداوند بدرخشد.

«تقویم معنوی – اندیشه‌های الهام بخش برای هر روز ۱۸ اردیبهشت»

خداوند هم راهی ندارد جز جواب دادن به خواسته‌ی ما.

«تقویم معنوی – اندیشه‌های الهام بخش برای هر روز ۲۴ فروردین»

زمانی که با روش‌های تمرکزی ما افکار ناآرام را از دریاچه ذهن بیرون می کشیم، روح خود را مشاهده می کنیم، انعکاس کاملی از روح برتر. آن وقت است که متوجه می‌شویم روح و پروردگار یکی هستند.

(او کجاست ص ۱۶)

چه خوب بود می‌دانستید که شما همه، خدایان هستید.

(او کجاست ص ۱۹)

۲ – نقد روح و بدن‌های سه گانه‌ی او:

نکته اول اینکه اگر به این مباحث با دیده دقت بنگریم به دست می‌آید که بسیاری از این گفته‌ها توضیح اصطلاحات است. یوگاناندا در این قسمت همانند بسیاری موارد دیگر اصطلاح مند سخن گفته، بیشتر به توصیف و تشریح این اصطلاحات می‌پردازد. اساساً می‌توان گفت بخش چشمگیری از مکتب معنوی یوگاناندا را اصطلاحات و شروح آن تشکیل می‌دهد. اما این اصطلاحات فقط ذهن انسان را فربه می‌کند و مادام که همراه با دلیل نباشد نمی‌تواند تبیینی از واقعیت داشته باشد در عرفان اسلامی هم اصطلاحات مختلفی وجود دارد. اما بخش عقلانی عرفان اسلامی که به آن عرفان نظری گفته می‌شود عهده دار ارائه استدلال‌های مختلف جهت تبیین واقعیت و جهان خارج است.

گذشته از اینکه مسلکی که در آن اصطلاحات زیاد به کار رود و به تعبیری اصطلاح محور باشد حسنی برای آن محسوب نمی‌گردد و به همین نسبت موجب می‌شود تا این مسلک از فهم عمومی فاصله بگیرد.

نکته دیگر اینکه مطالب یوگاناندا در این بخش همانند مواضع دیگری کاملاً از آثار و منابع معنوی هند باستان متاثر است. گویا که این مطالب برگرفته‌ای از آن آثار و نوشته‌هاست.

نکته سوم اینکه کسی که ذوق ادبی داشته باشد به این نکته واقف می‌شود که بسیاری از گفته‌ها و اندیشه‌های یوگاناندا در مباحث مختلف و هم در باب بدن‌های سه گانه حالت ادبی دارند. این تعابیر بیشتر به توضیحات ادبی می‌ماند تا گزارشی از واقعیت. نکته دیگر اینکه بیان یوگاناندا در زمینه مراتب سه گانه انسان، بر اساس تعالیم یوگا شکل می گیرد.

از آنجا که یوگاناندا نسبت به یوگا توجه خاصی دارد و خود را دارای سبک جدیدی در این زمینه می‌داند و از سوی دیگر یوگا برای انسان کالبدهای سه گانه یا هفت گانه قائل است طبعا یوگاناندا در حوزه انسان شناسی تصویری یوگا محور از مراتب انسان ارائه می‌دهد. اما باید توجه داشت که در تفکر اسلامی هم انسان همانند جهان دارای مراتب و درجات است و این مراتب انسان گرایان و دلایل متعددی از سوی عقل دارد و هم ریشه آن به متون دینی و اسلامی می‌رسد. لذا درجات معنوی برای انسان در عرفان اسلامی هم پشتوانه وحیانی دارد وهم از سوی استدلال‌های عقلانی حمایت می‌شود.

۳ – نقد تناسخ

درباره تناسخ نقدها و اشکالات فراوانی قابل ذکر است که به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌نماییم. به نظر می‌رسد نظریه‌های نوزایی یا تناسخ به همان اندازه که بین آیین‌های هندو و بودایی شهرت و مقبولیت دارد، عجیب و غریب است زیرا مشخص نیست که بر اساس چه ملاکی معلوم می‌شود روحی که در یک بچه است روحی تازه است، یا روحی که پیش‌تر در بدنی دیگر بوده است.

آیا ملاک یکی بودن دو روح وجود خاطرات مشترک است؟

اگر چنین است چرا بیشتر انسانها خاطره‌ای از زندگی گذشته خود ندارند؟ آیا یکی بودن چهره ظاهری ملاک است؟

آیا صرف تشابه قیافه‌ی یک بچه با فردی که پیش‌تر مرده است می‌تواند ملاک یکی بودن روح آن دو باشد؟ آیا ملاک یکی بودن روح‌ها یکی بودن اخلاق و رفتار است؟

اگر ملاک این باشد آن گاه یکی بودن اخلاق و رفتار آدم‌های فعلی نیز باید دال بر یکی بودن روح آنها باشد.

یکی از مشکلات مهم دیگر درباره این تفکر، تلقی ما از رابطه‌ی روح و بدن است.

به نظر معتقدان به این نظریه روح امریست که رابطه خاصی با یک بدن ندارد و از این رو می‌تواند در ابدان مختلف حلول کند اما می‌توان فرض دیگری را مطرح کرد و آن اینکه هر روحی را حاصل تکامل یک بدن دانست چنان که نظر فیلسوفان مسلمان بعد از ملاصدرا چنین است.

دلایل متعددی دیگر از سوی شخصیتهای بزرگ اسلامی در نقد مطرح شده است از جمله: – نفس در زمانی از بدن مفارقت می‌کند و در زمان دیگر به بدن می‌پیوندد. این دو زمان در دو آن صورت می‌پذیرد که قطعاً متباینند. حال پرسش اینست که در فاصله‌ی میان این دو گرچه بسیار کوتاه باشد، نفس بدون بدن است و این امر محال است.

– بر اساس حرکت جوهری در نفس، می‌توان گفت که نفس نخست بالقوه است و به تدریج به سمت فعلیت پیش می‌رود – حال اگر تناسخ درست باشد باید نفس از فعلیت به قوه باز گردد و خروج از فعلیت به قوه محال است زیرا فعلیت وجدان و قوه، فقدان است و هرگز وجدان به فقدان تبدیل نمی‌شود. – نفس موجودی حادث است که در بدن حدوث می‌یابد. بنا بر این در بدن باید تهیأ و آمادگی خاصی باشد.

هرگاه تهیأ پدید آمد نفس از علل مفارق به بدن اضافه می‌شود. از این روی بدن خاص مقتضی نفسی خاص است.

حال اگر تناسخ درست باشد باید بدن واحد واجد دو نفس باشد یکی نفسی که برای آن تهیأ دارد و دیگر نفسی که از بدنی دیگر می‌آید. بنا بر این لازمه یک نفس در دو بدن — یک بدن دارای دو نفس است و این محال است.

نمونه‌ای از سخنان یوگاناندا پیرامون تناسخ همه علل بیماری‌ها و شکست‌های ناگهانی مالی یا سایر مسایل و مشکلاتی که بر سر شما می‌آید، بدون آنکه چرا و علت آن بر شما آشکار باشد به دلیل اعمالیست که در گذشته از شما در این یا در زندگی‌های گذشته سرزده.

(او کجاست ص ۲۷)

شاید ادعا کنید که عده‌ای با استعداد و قریحه‌های خدادادی ویژه به دنیا آمده‌اند و واجد قابلیت‌هایی هستند که شما ندارید، ولی آرزو می‌کنید داشتید. این کاملاً درست است.

ولی آنها هم مدتها این کیفیت‌ها را در خود تقویت کرده‌اند و پرورش داده‌اند، حالا اگر نه در این زندگانی، بلکه در زندگی‌های گذشته.

(او کجاست؟

ص ۱۰۷)

نمونه سوم

در طول چند زندگانی (طبق اصل تناسخ) شما انسان بوده‌اید. ولی در طول ابدیت شما بنده خداوند بوده‌اید.

(او کجاست ص ۱۲۱)

۴ – نقد کارما

چند نکته در این نظریه قابل توجه است.

اول اینکه اگر اشکالات مطرح شده درباره تناسخ را بپذیریم بخشی از نظریه کارما نیز خدشه‌دار می‌شود. در حقیقت وقتی زندگی گذشته‌ای وجود نداشته باشد کارمای مربوط به آن نیز وجود نخواهد داشت.

دوم اینکه: نظریه یوگانانداً درباره‌ی امکان به دوش کشیدن کارمای دیگران، توسط افراد، یک نوع ساده انگاری در مورد اعمال انسان است.

این تصویر از رابطه‌ی انسان و عمل تصویری کودکانه است.

انسان و عمل او از هم جدایی ناپذیرند.

۵ – نقد یوگا

به طور کلی برای اثبات هر ادعا به یکی از ۳ شیوه می‌توان تمسک جست. عقلی، تجربی، وحیانی، حال سؤال مهمی مطرح است و آن اینکه یوگیست‌ها که اصول خود را تقریباً قبل از میلاد مسیح مطرح کرده‌اند بر اساس کدام روش به اثبات آن اصول می‌پردازند؟ گزاره‌هایی مثل اینکه انسان هفت کالبد دارد، مراکز انرژی بدن هفت چاکراست و انسان دارای نادیهای بی‌شمار یا ۳ نادی اصلی است.

همراه بیان ده‌ها ویژگی در این باره، به راستی این گزاره‌ها با کدام یک از این ۳ روش پیش گفته قابل اثبات است؟

در پیروان یوگا برای اثبات اصول و مبانی خود چه روشی ارائه کرده‌اند؟ بدون شک راه اثبات این گونه گزاره‌ها و ادعاها وحی آسمانی نیست و معتقدان به یوگا هم به هیچ جمله‌ای از کتاب‌های مقدس استناد نکرده‌اند.

از سوی دیگر روش استدلال و برهان هم در اینجا چاره ساز نیست چنان که پیروان مکتب یوگا هم به ارائه‌ی استدلال‌های منطقی و براهین عقلی متوسل نشده‌اند.

تنها راه چاره ساز استفاده از روش تجربی است.

آنها می‌توانند بگویند سخنان بزرگان یوگا، نظیر پاتانجلی، نتیجه تجربیات درونی است.

حال جای این پرسش مهم است آیا تجربه‌ی شخصی یک یا چند انسان درصدها سال گذشته می‌تواند راهی برای بشریت و انسان

معاصر برای رسیدن به حقایق باشد؟ اگر یک انسان بر اساس یافته‌های درونی خود به اموری دست یافت آیا این یافته‌ها در آن حد و اندازه است که منجی بشر باشد؟ راهی که پشتوانه وحی الهی ندارد و نیز از سوی استدلال‌های عقلی حمایت و تائید نمی‌شود آیا می‌تواند دست گیر انسانها و بشریت باشد و آنها را به سر منزل مقصود برساند؟! نکته قابل توجه دیگر اینکه به راستی یوگا را با عرفان چه کار. در حقیقت فواید و آثاری که عمدتاً برای یوگا مطرح می‌شود فوائد جسمی، عصبی و حداکثر ذهنی است.

امروزه بسیاری از یوگیست‌ها از یوگا توقعی جز داشتن اندامی متناسب – درمان بعضی بیماریها – کاهش اختلالات روانی – رهایی از خشم، کاهش افسردگی، کاهش دردهای زایمان، لاغر شدن و داشتن صورتی زیبا ندارند. اگر فرض کنیم این توقعات و انتظارات از ورزش‌های یوگا دست یافتنی باشد پرسش اینست که این امور با عرفان چه ارتباطی دارند؟ عرفان مؤلفه‌های خاصی دارد از قبیل تقرب به خدا، یک سو نگریستن، یکسان زیستن، رهایی از دنیا، زمان مکان – توجه به باطن و درون جهان و انسان و ...و یوگا نوعی ورزش ذهنی است، یا روشی برای تعادل ذهن و جسم و یا راهکاری برای دست یابی به آرامش جسمی و ذهنی و هیچ یک از این تعاریف عرفان نیست. از سوی دیگر محور تمام تکنیک‌ها و فرمول‌های یوگا کار با جسم و کالبد فیزیکی است.

در حالی که نخستین قدم عرفان بریدن از جسم و ماده است.

نکته دیگر اینکه یکی از مکاتب فلسفی باستانی هند، مکتب ویشیشیکه است.

این مکتب ایرادها و اشکال‌های متعددی را بر مبانی نظری یوگا، یعنی مکتب فلسفی سانْکهیه وارد کرده است که جای بسی تأمل دارد. مجموعه این اشکال‌ها را سروپالی راداکریشنان در کتاب خود گردآوری کرده است.

(تاریخ فلسفه شرق و غرب، ج ۱، ص ۲۴۸ – ۳۵۳)

نمونه‌ای از سخنان یوگاناندا درباره یوگا

یوگا را تمرین کنید،

مسلماً وارد جاده معنوی خواهید شد.

قدرت رها بخش یوگا میله‌های زندان کارما را در هم می‌شکند.

«خوشه‌هایی از باغ عشق ص ۱۵۱»

اگر هشت سال مراقبه و یوگا انجام دهید، در جاده تسلط بر خود قدم گذاشته‌اید.

«خوشه‌هایی از باغ عشق ص ۱۵۱»

چاره‌های مادی نظیر دارو، راحتی جسمی، تسلی روحی، جایگاه خود را برای از بین بردن درد دارند ولی مهم‌ترین درمان، انجام یوگا و تأکید این تلقین که شما با خداوند یکی هستید، است.

این درمانی است برای کلیه دردها و دشواری‌ها و غم و غصه‌ها ... راهی برای رسیدن به آزادی و رها شدن از همه کارماهای فردی و دسته جمعی.

«خوشه‌هایی از باغ عشق ص ۱۵۲»

یوگا به ما می‌آموزد چگونه ماهیت ربانی خود را در خود و دیگران بشناسیم. از طریق تمرکز با یوگا شما می‌توانید پی ببرید که خلیفه خداوند هستید.

«خوشه‌هایی از باغ عشق ص ۳۳۰ شاید یوگا، علم ارتباط شخصی با ذات الله به تدریج در میان همه انسان‌ها و در همه سرزمین‌ها گسترش و تعمیم پیدا کند.

(او کجاست ص ۵۹)

تصور نمی‌کنم قدیسی به دنیا بیاید که جوابگوی همه سؤالات بشری باشد ولی در معبد مراقبه کلیه معماهای زندگی که قلب‌های ما

را به درد می‌آورد، حل خواهد شد.

(او کجاست ص ۷۲)

از طریق تمرکز با یوگا متوجه می‌شویم که ما خدایان هستیم. (او کجاست ص ۱۵) از تمرین یوگا نیمی از نبرد است.

اگر در ابتدا می‌بینید شور و شوقی برای آن ندارید، تمرین را ادامه دهید، چه اگر مقدر باشد که حضرت حق را بیابید. بتدریج احساس می کنید اشتیاق بی‌حدی برای یافتن او دارید.

«تقویم معنوی – اندیشه‌های الهام بخش برای هر روز – ۱۲ شهریور»

اگر بی‌امان به مراقبه بپردازید، خواهید دید به سرعت بخشی از ذات لایتناهی خواهید شد، که از هر نوع بدبختی رهاست زندانی بدن خود نباشید و با استفاده از کلید سری کریا، یاد بگیرید چگونه به ذات الهی پیوند بخورید.

«تقویم معنوی – اندیشه‌های الهام بخش برای هر روز – ۸ مهر» یوگا مبحثی صریح و علمیست که به معنای وحدت روح انسان با حضرت حق است و با روش‌های گام به گام نتایج شناخته شده‌ای دارد. یوگا احکام دینی را از تعصب موجود رها کرده و ارتقاء می‌دهد.

«تقویم معنوی (تقویم معنوی – اندیشه‌های الهام بخش برای هر روز) – ۲۹ مرداد»

پس آخرین یا هشتمین گام (Samadhi) یکی شدن با خداوند یا نور یا اوم کیهانی یا سرور ربانی یا عشق یا خرد است.

«۳۴۸»

۶ – نقد مراقبه

یکی از مفاهیم عمیق که در مکتب عرفانی اسلام مطرح است مساله حضور قلب است.

اگر مراقبه ای که در یوگاناندا بر اساس تعالیم آیین هندو مطرح است را با حضور قلب که در عرفان اسلامی مقایسه کنیم به دست می‌آید که: اولا: حضور قلب دارای هدف بوده یعنی قلب باید برای خداوند عز و جل خالص و حاضر گردد تا به او نزدیک شود اما مراقبه یا مدیتیشن باید هدف روشن و واضحی ندارد. حال قبول کنیم که انسان مراقبه ای ژرف داشت پرسشی که به ذهن می‌آید اینکه تا چه شود؟ و چه امر مهمی تحقق یابد؟ به نظر می‌رسد سؤالهایی از این دست در مکتب یوگاناندا بی‌پاسخ می‌ماند. اگر بگوید هدف آرامش است ولی آرامش هدف نهایی خلقت انسان نیست. گذشته از اینکه آرامش واقعی فقط با اعتماد به خدا حاصل می‌شود.

ثانیاً

حضور قلب در عرفان اسلامی درجات و مراتب متعدد و روشنی دارد اما در مکتب یوگاناندا این امر به صورت واضح و روشن بیان نشده است.

ثالثاً

حضور قلب امری درونی و باطنی است و آنگاه که این امر برای انسان به صورت ملکه درآید دیگر نیازی نیست که انسان به انزوا برود و بیست و چهار ساعت گوشه‌ای بنشیند. خلاصه اینکه از جامعه و کارهای روز مزه ببرد. مراقبه نباید انسان را به فرار از جامعه و مردم گریزی فرا بخواند و آدمی را از انجام وظایف الهی‌اش دور بسازد.

۷ – نقد برخی از ایرادهای پلورالیسم دینی

ایراد اول؛ [جمع بین اضداد]

در ادیان مختلف اعتقادات و باورهای متنوعی وجود دارد که گاه میان آنها نسبت تضاد یا تناقص برقرار است، مثلا دینی به بساطت و یکتایی خداوند معتقد است اما دین دیگر قائل به ترکیب در خدا است، یکی بر اساس توحید شکل می گیرد دیگری تثلیث را اساس کار خود قرار می‌دهد. باور یک دین اینست که تجسد خداوند از ارکان ایمان است اما دین دیگر آن را نشانه شرک و کفر می‌داند، یکی وحدت شخصی ذات خداوند را باور دارد ولی دین دیگر خداوند متشخص را نمی‌پذیرد، در یک دین نبوت پذیرفتنی و قابل دفاع است، اما اعتقاد دین دیگر مبتنی بر عدم واسطه میان خدا و خلق است.

پرسش مهم اینست چگونه می‌توان میان این عقاید، معرفت‌ها و باورهای متضاد یا متناقض جمع نمود و یک سره تمامی آنها را درست دانست؟

ممکن است پیروان یک دین در عقاید خود حسن نیت داشته باشند، ولی این حسن نیت باعث نمی‌شود که اعتقاد نادرست آنها، درست گردد و جامه‌ی صواب بپوشد، حداکثر اینکه آنها به حکم استضعاف، معذور باشند.

ایراد دوم،

یکی از استدلاهایی که جان هیک به نفع پلورالیسم دینی ارائه می کند، تفکیک میان گوهر و صدف دین است.

هیک معتقد است که دین دارای دو بعد است که باید آن را از یکدیگر تمییز داد؛ یکی گوهر و دیگری صدف، صدف یا پوسته دین قابل چشم پوشیست اما از گوهر دین که جوهره، مقوم و عنصر ذاتی هر دین تلقی می‌شود نمی‌توان گذشت و باید آن را عصاره‌ی دین دانست. گوهر دین شخصیت انسان‌ها را متحول می‌سازد اما گزاره‌ها و آموزه‌های دینی صدف دین محسوب شده نباید بیش از حد نسبت به آنها تاکید داشت. آموزه‌ای مثل «تجسد» یا «فدیه» جزء پوسته و صدف دین شمرده می‌شود و نباید آنها را همانند گزاره‌های علمی، صادق یا کاذب تلقی کرد. این آموزها به میزانی که بتوانند در تغییر الگوی حیات و تحول نحوه‌ی حیات بشر تاثیر گذار باشند، قرین صدق بوده و حظی از صداقت دارند. به عبارتی دیگر «جان هیک» بیشتر به جنبه‌های وجودی تحول آفرین دین نظر دارد و کمتر به بعد کلامی یا گزارهای دینی حساسیت از خود بروز می‌دهد. دین از آن رو اهمیت دارد که قادر باشد حیات خود محورانه‌ی انسان را به حیات خدا محور تبدیل مند. میزان قدرت یک دین بسته به آن است که هم از لحاظ کمی و هم کیفی زاهد و پرهیزگار پرورش داده باشد.

«جان» هیک می گوید:

به نظر من فردی که به عنوان مثال بر خلاف من معتقد است عیسی پدری بشری داشت، احتمالا (نه قطعا) در اشتباه است، اما من در عین حال متوجه این نکته نیز هستم که شاید آن فرد تز من به خدا نزدیک‌تر باشد.

این توجه بسیار مهم است زیرا باعث می‌شود که داوری‌های متفاوت تاریخی چندان مورد تاکید قرار نگیرد و از اهمیت آنها بسیار کاسته می‌شود. (عقل و اعتقاد، ص ۴۱۰) در این رابطه دو نکته شایان ذکر است:

یکی اینکه جان هیک بر این باور است که گزاره‌ها و آموزه‌ها دینی ارزش ذاتی نداشته، دین داران نسبت به آن حساسیت و عنایتی ندارند. بدون اعتقاد به صحت و حقانیت آموزه‌های دینی، چگونه ممکن است دیندار زندگی خود را متحول سازد؟ اگر متدین نسبت به صداقت گزارهای دین خود در شک و تردید باشد چگونه به آنها معتقد و پایبند می‌شود؟ و چگونه آنها را الگوی دگرگونی و تحول در حیات خود قرار می‌دهد؟ انسان موجودی اندیشمند و باورمند است و مادام که به حقیقت و صحت عقاید

خود اطمینـان حاصـل نکنـد نه تنهـا آنهـا را مبنـای رفتار خویش قرار نمی‌دهـد بلکه هرگز به آن آموزه‌ها اعتقاد و باور حقیقی پیـدا نمی‌کند.

نکته‌ی دیگر اینکه جان هیک معتقد شد که آموزه‌های دینی مانند گزاره‌های علمی نیست تا صدق و کذب پذیر باشد، ولی واقعیت آن است که گزاره‌های دینی صـدق و کـذب بر دارنـد بهترین شاهد آن واقعیت‌های ملموس تاریخی است؛ چرا که پیروان ادیان چه بسـیار نزاع‌ها، چالش‌ها و کشمش‌های عمیق و دامنه داری که بر سر حقانیت ادعاهای خویش انجام نداده‌اند و چه راه‌ها و شیوه‌هایی که برای اثبات حقانیت خود نرفته‌اند.

این شاهـد تاریخی نشان از آن دارد که گزاره‌های ادیان صـدق و کـذب بردارنـد و می‌توان در باب درستی یا نادرستی آنها گفتگو کرد، گذشـته از اینکه گزاره‌های دینی معنا دارند و می‌توان در مقابل آنها اندیشه کرد، شـرایط صحت و سقم آنها را در نظر گرفت و معنای محصلی از آنها در ذهن تصور نمود

ایراد سوم؛ [صوری و ظاهری دانستین پلورالیسم دینی]

بعضی پلورالیسم دینی را صوری و ظاهری معرفی می‌کنند.

آنهـا معتقدنـد مفـاهیمی که در دین ارائه می‌شود خـاص همان دین است و با مفاهیم مشابه در ادیان دیگر سازگار نسـتند. مسـیحیان مفهوم مسیح را به کـار می‌برنـد، بودایی‌هـا مفهوم نیروانه، هنـدوها مفهوم برهمن و مسـلمانان مفهوم خـدا، هر یک از این تصورات خاص همان دین است و بر اساس متن آن دین تصویر می‌شود، لـذا نباید به تناقض در ادیان مختلف رسـید، بلکه باید هر مفهومی را در دین خاصـش ملاحظه کرد. مثلا مسـیحیان هرگز در باب «الله» سخن نمی‌گویند چنان که مسلمانان هرگز در باب «تجسد» گفتگو نمی‌کنند.

این سـخن قریب ثواب نیست؛ زیرا پرواضـح است که اختلافات ادیان و مـذاهب در عقایـد و باورهای دینی نه تنها صوری و ظاهری نیست بلکه بسیار هم عمیق و گسترده است.

چالش‌های دینی، جنگ‌های مذهبی و منازعات دامنه دار پیروان ادیان و مذاهب در طول تاریخ گواهی روشن بر این مدعا است.

اختلافـات مـذهبی در جهـان امروز هم یکی از زمینه‌هـای بحران خیز تلقی می‌شود. اختلاـف بر سـر توحیـد یـا تثلیث، تنزیه یا تشبیه، تناسخ یا معاد، تجسم یا تجرد روح، وجود یا عدو نبوت و اصالت دنیا یا آخرت، اختلاف ظاهری، لفظی و ساده‌ای نیست بلکه بسـیار ژرف و دامنه گستر است.

بخش نقدها

تفاوت‌های عرفان کیهانی با عرفان اسلامی

پیوند و نسبت عرفان کیهانی با عرفان اسلامی چگونه است؟

اشاره

آیـا عرفـان کیهـانی از عرفـان اسـلامی سرچشـمه گرفته و یـا عرفـانی متفاوت به شـمار می‌رود؟ از نکاتی که در منابع عرفان کیهانی

مشاهده می‌شود اینست که عرفان کیهانی، عرفانی ایرانی و اسلامی و بر خاسته از فرهنگ ماست؛ [۱] می توان گفت: استفاده از ادبیات و اصطلاحات عرفان اسلامی و ایرانی، بیشترین موارد مشابهت این دو عرفان را شکل می‌دهد. بررسی تفاوت‌های عرفان اسلامی و عرفان کیهانی به طور کامل، مجالی بیشتر می‌طلبد اما به مناسبت و به اختصار در اینجا تعدادی از تفاوت‌های قابل توجّه عرفان کیهانی با عرفان اسلامی باز گو می‌شود تا گفته مزبور در ترازو قرار گیرد:

الف) تفاوت در چیستی

نویسنده عرفان کیهانی حقیقت عرفان را به صورت زیر تعریف می کند:

عرفان عبارت است از قرار گرفتن روی پله عشق، رسیدن به اشراق، روشن بینی و درک معرفت هستی. [۲] وی در ادامه به طرد عقل و علم از عالم عرفان پرداخته می گوید:

به طور قطع چنین نتیجه‌ای از دنیای عقل و علم و دانش به دست نمی‌آید. [۳] همچنین خصوصیات دنیای عرفان را به شرح زیر بیان می کند:

۱. دنیای عرفان، دنیای عشق و دنیای بی‌ابزاری است؛ از این رو فاقد هر گونه فنّ و روش و تکنیک، پند و نصیحت و استدلال، سعی و کوشش است

۲. دنیای عرفان دنیای ماورای تکلیف است، زیرا عشق دنیای انجام وظیفه نیست

۳. دنیای عرفان ماورای مزد و پاداش است

۴. دنیای عرفان دنیای ترس و حزن نیست

۵. دنیای عرفان دنیای غم و اندوه و حزن، یأس و ناامیدی، اضطراب و احساس تنهایی نیست و به طور کلی این دسته از جنود شیطان به آن راه ندارند و تنها غمی که برای عارف وجود دارد، غم جدایی از خدا و دور افتادن از اصل خویش است

۶. عرفان موجب ایجاد وحدت اجزا و ارتباط «جزء» و «کل» است؛ زیرا کلّ همیشه چیزهایی دارد که جزء از آن بی‌خبر است و با رفتن به سوی کل، می‌توان آن پیام‌ها را دریافت کرد

۷. عرفان، ضدّ ضربه شدن است

۸. عرفان، درک کمال است

۹. از آنجا که عرفان، دنیای عشق است، پس در آن انحصارطلبی جایی ندارد

۱۰. با توجّه به این که عشق، عمل است نه حرف و نوشته؛ پس عرفان، دنیای عمل است و باید ملموس باشد

۱۱. دنیای عرفان حرکت از ظاهر به باطن است؛ [۴] این عبارت‌ها نشان می‌دهد از نظر وی، عنصر محوری در تعریف عرفان، «عشق» است و ویژگی‌هایی که آورده در واقع ویژگی‌های عشق، محسوب می‌شوند؛ بنا بر این عرفان، ورای تکلیف و پاداش، عاری از ترس و حزن و غم، موجب ضدّ ضربه شدن، حرکت از ظاهر به باطن، دنیای عمل و کیفیّت و درک کمال است.

پیمودن مسیر عشق، مایه روشن بینی و معرفت هستی است.

درباره روشن بینی می گوید:

روشن بینی یعنی روشن دیدن و رسیدن به وضوح دید، در مورد جهان هستی و فلسفه خلقت و این که از کجا آمده ایم؟ به چه منظوری آمده ایم؟ به کجا می‌رویم و چه هدفی را دنبال می کنیم؟ روشن بینی یعنی چشم بصیرت پیدا کردن و توانایی درک معرفت یافتن و رسیدن به قابلیّت خواندن کتاب جهان هستی که کتاب مبین و آیات آشکار خداوند است.

روشن بینی نتیجه ارتباط و اتّصال به شبکه مثبت است و چیزی نیست که بتوان بیهوده ادعای آن را داشت، نمی‌توان به زور به آن رسید و در دنیای عرفان و معرفت و شهود و اشراق، قابل حصول است [۵] روشن بینی، ره آورد عشق بوده و به معنای، اشراق و فهم روشن از جهان هستی است.

این اشراق از اتّصال به شعور کیهانی حاصل می‌شود. [۶]

نویسنده در گستره حضور عشق می گوید:

پله عشق؛ دنیای وجد و ذوق و شوق، حیرت و تعجّب، جذبه و از خود بی‌خود شدن، ایثار و محبّت و ... و به طور کلی حیطه و چارچوبیست که آن را اصطلاحاً «دنیای بی‌ابزاری» نام گذاری می‌نامیم. [۷] وی عشق را پله‌ای می‌شمارد که انسان می تواند از طریق آن، حقیقت جهان هستی را بشناسد. شناخت حاصل از قرار گرفتن روی پله عشق، «عرفان عملی» نام دارد؛ «عرفان عملی، عبارت از شناخت حقیقت جهان هستی از راه کشف و شهود است.

به عبارت دیگر، دنیاییست بدون ابزارهای عقلانی و ادراکات آن باید از ارتباط و اتّصال با ماورا و کسب آگاهی، حاصل شود.» [۸] در برابر پله عشق، پله عقل قرار دارد و شناخت حاصل از قرارگرفتن روی این پله، «عرفان نظری» نامیده می‌شود؛ پله عقل؛ دنیای علم و دانش، فن و روش و تکنیک، پند و نصیحت، دلیل و برهان و استدلال، سعی و کوشش و تلاش و ... و به طور کلی حیطه‌ایست که آن را اصطلاحاً «دنیای ابزار» می‌نامیم. [۹] رابطه این دو پله به این صورت است که: پله عقل، پایه فهم عشق است و کلّیه ادراکات انسان از طریق آن شکل گرفته و از آن جا که کلّیه نتیجه گیری‌ها بر روی پله عقل صورت می گیرد، بنا بر این، بدون پله عقل، کمالی حاصل نخواهد شد.

در این صورت، پله عقل و پله عشق لازم و ملزوم یکدیگر می‌باشند. [۱۰] عشق با عقل جزئیِ منفعت اندیش، تعارض دارد اما با عقل ابزاری (پله عقل) که مایه درک و فهم پله عشق است لازم و ملزوم یکدیگرند؛ عشق، درک و دریافت می کند و عقل، روی این دریافت‌ها کار می کند؛ بنا بر این عرفان کیهانی دارای دو بخش عملی و نظری است.

بخش عملی، روی پله عشق قرار دارد و بخش نظری روی پله عقل.

خلاصه دیدگاه عرفان کیهانی درباره عشق و عرفان اینست که: «عرفان یعنی عشق و عشق یعنی ادراک و شناخت کیفیّت و حقیقت جهان هستی و فلسفه آن»؛ بنا بر این عرفان، پیدا کردن ارتباط ادراکی با جهان هستی و نوعی جهان شناسی از طریق کشف و شهود است.

نویسنده در تعریف عرفان کیهانی عبارتی جامع ندارد و به طور پراکنده ویژگی‌های آن را بازگو می کند.

جمع بندی این خصوصیات را می‌توان بدین گونه ارائه نمود:

عرفان کیهانی (حلقه) سیر و سلوک عرفانی از طریق اتّصال به حلقه‌های متعدّد شبکه شعور کیهانی است و مسیر کمال را با اطّلاعات و آگاهی‌هایی که انسان می‌تواند به زندگی بعدی انتقال دهد بررسی می کند؛ [۱۱] بر اساس همین مبنا، نویسنده عرفان کیهانی، درباره فرادرمانی می گوید:

فرادرمانی، نوعی درمان مکمّل است که ماهیتی کاملاً عرفانی دارد و شاخه‌ای از عرفان کیهانی (حلقه) به شمار می‌آید. [۱۲] تأکید وی بر ماهیّت عرفانی فرادرمانی از آن روست که هسته اصلی عرفان از نظر وی همانا اتّصال به شعور کیهانی است.

بنا بر آنچه گذشت در تفاوت ماهوی عرفان کیهانی با عرفان اسلامی به نکات زیر اشاره می‌شود:

یک)

تفاوت در رابطه: حققت عرفان در عرفان کیهانی، قرار گرفتن روی پله عشق، رسیدن به اشراق، روشن بینی و درک معرفت هستی است.

این اشراق از راه اتصال به شعور کیهانی حاصل می‌شود؛ بنا بر این محور عرفان کیهانی، اتّصال به شعور کیهانی است و عارف کیهانی، رابطه خود را با جهان هستی می‌جوید و در صدد درک و کشف حقیقت و باطن جهان هستی [۱۳] است.
اما حقیقت عرفان اسلامی، توجه قلبی عارف به سوی حق برای قرب و وصال به اوست. محور عرفان اسلامی بر رابطه انسان با خداست.
عارف، همواره او را می‌طلبد و در هر کار و حرکت به سوی او توجّه دارد.
دو)
تفاوت در شناخت: شناخت حاصل در عرفان کیهانی، در اثر اتصال به شعور کیهانی است.
در این شناخت، انسان، به شعور حاکم بر جهان هستی پی می‌برد اما شناخت او نسبت به صاحب این هوشمندی، یک شناخت ذهنی است؛ زیرا او پس از شناخت شعور کیهانی، به کمک استدلال، به صاحب این هوشمندی پی می‌برد. [۱۴] در حالی که شناخت خدا در در عرفان اسلامی، شناختی حضوری است.
عارف در شهود خود، به قرب حق، نایل می‌شود. شناخت حاصل از شهود، شناختی حضوری است؛ [۱۵]
سه)
تفاوت در ماهیت عشق: عشق از مفاهیم محوری در عرفان کیهانی است.
در ادامه سخن در بخش تفاوت در مفاهیم اصطلاحات، تفاوت عشق در عرفان کیهانی و عرفان اسلامی بازگو می‌شود. از آنچه گذشت روشن می‌شود که ماهیّت عرفان کیهانی با ماهیّت عرفان اسلامی متفاوت است.

ب) تفاوت در موضوع

هر دانشی نیاز به موضوع و محوری برای مباحث خود دارد. صرف نظر از این که عامل وحدت بخش مسائل یک علم، موضوع است یا هدف یا چیزی دیگر، باید روشن باشد که موضوع مورد نظر نویسنده که وی پیرامون آن به سخن نشسته چیست. در عرفان اسلامی دو علم با عنوان علم عرفان نظری و علم عرفان عملی، مطرح است؛ بنا بر این موضوع این دو باید روشن باشد.
موضوع عرفان نظری «حق» به عنوان تنها موجود در سراسر هستیست و آنچه غیر اوست جلوه‌ها و ظهورات وجود او هستند.
گاهی از این موضوع به «وجود من حیث هو هو» (وجود از آن جهت که وجود است) تعبیر می‌شود و گاهی گفته می‌شود: موضوع، «ذات حقّ و اسما و صفات او» است؛ [۱۶] موضوع عرفان عملی «م نازل سیر و سلوک» یا «احوال و واردات قلبی» است که به یک سالک راه در خلال مجاهدات و طیّ طریق‌ها دست می‌دهد و او را به کمال نهایی می‌رساند. در عرفان عملی، انواع و چگونگی این منازل بازگو می‌شود. [۱۷] موضوع عرفان کیهانی در بخش نظری، «شعور کیهانی» است [۱۸] که به اثبات آن اقدام می‌شود و جایگاه آن در جهان هستی مادّی بیان می‌شود. در بخش عملی، موضوع این عرفان، «حلقه‌های متعدّد شبکه شعور کیهانی» و راه‌های ارتباط با این شعور است؛ [۱۹] فرادرمانی یکی از مصادیق بارز عرفان عملی در این مکتب است؛ [۲۰]
با این توضیح، روشن می‌شود که عرفان کیهانی و عرفان اسلامی از نظر موضوعی که در آن بحث می‌کنند، با یکدیگر متفاوتند. اضافه بر این، رابطه «شعور کیهانی» که موضوع مورد بحث عرفان کیهانی است با «ذات حقّ و اسما و صفات او» که موضوع عرفان اسلامیست مبهم است؛ [۲۱] از این رو نمی‌توان، عرفان کیهانی را جزیی از عرفان اسلامی و زیر مجموعه آن به شمار آورد.

ج) تفاوت در مسائل

هر علمی، از مسائل پیوسته به یکدیگر برای رسیدن به یک هدف نهایی، تشکیل می‌شود. مهم‌ترین مسائل عرفان نظری اسلامی، چگونگی نشأت گرفتن کثرت از وحدت (یعنی حقّ تعالی) و نیز چگونگی بازگشت آن کثرت به وحدت است.

مهم‌ترین مسائل عرفان کیهانی شناخت شعور کیهانی به عنوان عنصر وحدت در عالم هستی و راه‌های اتّصال به این شعور است.

روشن است که اوج مباحث عرفان کیهانی و مرکز ثقل مسائل آن، شعور کیهانی به عنوان نقطه وحدت جهان هستی مادّی است.

در حالی که در عرفان اسلامی مرکز مباحث بر توحید و وحدت هستی به معنای مطلق یعنی وحدت شخصیه وجود است.

مباحث خداشناسی در عرفان کیهانی به قدری اندک و حاشیه‌ایست که قابل مقایسه با عرفان اسلامی و ایرانی نیست. دغدغه اصلی بنیانگذار عرفان کیهانی، جهان شناسی به معنای شناخت جهان هستی مادّی و تبیین مقدمات لازم برای فرادرمانی است.

توجّه به تنوّع و شکل گیری اجزای هستی مادی، مسائل این مکتب را به بررسی عالم مادّه، فروکاسته است.

از این رو مفاهیمی که در این مکتب در قالب مشابه با مفاهیم و اصطلاحات عرفان اسلامی به کار رفته، از اوج معنوی خود تنزّل یافته و در لایه عالم مادّی به کار گرفته شده‌اند.

این نکته در ادامه، ذیل تفاوت‌های عرفان کیهانی و عرفان اسلامی در مفاهیمِ اصطلاحات، بازگو می‌شود. از این رو عرفان کیهانی را می‌توان نوعی «عرفان مادی» یا «عینی گرا» به شمار آورد.

دَ) تفاوت در مبانی

اشاره

مبانی یک علم، تکیه گاه‌های اثبات مسائل آن علم‌اند. ممکن است این مبانی، در خود آن دانش مطرح شده و بازگو شوند و امکان دارد از دانشی دیگر برگرفته شوند. تفاوت دو دانش در مبانی، بدین معناست که آن دو، سویه‌های متفاوت دارند و در واقع از یک چیز سخن نمی‌گویند. ممکن است ظاهر مسائل آنها مشابه یکدیگر باشد اما در واقع به یک سو نمی‌روند؛ مثلا دو مکتب، درباره خوشبختی انسان، راههایی را نشان دهند اما نگاهشان به خود انسان متفاوت باشد؛ یک مکتب، انسان را حیوانی در ردیف سایر حیوانات قرار دهد و دیگری او را متفاوت با سایر حیوانات بداند. طبیعیست که خوشبختی مورد نظر هر یک با دیگری متفاوت خواهد بود گرچه در ظاهر، هر دو یک هدف را دنبال می‌کنند.

[تفاوت مبانی عرفان کیهانی با عرفان اسلامی]

اشاره

عرفان کیهانی با عرفان اسلامی، در مبانی، متفاوت است؛ این تفاوت از چند جهت قابل بررسی است:

یِک) جهان شناسی

نگاه عرفان کیهانی به جهان، غالباً پیرامون جهان هستی مادّی است.

عرفان کیهانی این جهان را مجازی می‌داند و وجود خارجی را از آن نفی می‌کند.

خاستگاه این مجاز، تحلیلیست مستند به علوم تجربی؛ زیرا علوم تجربی، نشان داده که ریزترین اجزا در عالم مادی، «اتم» است.

اتم، از اجزای ریزتری تشکیل شده است.

حرکت الکترون در درون اتم، باعث شده اتم، حجم پیدا کند.
در عرفان کیهانی گفته می‌شود اگر اجزای درون اتم را بشکافیم به اجزای ریزتری می‌رسیم که همین وضعیت در آنها وجود دارد. این روند تا بی نهایت ادامه می‌یابد و در نتیجه، آنچه باقی می‌ماند حرکت است؛ بنا بر این شالوده جهان هستی، حرکت است و از آنجا که حرکت، به خودی خود (و بدون چیزی که دارای حرکت باشد) وجود مستقلّ خارجی ندارد معلوم می‌شود جهان هستی، وجودی مجازی داشته و در واقع، وجود خارجی ندارد. [۲۲] از نظر عرفان کیهانی، وجود خارجی جهان هستی، وابسته به وجود ذهن و ناظرِ مُدرِک است.
تا بیننده‌ای نباشد جهان خارجی وجود ندارد. [۲۳] ریشه این دیدگاه، ایدآلیسم برکلیست که رویکردی شکّاکانه است.
این دیدگاه در فصل دوم این نوشتار، در بررسی و نقد اصل پنحم و دهم، بررسی می‌شود. از نگاه صاحبنظران، هر مکتب فلسفی و عرفانی که سه قضیّه را انکار کند یا مورد تردید قرار دهد هرگز نباید در قلمرو عرفان نظری اظهار نظر کند، یکی از آن سه مورد اینست که جهان، واقعیّت دارد و ساخته ذهن نیست. [۲۴] در عرفان اسلامی، هستی، تجلّی و مظهر وجود حقّ است و اهل معرفت، ظهور موجودات را به معنای تقیّد یافتن و تعیّن پیدا کردن ذات مطلق می‌دانند. [۲۵] در عرفان اسلامی، وجود خارجی اشیاء نفی نمی‌شود، چنانکه وجود خارجی آنها وابسته به وجود ناظر نیست. یعنی عرفان اسلامی ایده‌آلیست نیست بلکه رآلیست است؛ [۲۶] تفاوت دیگر در زمینه جهان شناسی، اینست که از نظر عرفان کیهانی انسان با سه جهان متفاوت روبرو می‌باشد:
۱. جهان هیچ قطبی که تنها حقیقت مطلق بوده و برای تعریف آن، هیچ یک از واژه‌های انسان قادر به توصیف آن نبوده و وصف ناپذیر و فاقد هر گونه تضاد می‌باشد.
(سُبحانَهُ عَمّا یصِفُون)
۲. جهان تک قطبی، جهانی است موصوف، ولی در آن هیچ گونه تضادّی وجود نداشته، فاقد بعد زمان و مکان می‌باشد.
۳. جهان دوقطبی یا جهان تضاد، که در آن فهم هر چیزی به فهم ضد آن بستگی دارد؛ مانند روز و شب، خوب و بد و [... ۲۷] اما عرفان اسلامی، از مراتب تجلیات الهی سخن می گوید که عبارتند از:
تعین اول، تعین ثانی، عالم عقل، عالم مثال و عالم ماده است؛ [۲۸] تفاوت سوم در این جهت، اینست که عرفان کیهانی، به جهان‌های موازی معتقد است [۲۹] در حالی که در عرفان اسلامی این گونه جهان شناسی مطرح نیست.

دُو) انسان شناسی

عرفان کیهانی، انسان را با نگاهی فراکل نگرانه به وسعت و گستره هستی تعریف می کند.
در این تعریف، اجزای وجودی انسان با تمام اجزای هستی در ارتباط است.
«در این دیدگاه، انسان متشکل است از کالبدهای مختلف، مبدل‌های انرژی، کانال‌های انرژی، حوزه‌های انرژی، شعور سلولی، فرکانس ملکولی و ... و بی نهایت اجزای متشکل ناشناخته دیگر.» [۳۰] انسان دارای چندین هزار کالبد مختلف است که بخش غیر مادّی وجود او را تشکیل می‌دهد. [۳۱] «تمام فعالیت‌های مختلف انسان، خارج از جسم و توسط کالبدهای دیگر وجود انسان هدایت و رهبری می‌شوند.» [۳۲] این گونه انسان شناسی، بستری برای تشخیص منشأ بیماری هاست آنجا که نویسنده در تعریف بیماری می گوید:
«وجود هر گونه اختلال، انسداد، صدمه و عدم تعادل در هر یک از بی نهایت اجزای تشکیل دهنده‌ی وجود انسان.» [۳۳] این گونه تعریف بیماری، زمینه درمان ویژه عرفان کیهانی یعنی «فرادرمانی» را فراهم می‌آورد و فرادرمانی چنانکه پیش از این گفته شد، نوعی سلوک عرفانی است؛ بنا بر این انسان شناسی عرفان کیهانی در مسیر سلوک عرفانی خاص این مکتب قرار دارد. این نگاه در

منابع و متون دینی سابقه ندارد و از مکاتب هندی، چینی و از یافته‌های علوم تجربی، وام گرفته شده است.

در مباحث پیش رو این دیدگاه بررسی و نقد شده است؛ [۳۴] در عرفان اسلامی، انسان این گونه تعریف نمی‌شود بلکه، حقیقت و آینه‌ای دانسته می‌شود که تمام مراتب و تجلّیات الهی از عرش تا فرش را در خود ظاهر می‌سازد و به صورت جامع، همه را دارا می‌شود. [۳۵] انسان کامل مظهر تمام کمالات الهی، خوبی‌ها و زیبایی‌هاست.

همین ویژگیست که او را شایسته مقام خلافت الهی می‌کند.

اصل این قابلیّت و جامعیت، در همه انسان‌ها وجود دارد اما تحقّقش در آنان، متفاوت است.

سایر موجودات چنین جامعیتی نمی‌توانند داشته باشند.

سِه) معرفت شناسی

اصل عرفان، کشف و شهود قلبی و یافت حضوری خداوند است.

بنا بر این، شناخت عرفانی، تنها از طریق قلب، حاصل می‌شود و سهم عقل به عنوان یك ابزار، حکایت و گزارش از مشاهده قلبی است.

عقل، تبیین نظری شهود عارف را به عهده دارد و منبعی برای شناخت عرفانی محسوب نمی‌شود. از سوی دیگر چون شهود انسان، یا صادق و یا کاذب است، عرفا برای تشخیص راستی یك شهود از نادرستی آن، به بیان ملاك برای تشخیص این صحت پرداخته‌اند.

ملاك عام مورد نظر عرفا، مقایسه این شهود با شهود عالی‌تر است.

شهود عالیِ معیار، «کشف تامّ» یا «کشف اتمّ» است که از نظر آنان این کشف برای پیامبر گرامی اسلام صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم رخ داده و در اثر آن، خدای متعال، قرآن کریم را بر قلب مبارك آن حضرت نازل نموده است.

از این رو مشاهدات عرفا را باید با آموزه‌های وحیانی قرآنی کریم سنجش نمود. در این میان اگر ره آورد شهود عارف با آموزه‌های قرآنی، تعارض داشته باشد معلوم می‌شود شهود او نادرست و در اثر نفوذ عوامل شیطانی است.

در عرفان کیهانی، پدیده‌ای بی‌سابقه به نام شعور کیهانی به عنوان تنها واسطه بین خدا و انسان و پل ارتباط عالم پایین و عالم بالا مطرح می‌شود [۳۶] در حالی که چنین پدیده‌ای با آموزه‌های قرآن کریم، ناسازگار است؛ [۳۷]

بنا بر این عرفان کیهانی بر خلاف عرفای اسلامی، وحی الهی را به عنوان منبعی برای سنجش شناخت، مورد توجّه قرار نداده است.

نکته دیگر این که عرفان کیهانی، با ابزار تجربه در میدان عرفان پا گذاشته است؛ به عبارت دیگر: حوزه تجربه حسّی و علوم تجربی را وارد حریم عرفان نموده است در حالی که اساساً عرفان، پدیده‌ای متافیزیکی است.

استفاده از یافته‌های دانش فیزیك در جهان شناسی و انسان شناسی، بر خلاف متد رایج در عرفان اسلامیست که بر یافته‌های قلبی و وحی الهی و عقل [۳۸] تکیه می‌کند.

چَهار) خداشناسی

با این که خداشناسی، محور مباحث عرفان اسلامی است، اساس مباحث عرفان کیهانی، بحث از شعور کیهانی است.

محوریت شعور کیهانی تا آنجا پیش می‌رود که وحدت کیهانی و وحدت الهی یکی دانسته می‌شوند؛ وحدت کیهانی همان وحدت الهیست و روزی که انسان به درك این وحدت، نایل شود و خود را با عالم هستی در یکتایی و هم سویی ببیند، به مرز خدایی شدن و خدایی دیدن رسیده است؛ [۳۹] در پیوند وحدت الهی و وحدت کیهانی پرسشی بدین گونه رخ می‌دهد که: کدامیك از وحدت کیهانی و وحدت الهی بر دیگری تقدم دارد؟

به عبارت دیگر آیا درک وحدت الهی، مرهون درک وحدت کیهانی است یا به عکس، درک وحدت کیهانی وابسته به درک وحدت الهی است.

از جستجو در عبارت‌های این مکتب، معلوم می‌شود پاسخ به هر دو سؤال، مثبت است.

در برخی موارد، وحدت کیهانی، وابسته به وحدت الهی شمرده می‌شود؛ مانند:

او یکپارچه و در وحدت می‌باشد؛ لذا تجلّیات او (جهان هستی) نیز می‌بایستی یکپارچه و در وحدت بوده، چیزی به آن قابل اضافه شدن و یا کم کردن نمی‌باشد؛ [۴۰] و در برخی موارد به عکس، گفته می‌شود:

عرفان کیهانی (حلقه)، شعور الهی را به طور نظری و عملی ثابت نموده، از این طریق وجود صاحب این هوشمندی یعنی خداوند را به اثبات می‌رساند و در واقع این عرفان، منجر به خداشناسی عملی می‌گردد. [۴۱] بنا بر این هم از وحدت کیهانی می‌توان به خداشناسی دست یافت و هم از وحدت الهی می‌توان به وحدت کیهانی رسید. این تقابل نشان می‌دهد در نگاه عرفان کیهانی، وحدت مورد نظر درباره خدا و درباره جهان، از یک سنخ است.

این مطلب در بررسی اصل ششم، نقد می‌شود. علاوه بر این، درک وحدت کیهانی، انسان را از کثرت و سرگشتگی در زندگی نیز می‌رهاند؛ زیرا «بدون درک جهان هستی و هوشمندی حاکم بر آن، انسان همواره در کثرت و سرگشتگی به سر خواهد برد» [۴۲] و تنها به منافع شخصی و زندگی مادّی و زمینی خود خواهد اندیشید. [۴۳] از این رو با درک وحدت کیهانی که از طریق درک شعور حاکم بر جهان هستی حاصل می‌شود هم به وحدت الهی می‌توان دست یافت و هم به وحدت در زندگی. یکی دیگر از نتایج درک وحدت کیهانی، رسیدن به مقام «بی قِبلگی» (نداشتن قبله) است که فرمود:

أینَما تُوَلّوا فَثَمَّ وَجهُ الله. [۴۴] به هر سو رو کنید، خدا آنجاست.

در بررسی و نقد اصل سوم عرفان کیهانی، مغالطه‌ای که در اینجا رخ داده بازگو می‌شود؛ به طور اختصار، وحدت و کثرتی که درباره کیهان، فرض می‌شود با وحدت و کثرت موجود در زندگی بشری، فرق دارد. چنانکه وحدت الهی و وحدت کیهانی و وحدت در زندگی انسان با یکدیگر متفاوتند. ممکن است کسی وحدت کیهانی را بپذیرد ولی معتقد به خدا نباشد و به وحدت در زندگی هم دست نیابد. [۴۵] از سوی دیگر، طرح مباحث خداشناسی در عرفان کیهانی به صورت گذرا و بدون تمرکز و تعمّق، بر ابهام مباحث افزوده است.

بدین جهت از همسانیِ وحدت الهی با وحدت کیهانی، دیدگاه «همه خدایی» [۴۶] را نیز می‌توان به عرفان کیهانی نسبت داد.

هِ) تفاوت در مفاهیم اصطلاحات

اشاره

در عرفان کیهانی چهار دسته اصطلاحات به کار رفته است:

دسته ۱؛ اصطلاحاتی از فرهنگ‌های غیر اسلامی؛

مانند:

کارما، مانترا، کالبد فیزیکی، کالبد ذهنی، کالبد اختری، کالبد روانی، مبدّل انرژی، روشن بینی، هاله، چاکرا.

دسته ۲؛ اصطلاحاتی از عرفان و فرهنگ اسلامی؛

مانند:

شریعت، طریقت حقیقت، حبـل الله، مجـاز، حلقه، اشتیـاق، رنـد، کرامات، فیض، دعا، موحّـِد، وحـدت، کثرت، عشق، کمال، اسـرار، تسلیم، صراط مستقیم، عبادت، عقل جزء نگر، عقل کل نگر.

دسته ۳؛ اصطلاحات علمی مربوط به علوم تجربی

مانند:

خَمِش فضا، اختلاف فازی، اسکن، پولاریتی، امواج، شارژ، دشارژ، سیستم عصبی، ناخودآگاه، جهان موازی، تشعشع.

دسته ۴؛ اصطلاحات ابداعی

اشاره

مانند:

عرفان حلقه، عرفان کیهانی، شبکه شعور، سکّه وجودی، پله عقل، پله عشق، فرادرمانی، لایه محافظ، جهان دو قطبی.

[توجیه کتاب عرفان کیهانی عرفان ایرانی و اسلامی این مکتب!]

اشاره

بنیانگـذار عرفان کیهانی این مکتب را «عرفان ایرانی و اسـلامی» می‌شـمارد. [۴۷] این نامگـذاری نیـاز به توجیه دارد. در پیش گفتار کتاب عرفان کیهانی، دو توجیه را برای این نامگذاری می‌توان یافت:

الف: توجیه زبانی. استفاده عرفان کیهانی از اصطلاحات عرفان ایرانی

و اسلامی، توجیهی برای ایرانی و اسلامی بودن آن به حساب آمده؛ می گوید:

عرفان برای هر ملتی زبان خاصّ خود را داشته، که برای ملتی دیگر، بیگانه و فهم آن مشکل است.

مثلاًـ در عرفـان ایران، ریسـمان الهی (حبـل الله) و شـراب از خُم وحـدت و سـاقی و شاهـد و مطرب و مستی و شـمع و پروانه و ... با گوشت و پوست و استخوان ما عجین بوده، نسبت به آنها احساس آشنایی داریم. [۴۸]

ب: توجیه جغرافیایی. عرفان کیهانی در کشور ایران و در جغرافیای اسلام توسّط فردی ایرانی به وجود آمده است.

اشاره

از این رو هم ایرانی و هم اسـلامی است؛ همه اقوام و ملـل، دست به کـار شـده و آن چه را که از عرفـان و یـا به نام عرفان در اختیار داشـته‌اند، به شـکل‌های مختلف به دنیا عرضه کرده‌انـد؛ [۴۹] در چنین برهه‌ای، ایران که پایگـاه صـاحب نـامی برای عرفان به شـمار می‌رفته و در دامـان خود، عرفـای زیـادی را پرورش داده است، تاکنون نتوانسـته چارچوب قابل فهمی را در این زمینه به دنیا عرضـه کند که ضمن سهولت فهم، بتواند برای همگان، عملی و سهل الوصول باشد؛ [۵۰] عرفان کیهانی (حلقه) که متکی به عرفان این مرز و بوم است؛ [۵۱] بنا بر این، ایرانی و اسـلامی شـمردن عرفان کیهانی تنها جنبه زبانی و جغرافیایی دارد و به ویژه، جنبه اسلامی بودن آن، ریشه‌ای و مبنایی نیست و به همین جهت، مبانی و ریشه‌های اسـلامی این مکتب در متن آن نیامـده است؛ [۵۲] به بیان دیگر این

عرفـان، از آموزه‌هـای اسـلامی برنخاسـته بلکه پس از تـدوین، تلاش شـده ریشه‌ها و مبانی اسـلامی برای آموزه‌های آن بازگو شود. [۵۳] به نظر می‌رسـد توجیه اول از دو توجیه بالاـ نیز قابـل تأمل است؛ زیرا به کار گیری اصـطلاحات عرفان اسـلامی و ایرانی، آنگاه توجیهی مقبول برای ایرانی و اسـلامی بودن یـک مکتب، تلقی می‌شود که مفـاهیم آنهـا بسـان یـک امـانت، رعـایت شود تا انتساب مزبور خدشه‌دار نباشد و استفاده ابزاری از اصطلاحات عرفانی صورت نگرفته باشد.

اما آیا در عرفان کیهانی چنین رعایتی صورت گرفته است؟

[آیا مفاهیم اصطلاحات عرفان اسلامی دقیقا در عرفان کیهانی به کار رفته؟

اشاره

در اینجـا به عنوان نمونه برخی اصـطلاحات که تفاوت مفهوم آنها در عرفان کیهانی با مفهوم آنها در عرفان اسـلامی، آشـکار اسـت بازگو می‌شود:

یِک) عشق

اشاره

تقریبـاً همه کسـانی که از عشق سـخن به میـان آورده‌انـد معترفنـد که شـرح و بیـان حقیقت عشق، ممکن نیست و عشق را فقـط باید دریافت. با این حال در حدّ توان پیرامون عشق، سخن گفته‌اند.

«عشق» در عرفان کیهانی از مفاهیم پرکاربرد است اما رابطه آن با عشق در عرفان اسلامی چگونه است؟

آیا از یکـدیگر متمایزنـد یا در هر دو، مفهومی واحـد دارنـد. بررسـی اجمالی مفاد «عشق» در دو مکتب، نشان می‌دهـد که عشق در عرفان اسلامی و عرفان کیهانی از چند جهت با یکدیگر تفاوت دارند:

اَول) [مفهوم عشق]

در عرفـان کیهـانی، عشق به معنـای «دنیـای عشق» بوده و مفهومی عـامّ دارد؛ بـدین جهت از آن به «دنیـای درک»، «دنیـای کیفیّت»، «دنیای باطن»، «دنیای بی‌ابزاری» و «پله عشق» تعبیر می‌شود. نمونه‌هایی از این عشق عبارتند از:

ذوق و شوق، وجـد و سـرور، حیرت و تعجّب، مهر و محبّت، شور و هیجـان، علاـقه و توجّه، ایثـار و فـداکاری. [۵۴] عمومیت دنیای ادراک و اشـراق در مفهوم عشق تا جاییست که از درک حاصل از خوردن یک سـیب (درک مزه سیب) تا دریافت الهامی از هستی را شامل می‌شود. [۵۵] هر کـاری که از انسـان سـر می‌زنـد یک جنبه کمّی دارد و یک جنبه کیفی. [۵۶] عرفان سـرو کارش با جنبه کیفی کارهـاست چنـانکه جنبه کمّی آنهـا به عقـل سپرده می‌شـود. در برابر پله عشـق، پله عقـل قرار دارد که «دنیـای ابزار»، «دنیـای شناخت»، «دنیای کمیّت» و «دنیای ظاهر» است.

طبیعیست که عشـق به این معنـا، حوزه عواطف و احساسـات انسـان و مجموعه حالاـت بـاطنی انسـان را شامـل می‌شود و نمونه‌هـا و مصادیق آن محـدودیت نـدارد. دنیای باطن آنقدر گسترده است که شامل مفاهیم عرفانی، اخلاقی و روانشـناختی می‌شود. از این رو حوزه حضور عرفان کیهانی همه این موارد خواهد بود.

در عرفان اسـلامی عشق به معنای محبّت و اشتیاق شدیـد است؛ [۵۷] این معنـا شامـل تمام حالات درونی انسان نمی‌شود بلکه حالت

محبّت و کشش و جذبه شدیدی را شامل می‌شود که برای عارف نسبت به حقّ حاصل می گردد. عرفا در توضیح حقیقت عشق به آیه شریفه: وَ الَّذِینَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ. [۵۸] آنان که ایمان دارند، عشقشان به خدا، شدیدتر است.

تمسّك می کنند؛ [۵۹] گرچه حقیقت آن را دو را از دسترس زبان و قلم می‌دانند. این محبّت شدید از درك کمال و جمال معشوق، ناشی می‌شود و از آنجا که کامل و جمیل حقیقی و نهایی، حقّ تعالیست تنها اوست که شایسته عشق است.

دُوم) [عشق به خدا]

عرفان کیهانی از عشق به خدا سخنی ندارد و بلکه آن را نفی می کند؛ به این دلیل که او قابل فهم و شناخت نیست. [۶۰] خدای غیر قابل شناخت را نمی‌توان عاشق شد و نمی‌توان او را پرستش نمود. از این رو به طور منطقی نباید از عشق الهی سخنی گفت. در عرفان کیهانی عشق به خدا معنا ندارد، این انسان است که معشوق می‌شود و خدا به او عشق می‌ورزد. [۶۱] سهم انسان از عاشقی، تنها عشق به تجلّیات الهی است؛ [۶۲] اما در عرفان اسلامی، عشق به خدا اهمیّت اساسی دارد. متعلّق ادراك باطنی و شهود عرفانی، تنها ذات، اسما و صفات حقّ تعالی است.

عارف، به همه چیز از دریچه جمال معشوق حقیقی می‌نگرد؛ چرا که همه چیز را باید با او بشناسد و غیر او از خود، چیزی ندارد تا قابل شناخت و عشق باشد؛ كَيْفَ يُسْتَدَلُّ عَلَيْكَ بِمَا هُوَ فِي وُجُودِهِ مُفْتَقِرٌ إِلَيْكَ أَيَكُونُ لِغَيْرِكَ مِنَ الظُّهُورِ مَا لَيسَ لَكَ حَتَّى يَكُونَ هُوَ الْمُظْهِرَ لَكَ؛ [۶۳] چگونه میتوان به وسیله آثاری که در وجود خود محتاج تو هستند بر وجود تو استدلال نمود! آیا غیر تو، آنقدر آشکار است که تو نیستی تا تو را آشکار سازد! يَا مَعْرُوفَ الْعَارِفِينَ يَا مَعْبُودَ الْعَابِدِينَ؛ [۶۴]

ای آن که نزد عارفان شناخته شده‌ای و ای معبود پرستندگان. منتهای آمال عارفان، وصول و باریابی به ساحت قدس اوست. عارف در هر لحظه و حرکت و در هر کار و اندیشه، رو به سوی او دارد و همه چیز را مرآت او می‌بیند. عارف، فقط و فقط او را می‌خواهد. ریشه عشق به خدا، کمال طلبی و جمال دوستی انسان است و خداوند، کانون زیبایی هاست؛

اللَّهُمَّ!!

إِنِّی أَسْأَلُکَ مِنْ جَمَالِکَ بِأَجْمَلِهِ وَ کلّ جَمَالِکَ جَمِيلٌ

اللَّهُمَّ!!

وَ أَسْأَلُکَ بِجَمَالِکَ کُلِّه [۶۵]

خداوندا!

از تو مسألت دارم به حقّ نیکوترین مراتب زیبائیت که همه آن زیباست،

بارالها!

از تو می‌خواهم به حقّ تمامی زیبائیت. در عرفان اسلامی هر موجود و پدیده‌ای را از جهت ارتباط آن با خدا می‌توان بررسی نمود و تحلیل عرفانی پدیده‌ها کسب نوعی شناخت درباره آنها در راستای وصول و وصال به معشوق حقیقی است.

سِوم) [ارتباط عشق و تکلیف و وظیفه]

در عرفان کیهانی، عشق با تکلیف، سرو کاری ندارد؛ زیرا عرفان، دنیای عشق است و دنیای عشق، ماورای تکلیف بوده و دنیای انجام وظیفه نیست. [۶۶] به عبارت دیگر عاشق از آن جهت که عاشق است، مطیع نیست، دنبال انجام وظیفه نیست. در عرفان کیهانی به عشق به عنوان حالتی از حالات درونی انسان توجّه می‌شود. مجموعه حالاتی که ابزاری نیستند (دنیای بی‌ابزاری)، عشق نام دارند. به متعلق عشق توجّه نمی‌شود؛ زیرا عشق، یك حالت نیست؛ یك دنیاست از مجموعه حالاتِ بی‌ابزاری. عشق در عرفان

کیهانی یعنی درک. اما در عرفان اسلامی، عشق، از تکلیف فاصله ندارد. عشقِ حقیقی، مقتضی اطاعت عاشق از معشوق است و عاشق، به خواست معشوق می‌اندیشد و در خواست او، فانی می‌شود، آن کس که عاشق خدا باشد از شریعت او اطاعت می کند و این اطاعت به جایی می‌رسد که او معشوق و حبیب خدا می‌شود؛

قُلْ إِن کُنتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِی یُحْبِبْکُمُ اللَّهُ وَ یَغْفِرْ لَکُمْ ذُنُوبَکُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَّحِیمٌ؛ [۶۷] بگو:

اگر خدا را دوست می‌دارید، از من پیروی کنید! تا خدا (نیز) شما را دوست بدارد؛ و گناهانتان را ببخشد؛ و خدا آمرزنده مهربان است.

در عرفان اسلامی، ارزش عشق به متعلَّق آن است.

عاشق، در متعلَّق عشق خود، فانی می‌شود. از این رو اطاعت عاشق از معشوق، جزو ماهیّت عشق است.

در اینجا به سخن دو تن از عرفای قرن سوم توجّه می کنیم:

حارث محاسبی (۲۴۳ ه)

می گوید:

آغاز عشق به خداوند، فرمانبرداری از اوست؛ اوّلُ المحبّةِ الطّاعة. [۶۸] ذو النون مصری (۲۴۵ ه)

در پاسخ به سؤالی در باب عشق می گوید:

أنْ تُحِبَّ مَا أَحَبَّ اللَّهَ وَ تُبْغِض مَا أَبْغَضَ اللَّهَ وَ تَفْعَلُ الْخَیْرَ کله وَ تَرْفُضَ کل مَا یَشْغَلُ عَنْ اللَّهِ وَ إلَّا تَخافُ فِی اللَّهِ لَوْمَةَ لَائِمٍ مَعَ الْعَطْفِ لِلْمُؤْمِنِینَ وَ الْغِلْظَةِ عَلِیِّ الکافرین وَ اتِّبَاعِ رَسُولِ اللَّهِ ۶؛ [۶۹]

عشق یعنی آنچه خداوند دوست می‌دارد دوست بداری و از آنچه از آن متنفّر است بیزار باشی، اعمال نیک انجام دهی، هر آنچه تو را از خداوند دور می‌سازد طرد کنی، از کسی که رفتار تو را با خداوند سرزنش می کند نهراسی با مؤمنان، رؤوف و مهربان بوده بر کافران خشم گیری و از سنت رسول خداوند تبعیت کنی. اراده عاشق در اراده معشوق، فانی می‌شود و او چیزی جز خواسته محبوب خود نمی‌خواهد. اهمیّت اطاعت تا آنجاست که برخی، حقیقت عشق را «اطاعت» دانسته‌اند؛ [۷۰] از نظر عرفان اسلامی، عشق حقیقیِ مثبت و الهی، مبنا و ریشه می‌خواهد، متعلّق دارد و هدفی را دنبال می کند و عشقی که متعلق یا هدف ندارد یک حالت درونی یا اختلال روانی است و عشقی که متعلَّق آن غیر خداست عشق مثبت نیست.

دُو) عبادت

در عرفان اسلامی «عبادت» که بیشتر به «عبودیّت» [۷۱] از آن تعبیر می‌شود به معنای «اجتهاد و کوشش سالک و غایت تذلّل سالک» است؛ [۷۲] در عرفان کیهانی معنای عبادت، تغییر یافته است؛ عبادت، یعنی عبد بودن و به جا آوردن رسالت بندگی. عبادت بر دو نوع است:

عبادت نظری و عبادت عملی. عبادت نظری، ارتباط کلامی با خداوند و عبادت عملی در خدمت خداوند بودن است و چون او بی نیاز از هر عمل ما می‌باشد، از این رو خدمت ما صرفاً می‌تواند معطوف به تجلّیات او شود. در نتیجه، عبادت عملی در خدمت جهان هستی بودن است؛ یعنی خدمت به انسان، طبیعت و [... ۷۳] در این عبارت، عبادت، در «ارتباط کلامی با خداوند» و «در خدمت خلق بودن»، محدود شده است.

این محدودیت درست نیست؛ زیرا برخی عبادات مانند روزه، از این دو قسم نیست. اضافه بر این، نویسنده می گوید چون خدا نیاز ندارد پس «در خدمت او بودن» معنا ندارد بلکه عبادت یعنی «در خدمت خلق بودن». این استدلال نشان می‌دهد وی در مفهوم عبادت، نیازمندی معبود (خدا) را در نظر داشته است است در حالی که در عبادت، نیاز معبود، مطرح نیست بلکه می‌تواند نیاز عابد

به معبود در میان باشد.

حاصل این که: عبادت در عرفان کیهانی یا به معنای «سخن با معبود» و یا «خدمت به موجودِ نیازمند» است؛ در حالی که عبادت به معنای «خدمت» نیست بلکه «خشوع و تذلّل و اطاعت» است.

احتمالا عبادت به معنای «خدمت»، از فرهنگ مسیحی، الهام گرفته شده است.

در انجیل مرقس آمده:

پسر انسان نیامده است تا او را خدمت گزارند بلکه آمده است تا خود، خدمت گزارد و جان خویش را برای خیل مردمان فدیه دهد. [۷۴] کدامیک بزرگتر است، آن کس که بر سر خوان است یا کسی که خدمت می‌گزارد؟ آیا نه آن کس که بر سر خوان است؟ و من در میان شما چون کسی هستم که خدمت می‌گذارد. [۷۵] در موارد زیادی در اناجیل، [۷۶] سخن از خدمت به میان آمده است.

سِه) سلوک

«سلوک» در عرفان اسلامی به معنای طی مدارج خاصّ برای رسیدن به مقام وصل و فناست؛ [۷۷] سلوک یعنی سیر الی الله و فی الله. سیر الی الله نهایت دارد و سیر فی الله نهایت ندارد. سیر الی الله آن است که سالك تا آنجا سیر کند که از هستی خود نیست شود و به هستی خدا هست شود و به خدا، زنده و دانا و بینا و شنوا گردد. [۷۸] سیر و سلوک در عرفان اسلامی، مراتب و منازل ی دارد تا سالك با طی هر یک از آنها مراحل تعالی معنوی را طی کند.

در مباحث پیشین در این زمینه توضیحاتی بیان شد.

اما در عرفان کیهانی معنای سلوک همانند عشق، توسعه یافته است.

سلوك عرفانی در عرفان کیهانی انسان شمول است به این معنا که هر کسی با هر مذهب و عقیده‌ای می‌تواند سالك باشد؛ [۷۹] سیر و سلوک کیهانی، صلح نسبت به خود، نسبت به جهان هستی، نسبت به خدا و نسبت به دیگران است.

مهم‌ترین و دشوارترین نوع صلح، صلح با دیگران است و گذر اصلی عرفان کیهانی، از راه صلح با دیگران صورت می‌پذیرد. بهترین نمونه انجام این صلح و سلوک، «درمان» می‌باشد تا از راه توجّه به بیچارگی انسان در بیماری، صلح به صورت بهتری تحقّق یابد. [۸۰] در عرفان کیهانی، مراحل و منازل سیر و سلوک مطرح نیست.

چِهار) شاهد

اشاره

«شاهد» در ادبیات عرفانی به معنای «آنچه بر اثر مشاهده یا به طریق علم لدنّی یا وجد و حال یا تَجَلّی و شهود، در دل حاصل شود.» [۸۱] صورت مشهود در قلب، عین شاهد است و بدین وسیله مشاهده کننده را سرخوشی و آسایش فراوان ببار آورد. [۸۲] گاه شاهد به «حق» گویند به اعتبار ظهور و حضور؛ زیرا که حقّ به صُوَر اشیاء، ظاهر شده است که «هو الظاهر» عبارت از آن است؛ [۸۳] بنا بر این شاهد، غالباً به چیزی گفته می‌شود که در اثر شهود، در دل حاضر شود. در عرفان کیهانی، شاهد بودن، یکی از محورهای اصلی مباحث و شرط ورود به حلقه اتّصال کیهانی است؛ [۸۴] شاهد بودن یعنی تسلیم بودن. در فرادرمانی، فرادرمانگر و بیمار در صورتی از رحمت عام الهیِ جاری در حلقه اتّصال، برخوردار می‌شوند که تسلیم و شاهد و ناظر و تماشاچی باشند؛ یعنی بی‌طرف بوده و در حین نظاره، هیچ گونه پیش داوری و قضاوتی نداشته باشند و هیچ کاری در حلقه انجام ندهند. شاهد در امر نظاره گری چیز

دیگری مانند تخیل، تصوّر، تعبیر و تفسیر را نباید وارد نکند؛ زیرا باعث خروج او از عمل نظاره گری می‌شود. تعبیر و تفسیر را پس از مشاهده می‌تواند انجام دهد. [۸۵]

ز مِی بنیوش و دل، در شاهدی بند

که حُسنش، بسته زیور نباشد [۸۶]

شاهد، تأثیر هوشمندی کیهانی را بر وجود خود احساس می‌کند و هیچ گونه مداخله‌ای در انجام کار اسکن نمی‌کند برای مثال کسی که زخم معده دارد، توجّه خود را فقط به معده خود معطوف نمی‌کند زیرا ممکن است که بیماری او روان تنی باشد و صلاحدید شعور و هوشمندی این باشد که از روان فرد، اسکن را شروع کند؛ [۸۷] از رهگذر شاهد بودن، یک اتفاق خوب می‌افتد و آن «حذف من» است که در طی آن، فرد، موفق می‌شود تا خود را کنار گذارده و از مظاهر «من و منیّت» فاصله بگیرد و این موضوع، تمرینی مقدماتی می‌شود برای حذف من. [۸۸] گفتنی است برای حضور در حلقه فرادرمانی و شاهد بودن، داشتن ایمان و اعتقاد، لازم نیست. [۸۹]

[مقایسه شاهد در عرفان کیهانی و عرفان اسلامی]

با مقایسه شاهد در عرفان کیهانی با شاهد در عرفان اسلامی، چند تفاوت آشکار می‌شود:

اول:

در عرفان اسلامی، شاهد، به واردِ قلبی گفته می‌شود نه به شخص، در حالی که در عرفان کیهانی، شاهد بر شخص اطلاق می‌شود.

دوم:

در عرفان اسلامی مفهوم تسلیم و قضاوت در شاهد، دخالت ندارد اما در عرفان کیهانی، شاهد، تسلیم است، قضاوتی ندارد و فقط نظاره می‌کند.

سوم:

در عرفان اسلامی، شاهد، معنایی اثباتی دارد؛ زیرا حقیقتی در قلب عارف تحقّق می‌یابد در حالی که در عرفان کیهانی، شاهد معنایی سلبی دارد؛ زیرا شاهد باید بی‌طرف باشد، قضاوت نکند، تفسیر نکند.

موارد تفاوت اصطلاحاتی که در عرفان کیهانی به کار می‌رود با همان اصطلاحات در عرفان اسلامی بیش از این است.

اما جهت اختصار به همین مقدار اکتفا می‌شود. اصطلاحاتی نظیر حلقه، وحدت، کثرت، رند، کرامات و کمال نیز از این دست هستند.

از آنچه گفته شد نتیجه گرفته می‌شود که توجیه زبانی نیز، برای اسلامی و ایرانی شمردن عرفان کیهانی، کارساز نیست؛ چرا که در این مکتب در استفاده از اصطلاحات عرفانی، امانت، رعایت نمی‌شود. حال آیا این گونه استفاده از اصطلاحات عرفانی، تشبیهی ظاهری به عرفان اسلامی نخواهد بود تا در سایه آن، مفاهیم مورد نظر عرفان کیهانی به عنوان عرفان اسلامی القا شود!؟

وِ) تفاوت در کمال گرایی و قدرت گرایی

از محورهایی که در ویژگی‌های عرفان کیهانی بر آن تأکید می‌شود کمال گرایی است.

آیا واقعاً عرفان کیهانی، عرفانی کمال گراست؟

در عرفان کیهانی، سلوک عرفانی، وابسته به قدرت فردی دیگر است؛ زیرا در این عرفان، فرادرمانی، راهی برای خداشناسی عملی

دانسته می‌شود و به گفته بنیانگذار آن؛ فرادرمانی ضمن فراهم کردن امکان درمان، ما را به خداشناسی عملی نیز رهنمون می‌شود و به عنوان وسیله مؤثری در این رابطه به کار می‌آید. [۹۰] در اینجا پرسشی رخ می‌دهد که: آیا هر کسی می‌تواند با اختیار خود از فرادرمانی استفاده کند؟

پاسخ این پرسش از نظر بنیانگذار عرفان کیهانی، منفی است.

از نظر وی فرادرمانی، تنها از طریق تشکیلات مرتبط با مرکزیت اتّصال به شعور کیهانی، میسّر است و قابل فراگیری از راه مطالعه کتاب یا تعلیم معلّم نیست؛ فرادرمانی از طریق کتاب، قابل فراگیری نیست؛ زیرا رشته‌ایست عرفانی و کسب آنچه را که در عرفان عملی، مطرح است نمی‌توان از طریق کتاب و نوشته به دست آورد بلکه باید از طریق مربّیان به شاگردان، تفویض شود. [۹۱] شاگردان نیز این توانایی را پس از امضا نمودن سوگندنامه، از مرکزیت کنترل و هدایت جریان عرفان کیهانی دریافت می‌کنند؛ [۹۲] بنا بر این، این مرکزیت، در نهایت به بنیانگذار عرفان کیهانی می‌رسد و تنها راه آن، «تفویض» است.

به این ترتیب، خداشناسیِ حاصل از فرایند فرادرمانی، مآلاً و در نهایت امر، وابسته به قدرت و توانایی بنیانگذار عرفان کیهانی است. نتیجه این که: عرفان کیهانی، علی رغم معرفی آن به عنوان عرفان کمال، در حقیقت، نوعی «عرفان قدرت» است؛ زیرا هسته اصلی آن؛ یعنی ارتباط با شعور کیهانی، وابسته به قدرت و توانایی یک فرد می‌باشد و راهی دیگر وجود ندارد. عرفان اسلامی، مسیری عمومیست که هر کس با رعایت شرایط، بدون وابستگی به توانایی‌های منحصر به فرد شخصی دیگر، می‌تواند از آموزه‌های آن بهره ببرد. در این عرفان، راه سلوک و وصول به کمال، برای همه انسان‌ها باز است.

عرفان اسلامی، به معنای واقعی، عمومیت داشته و انسان شمول است و هر کسی به شرط استعداد و توانایی فراگیری و با جدّیت، خود می‌تواند آموزه‌های آن را از روی کتاب یا از طریق استاد فراگیرد و با به کار بستن آنها در مسیر سلوک گام نهد. در این عرفان، نقش استاد و راهنما نادیده گرفته نمی‌شود اما قرار نیست کسی، چیزی را به دیگری تفویض نماید.

زِ) تفاوت در سیر و سلوک

چنانکه در مباحث پیشین گذشت، سلوک عرفانی در عرفان اسلامی از طریق پیمودن مراحل و منازل سلوکی انجام می‌شود و عارف، گام به گام، مراحل ارتقای روحی را طی می‌کند اما در عرفان کیهانی، سخن از منازل و مراحل سلوک نیست. سیر و سلوک عملیِ عرفان کیهانی در فرادرمانی و درک وحدت کیهانی خلاصه می‌شود. [۹۳] محور این عرفان بر توجّه به کیفیّت و باطن است. در عرفان کیهانی بر شناخت کیفیّت وجودی پدیده‌ها و رفتارها تأکید می‌شود و ماهیّت عرفان، توجّه به همین جنبه کیفیّت است؛ دنیایی که کیفیّت وجودی هستی و انسان را بررسی می‌کند، دنیای عرفان و یا دنیای عشق، دنیای دل و یا دنیای بی‌ابزاری نامیده می‌شود. [۹۴] بررسی کیفیّت هستی، نوعی کشف رمز از اسرار آن است و در عرفان کیهانی ابراز می‌شود که: یکی از رسالت‌های ما «اعتلای عرفان ایران» است، پس با کشف رمز و توضیح دقیق، درصدد تبرئه دنیای عرفان، برآمده و نشان می‌دهیم که این تصوّرها، سوء تفاهمی بیش نبوده [۹۵] و کلام عرفای این مرز و بوم، عمیق‌تر از این ظاهربینی‌هاست؛ [۹۶] نوعی از این کشف رمز، در جهان شناسی عرفان کیهانی مشاهده می‌شود. ریشه این نگاه را می‌توان در موضوع رابطه شریعت و طریقت و حقیقت بازجست. اهل عرفان، خود را اهل باطن و طریقت می‌دانند و در برابر، شریعت را ظاهر دین می‌شمارند. [۹۷] در عرفان کیهانی از این باطن به «کیفیّت» تعبیر می‌شود. در برابر کیفیّت، «کمیت» قرار می‌گیرد که به اعمال ظاهری اشاره دارد. تعبیر نزدیک به کیفیّت، «کشف رمز» است.

بدین ترتیب، عرفان کیهانی، رسالت خود را بررسی کیفیّت و کشف رمز می‌داند. این کشف رمز در حوزه جهان شناسی به کشف

«شعور کیهانی» منتهی شده، در انسان شناسی به دیدگاه «فراکل نگری» نسبت به انسان، رسیده و در حوزه اعمال ظاهری؛ مانند نماز به «فلسفه عبادات» [۹۸] ختم می‌شود؛ «عرفان کیهانی ارتقای کیفی اجرای فرامین وحیانی را که در ارتباط با خدا حاصل می‌شود سرلوحه قرار می‌دهد.» [۹۹] حوزه رمز گشایی این مکتب، منحصر به دین اسلام نبوده و شامل سایر ادیان نیز می‌شود؛ [۱۰۰] زیرا این عرفان، بخش عام و مشترک عرفان ادیان الهی است؛ [۱۰۱] موضوع رابطه شریعت و طریقت و حقیقت در عنوانی جداگانه بازگو می‌شود اما درباره مطالبی که در چند سطر پیش گفته شد چند نکته قابل ذکر است:

الف: بررسی کیفیّت و کشف رمز هستی و رموز ادیان و فلسفه عبادات در عرفان کیهانی، مستند به کشف و شهود و الهام است؛ [۱۰۲] این نکته نشان می‌دهد کسی که این الهامات را فرا می‌گیرد از اتّصالات فراوانی به ماوراء برخوردار است تا درباره جهان، ادیان و عبادات به کشف رمز بپردازد. بدیهیست اولین نماینده دریافت این الهامات، بنیانگذار عرفان کیهانی است اما آیا کسی دیگر مانند شاگردان وی نیز از این گونه الهامات برخوردار خواهند بود یا نه!؟

ب: فلسفه احکام از اموریست که اخیراً مورد توجّه بیشتر قرار گرفته است.

مطالعه قرآن و روایات اسلامی حاکی از اینست که این مسأله از صدر اسلام مطرح بوده است؛ [۱۰۳] ماهیّت احکام الهی که از سوی خدای دانا و حکیمی نازل شده که هیچ کار بیهوده و عبثی بر او روا نیست اقتضا می‌کند تا علّت و فلسفه دستورات او برای مخاطبان، قابل پرسش و جستجو باشد اما از آنجا که منشأ صدور این احکام، علم بی‌پایان الهیست و او به تمام حقایق هستی، گذشته و آینده و غیب و شهود آگاه است و انسان از دانشی محدود برخوردار است لذا هر کسی نمی‌تواند به فلسفه و اسرار احکام الهی پی ببرد چنانکه دانش ما در پی بردن به اسرار آفرینش نیز محدود است.

از این رو اطاعت از دستورات دینی و بهره بردن از آنها، مشروط به دانستن فلسفه آنها نیست. [۱۰۴] بله چنانکه اشاره شد آیات و روایات فراوانی در بیان فلسفه احکام رسیده است.

بر اساس نکته پیشین، غالباً دانشمندان بزرگ دینی در زمینه فلسفه احکام، از اظهار نظر شخصی خود داری کرده‌اند؛ بنا بر این تأکید بر کشف اسرار و فلسفه عبادات در عرفان کیهانی، خارج از مرام دانشمندان دینی است.

ج: کشف رمز و سرّ مربوط به عبادات اگر به صورت عامّ و مطلق باشد و نه مخصوص عبادتی خاص، در این صورت، هم از طریق عقل، هم روایات و هم کشف و الهام، امکان پذیر است اما آنجا که قرار است سرّ خاصی برای عبادتی معیّن بازگو شود تنها، نقل معتبر یا کشف خالص و عاری از دخالت شیطان و هوای نفسانی، کارآمد است.

صحّت و خلوص کشف و الهام از طریق میزان و معیار خاصّی تشخیص داده می‌شود که اهل عرفان به بیان آن پرداخته‌اند؛ [۱۰۵]

مأخذ: افسون حلقه / علی ناصری راد

****

پی‌نوشت

[۱] عرفان کیهانی، ص ۵۱.

[۲] انسان از منظری دیگر، ص ۷۸.

[۳] همان، ص ۷۸.

[۴] ر. ک. به: همان، ص ۷۸ – ۸۰.

[۵] همان، ص ۲۱۵.

[۶] همان، ص ۲۲.

[۷] عرفان کیهانی، اصل ۱۳، ص ۷۳.

[۸] همان، اصل ۱۴، ص ۷۶.

[۹] انسان از منظری دیگر، ص ۸۲.

[۱۰] همان، ص ۱۵.

[۱۱] ر. ک. به: همان، صص ۲۵ و ۲۱۰ و عرفان کیهانی، ص ۵۵.

[۱۲] انسان از منظری دیگر، ص ۱۸.

[۱۳] منظور از جهان هستی در عرفان کیهانی، جهان هستی مادّی است؛ شواهد فراوانی بر این منظور، در سخنان نویسنده مشاهده می‌شود؛ از جمله ر. ک به: انسان از منظری دیگر، صفحات ۳۱، ۳۲، ۳۴، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۷، ۵۱.

[۱۴] همان، ص ۴۱.

[۱۵] ر. ک. ید الله یزدان پناه، همان، ۱۱۲ و ۱۱۳.

[۱۶] ر. ک. به: یزدان پناه، همان صص ۷۶ و ۷۷. دیدگاه اول را ابن ترکه و دیدگاه دوم را قونوی بیان کرده‌اند.

[۱۷] ر. ک. به: یزدان پناه، همان، ص ۷۳ و علی امینی نژاد، همان، ص ۳۲.

[۱۸] عرفان کیهانی، اصل ۱۲، ص ۷۰ و اصل ۱۴، ص ۷۶.

[۱۹] همان، اصل ۱۸، ص ۸۰.

[۲۰] ر. ک. به: انسان از منظری دیگر، ص ۱۸.

[۲۱] ر. ک. به: نقد اول اصل چهارم در این کتاب.

[۲۲] عرفان کیهانی، اصل ۵، ص ۶۰ و انسان از منظری دیگر، ص ۳۵ – ۳۹.

[۲۳] عرفان کیهانی، اصل ۱۰، ص ۶۸.

[۲۴] ر. ک. به: محمّد تقی جعفری، عرفان اسلامی، ص ۶۵.

[۲۵] ر. ک. به: علی امینی نژاد، همان، ص ۲۶۱.

[۲۶] ر. ک. به: محمّد تقی جعفری، همان.

[۲۷] عرفان کیهانی، اصل ۶۰، ص ۱۲۶.

[۲۸] ر. ک. به: ید الله یزدان پناه، همان، بخش سوّم.

[۲۹] همان، اصل ۹، ص ۶۸.

[۳۰] همان، اصل ۴۲، ص ۱۰۹.

[۳۱] انسان از منظری دیگر، ص ۱۶۵.

[۳۲] همان، ص ۱۶۶.

[۳۳] همان، ص ۲۹.

[۳۴] ر. ک. به: بررسی و نقد اصل ۴۲.

[۳۵] محی الدین ابن عربی، الفتوحات المکیة، جلد ۱، ص ۱۶۳، صائن الدین علی بن محمّد الترکه، تمهید القواعد، با مقدمه و تصحیح: سیّد جلال الدین آشتیانی تهران، انتشارات وزارت فرهنگ و آموزش عالی ۱۳۶۰، ص ۱۸۰، یزدان پناه، همان، ص ۵۷۵.

[۳۶] ر. ک. به: عرفان کیهانی اصل ۵۳، ص ۱۱۹.

[۳۷] ر. ک. به: بررسی و نقد اصل ۲۳. نیز برای موارد دیگری از ناسازگاری آموزه‌های عرفان کیهانی با قرآن کریم ر. ک. به: بررسی و نقد اصل‌های ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۳۱، ۳۲، ۴۳، ۵۹، ۶۷.

[۳۸] عقلی که از دیدگاه عرفا، میزان برای تمایز میان شهودهای کاذب و صادق محسوب می‌شود «عقل منوَّر» است نه عقل متعارف مشّائی. یزدان پناه، همان، ص ۸۵.

[۳۹] انسان از منظری دیگر، ص ۲۳۲.

[۴۰] عرفان کیهانی، اصل ۶، ص ۶۳.

[۴۱] همان، اصل ۷، ص ۶۴.

[۴۲] انسان از منظری دیگر، ص ۲۳۱.

[۴۳] عرفان کیهانی، اصل ۳، ۵۷.

[۴۴] بقره: ۱۱۵.

[۴۵] ر. ک. به: بررسی و نقد اصل اول دوم و ششم.

[۴۶] همه خدایی یا پانته ایسم. اعتقاد به این که کلّ واقعیت، خدایی است.

همه خدایی ممکن است یا کیهانی (اثبات جهان) باشد که در آن خدا و طبیعت همسنگ دانسته می‌شوند، یا ناکیهانی (نفی جهان) که تجربه حسّی را موهوم می‌انگارد. جان. آر. هینلز، فرهنگ ادیان جهان، گروه مترجمان، تهران، انتشارات دانشگاه ادیان و مذاهب، ۱۳۸۹، ص ۶۷۴.

[۴۷] عرفان کیهانی ص ۵۱.

[۴۸] همان، ص ۴۹.

[۴۹] همان، ص ۴۲.

[۵۰] همان، ص ۴۳

[۵۱] همان، ص ۵۰

[۵۲] در متن کتابهای «عرفان کیهانی» و «انسان از منظری دیگر» ابتنای بنیادین آموزه‌های این مکتب بر آموزه‌های اسلامی مشاهده نمی‌شود.

[۵۳] ر. ک. به: همان، ص ۵۱.

[۵۴] ر. ک. به: انسان از منظری دیگر، ص ۷۱.

[۵۵] جزوه دوره یکم عرفان کیهان، ص ۳۶.

[۵۶] محمّد علی طاهری، عرفان از منظری دیگر، ص ۲۲.

[۵۷] ر. ک. به: رفیق العجم، همان، ص ۶۴۱. گل بابا سعیدی، همان، ص ۵۳۰.

[۵۸] بقره: ۱۶۵.

[۵۹] «وَ هُوَ إِفْرَاطِ الْمَحَبَّةِ وَ کنی عَنْهُ فِی الْقُرْ آن بِشِدَّةٰ الْحُبُّ فِی قَوْلِهِ: وَ الَّذِینَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّه. عشق عبارت از فزونی محبّت است و در قرآن از آن به «شدت محبّت» تعبیر نموده و فرموده:

آنها که ایمان دارند، عشقشان به خدا، شدیدتر است.

محی الدین ابن عربی، الفتوحات المکیهٔ (۴ جلدی)، تحقیق: عثمان یحیی، بیروت، دار صادر، ۱۴۰۵ ه. ق. جلد ۲، ص ۳۲۳.

[۶۰] عرفان کیهانی، اصل ۵۹، ص ۱۲۴.

[۶۱] همان.

[۶۲] همان.

[۶۳] محمّد باقر مجلسی، بحار الانوار (۱۱۰ جلد)، بیروت، مؤسسهٔ الوفاء، ۱۴۰۴ ه. ق. دعای عرفه امام حسین عَلَیْهِ السَّلَام؛ ج ۶۴، ص ۱۴۲.

[۶۴] همان، ج ۹۹، ص ۵۶.

[۶۵] همان، ج ۹۴، ص ۳۷۰.

[۶۶] انسان از منظری دیگر، ص ۷۹.

[۶۷] آل عمران: ۳۱.

[۶۸] بنیامین آبراهاموف، عشق الهی در عرفان اسلامی: آموزه‌های غزالی و ابن دباغ، ترجمه: مرضیه شریعتی، تهران، حکمت، ۱۳۸۸، ص ۴۱.

[۶۹] همان، ص ۴۲.

[۷۰] ر. ک. به: همان، ص ۵۳.

[۷۱] در تفاوت آن دو عبودیّت را خاص‌تر از عبادت دانسته‌اند؛ «عبادت، عوام مؤمنان را بود و عبودیّت، خواص را. عبادات، اصحاب مجاهدات را بود و عبودیّت اصحاب مکابدات را و عبودت صفت اهل مشاهدات بود.

هر کس که به نفس خود با حقّ سبحانه مضایقت نکند او صاحب عبادت بود و هر کس به دل بخیلی نکند با او او صاحب عبودیّت بود و هر کس که روح از او دریغ ندارد او صاحب عبودت بود.

گل بابا سعیدی، ص ۵۱۸. با تلخیص.

[۷۲] منوچهر دانش پژوه، فرهنگ اصطلاحات عرفانی، تهران، فرزان، ۱۳۷۹، ص ۵۲.

[۷۳] عرفان کیهانی، اصل ۶۵، ص ۱۳۷.

[۷۴] عهد جدید بر اساس کتاب مقدس اورشلیم، ترجمه پیروز سیار، تهران، نشر نی، ۱۳۸۷. مرقس ۱۰ / ۴۵.

[۷۵] همان، لوقا ۲۲ / ۲۷.

[۷۶] در بیش از صد آیه از اناجیل.

[۷۷] منوچهر، دانش پژوه، همان، ص ۴۳.

[۷۸] گل بابا سعیدی، همان، ۳۶۵.

[۷۹] عرفان کیهانی، ص ۵۵.

[۸۰] عرفان کیهانی، اصل ۷۴، ص ۱۴۷.

[۸۱] منوچهر، دانش پژوه، همان، ۴۵.

[۸۲] گل بابا سعیدی، همان، ص ۳۸۴.

[۸۳] گل بابا سعیدی، همان، ص ۳۸۳.

[۸۴] انسان از منظری دیگر، صص ۲۶ و ۹۱.

[۸۵] همان، صص ۸۷، ۹۰ و ۹۱ و عرفان کیهانی، اصل ۳۳، ص ۱۰۰.

[۸۶] انسان از منظری دیگر، ص ۲۳. صحیح بیت این است:

ز من بنیوش و دل...

[۸۷] همان، ص ۲۴.

[۸۸] همان، ص ۲۴.

[۸۹] همان، ص ۱۲۶.

[۹۰] همان، ص ۳۱.

[۹۱] همان، ص ۱۰۰.

[۹۲] عرفان کیهانی، اصل ۱۸، ص ۸۰.

[۹۳] در اصل ۱۸ آمده:

برای بهره برداری از عرفان عملی عرفان کیهانی (حلقه)، نیاز به ایجاد اتّصال به حلقه‌های متعدّد شبکه شعور کیهانی می‌باشد و این اتّصالات، اصل لاینفک این شاخه عرفانی است.

[۹۴] انسان از منظری دیگر، ص ۷۵.

[۹۵] اشاره است به برداشت‌های نادرست برخی، از تعبیرات رقص، آهنگ، ساز، مطرب و مانند اینهاست که در ادبیات عرفانی ایران، موجود است.

[۹۶] انسان، ص ۶۰.

[۹۷] ر. ک. به: علی آقانوری، تصوّف و شریعت، فصلنامه هفت آسمان، زمستان ۱۳۸۱، شماره شانزدهم، صص ۲۳۳ – ۲۴۷، سرفصل ۴.

[۹۸] محدثه ایزد پناه، همان، صص ۳ – ۱۹، ص ۷.

[۹۹] همان، ص ۵.

[۱۰۰] همان، ص ۷.

[۱۰۱] محمّد علی طاهری، عرفان از منظری دیگر، ماهنامه راه کمال، خرداد ۱۳۸۹، ص ۲.

[۱۰۲] محدثه ایزد پناه، همان، ص ۷ و انسان از منظری دیگر، ص ۱۸.

[۱۰۳] آیا قرآن در این زمینه فراوان است.

در زمینه روایات دست کم می‌توانید به کتاب علل الشرایع شیخ صدوق مراجعه کنید.

[۱۰۴] ر. ک. به: محمّد وحیدی، فلسفه و اسرار احکام، قم، عصمت، ۱۳۸۲، ص ۲۳ – ۲۵.

[۱۰۵] عبد الله جوادی آملی، اسرار الصلاة، قم، دار الاسراء للنشر، ۱۳۷۳، ص ۱۴.

نقدی بر خرد گرایی عرفان کیهانی

در مبحث معرفت شناسی و یافتن حقیقت، یکی از روش‌های معرفتی، عرفان معرفی می‌شود که از راه تجربه‌های خاص چون جذبه و خلسه‌های عرفانی صورت می‌گیرد و فرد تجربیاتی را در وجود خود احساس می‌کند که تصور می‌کند به یقین باطنی دست یافته است.

صرف نظر از اینکه این جذبه و خلسه‌ها جنبه روانی داشته و از نظر علم روانشناسی قابل توجیه است این روش معرفت شناسی یک روش تجربی شخصی و حالت‌های به خصوص روانی است، اما حامل هیچ بار عقلی نیست تا با آن بتوان استدلال نمود و راه و روش عملی برای یافتن حقیقت ترسم نمود و نظر چنین افرادی را هم نمی‌توان با منطق و استدلال تغییر داد چرا که آنان یافتن و رابطه با حقیقت را یک رازی می‌دانند میان خود و آفریدگار که نا محرمان نمی‌توانند از این امور رمزآلود آگاه شوند. حالت جذبه و

خلسه‌های روانی حالت شبیه به مصرف مواد توهم‌زا مثل اکس است که فرد با مصرف این ماده حالت‌های عرفانی و معنوی را در وجود خود تجربه می کند.

مشکل اساسی در این روش معرفت شناسی آن است که در این روش فرد از دنیای واقعی دور شده و تلاش می کند در ذهن و روان خود به حقیقت نزدیک شود و یک سری توهمات را به یافتن حقیقت نسبت دهد. در حالی که ما در مبحث معرفت شناسی به دنبال یافتن حقیقت هستیم تا بتوانیم راه و روش صحیح تری را در زندگی اتخاذ کنیم تا به حقیقت نزدیک‌تر شویم نه اینکه توهم حقیقت را در ذهن بپروریم. البته در چند سال اخیر گروهی به نام شبکه هوش کیهانی یا حلقه تلاش نموده‌اند با بیان موضوعات علمی و همسو کردن عرفان با واقعیت‌های علمی این روش معرفتی را عقلی و علمی معرفی کنند.

اما هنگامی که ما نقطه نظرات این گروه را در مورد رابطه علم و عرفان مطالعه می کنیم، متوجه می‌شویم یک شکاف عمیق بین علم و باورهای این گروه وجود دارد که مُبلغان این روش معرفتی تلاش دارند با تفسیر و توجیه این شکاف را پر کنند و علل همه هستی را به عرفان ربط دهند و در راه این توجیه و تفسیر اشعار و نظرات شاعران و صاحب نظرات پیشین را مستقیما به یافته‌های علمی امروز بشر ربط می‌دهند. شبکه هوش کیهانی ساختار اصلی جهان مادی را آگاهی (شعور)، انرژی و ماده می‌داند و معتقد است به غیر از ماده و انرژی عنصر آگاهی هم باید در جهان هستی وجود داشته باشد تا بتواند چنین نظم و حرکتی را جهت دهد. آنان قوانین حاکم بر شعور سلول و انسان را چنین بیان می کنند:

«۱ – یک سلول دارای شعور منحصر به فرد خود بوده که شرح وظایف آن سلول را شامل می‌شود

۲ – نظارت بر شعور سلولی بر عهده کالبد ذهنی انسان است که کیفیت شعور ی و شرح وظیفه آن سلول را تعیین می کند

۳ – ارتباط شعور سلول و شبکه شعور کیهانی از طریق کالبد ذهنی صورت می گیرد

۴ – شعور دارای تشعشع است.

اجزا در کنار یکدیگر تحت تأثیر شعور تشعشعاتی یکدیگر قرار دارند

۵ – افکار، احساسات و بیماری انسان نیز دارای تشعشعات شعور یست

۶ – مجموعه شعور تشعشعاتی افراد روح جمعی آن مجموعه را تشکیل داده به این ترتیب روح جمعی خانواده، جامعه و بشریت را خواهیم داشت.

۷ – شعور سلول هم به طور مستقیم، از طریق شعور کیهانی وهم از طریق شعور ماده قابل اصلاح است.

۸ – زمانی که اصلاح شعور سلولی به طور مستقیم از طریق شعور کیهانی انجام می‌شود، هیچ گونه اشتباهی رخ نداده و با عارضه جانبی روبرو نخواهیم شد، زمانی که از شعور ماده استفاده می کنیم، اولا، امکان تشخیص غلط وجود داشته وثانیاً امکان اینکه شعور ی برای سلول خاصی مناسب و برای سلول دیگری نامناسب باشد، وجود دارد.» در نگاه نخست این اصول برای یک فرد که دانش ومطالعه کافی در زمینه مباحث سیتولوژی (علم سلول شناسی) نداشته باشد بسیار اغو اگر و مورد پسند و در خور توجه است، اما فاقد هر گونه ارزش علمیست و مطالب علمی با مغلطه و دستکاری به شیوه زیبایی بیان شده تا افرادی که نخستین بار با چنین مباحثی آشنا می‌شوند به خوبی تحت تأثیر قرار بگیرند. شبکه عرفان کیهانی ادعا می کند که، از راه ارتباط افراد بیمار با این شعور کیهانی قادر است کلیه بیماران را درمان کند که به این نوع درمان فرادرمانی اطلاق می کنند و معتقدند که این نوع درمان هیچ گونه عوارض جانبی برای فرد درمان شده ندارد. این شبکه اگر فراتر از ادعا و رجز خوانی قادر باشد از راه ارتباط با هوش کیهانی کلیه بیماران از جمله بیماران صعب العلاج مثل سرطان، بیماری‌های مادرزادی و ژنتیکی را در مان کند، گذشته از آنکه به بشریت خدمت بزر گی نموده و انسان را از بزرگترین مشکلات نجات می‌دهد، می‌تواند ثابت کند که بر خلاف علم امروز بشر، که، معتقد است اصل آنتروپیک تعیین کننده نوع نظام موجود در کیهان است، هوش فرا مادی نظام هستی را به این شکل پدید آورده است و

در این صورت تأثیرات بسیار شگرفی در باورهای علمی ایجاد خواهد کرد و چنین ادعایی راه گشای بسیاری از دیگر مشکلات علمی خواهد بود.

از آنجا که شفای بیماران در این روش کوچکترین هزینه‌ای در بر ندارد و این شفا می‌تواند در هر زمان و هر مکان به همه افراد بشر کمک کند برای شبکه هوش کیهانی جای درنگ نیست که این خدمت بزرگ و این معرفت عظیم را هر چه سریعتر به نتیجه برساند تا مراکز علمی و پزشکی جهان بر شفای بیماران خود صحه بگذارند و بپذیرند که عرفان تنها توهم‌های واهی نیست و متصل به همان حقیقتیست که بشر چراغ به دست، گرد جهان دنبال آن می‌گردد. در این صورت است که بشر استدلال گر می‌پذیرد که فراتر از علل مادی یک علل فوق مادی می‌تواند رشد سلول‌های سرطانی را متوقف کند، کور مادر زادی را شفا بدهد و امید زیستن را در دل بیماری که ساعت‌های مرگ خود را لحظه شماری می‌کند زنده نماید. اما از زمانی که بشر خود راشناخت تا به امروز روش‌های روانی زیادی در جهت تلقین شفای بیماران به کار رفته که هیچ کدام از آنها بر خلاف بسیاری از مدعیان ارتباطی با نیروهای فرا مادی ندارد، دانشمندان جهت بررسی این نوع درمان‌ها آزمون‌های متعددی را بر گزار کرده‌اند که به نمونه‌ای از آن اشاره می‌کنیم.

یک نمونه از این آزمون‌ها آزمون دکتر موزلیست که در یکی از بیمارستان‌های تگزاس آمریکا بر روی بیماران مختلفی که از درد شدید مفاصل رنج می‌بردند، انجام داد. او بیماران خود را بدون آنکه خودشان مطلع باشند به دو گروه تقسیم کرد. یک گروه را تحت عمل جراحی قرار داد و مشکل آنها را بوسیله عمل جراحی رفع نمود. اما برای گروه بعدی بدون آنکه عمل جراحی روی مفاصل آنها انجام دهد، تنها یک عمل جراحی نمایشی را برای آنها بازی کرد و به بیماران و همراهان آنان وانمود کرد که برای آنها عمل جراحی مفاصل انجام داده است.

دکتر موزلی با کمال تعجب مشاهده نمود که هر دو گروه از بیماران پس از عمل جراحی و بعد از عمل جراحی نمایشی به یک اندازه از درد آنها کاسته شده است.

او به این نتیجه رسید که افرادی که تحت عمل جراحی نمایشی قرار داده شده‌اند تنها به دلیل اینکه ایمان داشته‌اند عمل جراحی می‌تواند به درد آنها خاتمه دهد پس از این عمل جراحی نمایشی هم احساس سلامتی می‌کنند در نتیجه درد آنها تسکین پیدا کرده است.

در آزمونی دیگر یک کشیش سخنور و حاذق که از فن بیان بسیار خوبی برخوردار بود، توسط یک خطبه بسیار پرشور توانست حالت خلسه و تفکر روحانی را برای مخاطبان خود فراهم کند به شکلی که تعداد زیادی از این مخاطبان پس از ایراد این خطبه اعلام کردند که توانسته‌اند بر بسیاری ازمشکلات و بیماری‌های خود فائق آیند. آزمون گران در موقعیت مناسب دیگری، به جای آن کشیش خطیب بازیگر توانایی را برای ایراد خطبه راهی کردند و این بازیگر توانست همچون کشیش حاذق شور و شعف وصف ناپذیری به مجلس بدهد به قسمی که باز هم عده زیادی از جمعیت مخاطب به حالت خلسه روانی فرو رفتند، آزمون گران با کمال تعجب مشاهده کردند که پس از این آزمون هم عده زیادی از شنوندگان اعلام کردند که پس از این خطابه توانسته‌اند بر بسیاری از مشکلات و بیماری‌های خود غلبه کنند.

موضوعات از این دست توانایی و ساختار بسیار پیچیده مغز انسان را نشان می‌دهد که اگر مغز در شرایطی قرار بگیرد که باور کند از این پس مشکل یا بیماری برای فرد وجود ندارد از فرستادن برون‌داده‌ای که سبب می‌شود فرد احساس درد یا نا آرامی و اضطراب کند، خود داری می‌کند و با این حساب، احساس درد یا فشار مشکلات از ذهن فرد برداشته شده و احساس درمان و آرامش می‌کند.

در حقیقت بیماری یا مشکل هنوز به درمان وحل نشده اما فرد تصور می‌کند که شفا یافته یا مشکل او حل شده است.

شبکه حلقه مرگ مغزی را مرگ نامحسوس ترجمه کرده و دلیل آن را هاله‌ای از انرژی منفی می‌داند که اطراف فرد گرد آمده، در

حالی که از نظر علمی قسمت‌های فوقانی مغز که وظیفه پردازش اطلاعات را بر عهـده دارند آسیب می‌بینند اما قسمت‌های تحتانی که وظیفه کنترل اعمـال حیـاتی را بر عهـده دارنـد هنوز می‌تواننـد وظیفه خود را انجـام دهنـد، به این جهت فرد از نظر اعمال حیاتی چون تنفس و ضربان قلب سالم است اما مغز هیـچ کنترلی بر بـدن نـدارد. در اینجا پزشـکان با عکس برداری و اسکن‌های مختلف قسمت‌های آسیب دیده مغز را شناسایی می کنند.

این موضوع نشان می‌دهـد که کنترل همه قسـمت‌های بـدن و حتی فعل و انفعالات و فرمان‌های درونی چون تفکر بر عهده خود مغز است.

مغز فیزیکی هم ناشـی از آسـیب دیـدن یکی از اعضـای حیاتی بـدن است که ممکن است پس از مـدتی مشـکل برطرف شود و فرد زنده بماند. مرگ قطعی زمانی رخ می‌دهد که کلیه سلول‌های اعضای حیاتی چون مغز، قلب، شش، کبد و ... بر اثر کمبود اکسیژن یـا وجود مواد سـمی یـا ... توانـایی انجـام وظایف حیاتی خود را ازدست بدهنـد. شـبکه حلقه معتقـد است مغز ابر کامپیوتریست که اپراتور آن بُعد فرامادی بشر است.

اما اشتباه این گروه آن است که مغز را با کامپیوتر مقایسه می کنند.

مغز کامپیوتر نیست که تنها وظیفه‌اش پردازش اطلاعات باشد.

ما اگر از مغز پیچیـده انسان هم صـرف نظر کنیم و بخواهیم ساده‌ترین مغز موجودات را با کامپیوتر مقایسه کنیم می‌توان عنوان کنیم که، مغز موجود زنـده، به دلیـل داشـتن توانـایی خودسازمانـدهی، این ویژگی را دارد که تغییرات محیط را در درون سیسـتم خود به شکلی سازمان یافته تصویر کند.

به بیـان دیگر، سیسـتم زنـده نسبت به تغییرات محیـط خـارج از خود واکنش نشـان می‌دهـد و این واکنش همـان تصویریست که از دگرگونی‌های محیط، بر ساختار پویای مادی زنده منعکس می‌شود و این همان مفهوم بازنمایی (آگاهی) است.

بازنمایی امروزه بیشتر به عنوان کارکرد بنیادین دسـتگاه حسـی معنا می‌شود و به شکلی ویژه از همین انعکاس جهان خارج بر سیستم زنده دلالت می کند.

پس آگـاهی عبـارت است از توانایی بازنمایانـدن تغییرات محیط، در درون سیسـتم عصبی. اگر سیسـتمی آنقـدر پیچیـده شود که از خودش هم در خودش بازنمایی داشته باشد، آنگاه آن سیستم خودآگاه است.

خودآگـاهی به این معنـا، یـک حـالت خـاص آگـاهی قلمـداد می‌شود. آگـاهی توانایی بازنمایی محیط در قالب شـبکه‌ای از روابط پردازشـی و اطلاعاتیست و خودآگاهی شـکل خاص از آگاهیست که بازنمایی خود همین فرآیند را هم در بر بگیرد و به اصـطلاح، خصلتی «خود ارجاع» به خود بگیرد.

این بدان معناست که در سیر تکامل، سیسـتم‌هایی پدید آمده‌اند که نه تنها جهان خارج را بازنمایی کرده و آن را در قالب رمزگان حسـی کـد گـذاری کرده‌انـد، که خود همین رونـد بازنمایی را هم بار دیگر در درون خود بازتابانده‌انـد و خود فرآینـد رمزگذاری داده‌های حسی را بار دیگر در سطحی پیچیده‌تر رمزگذاری کرده‌اند.

سطوح آگاهی را «هشیاری» می‌نامنـد. هشـیاری حالتیست که دسـتگاه پردازنـده عصبی در آن قرار دارد. از سوی دیگر، پراکندگی اندك خودآگاهی در میان گونه‌های جانوری، نشان می‌دهد که بقا به سادگی بدون این دستگاه با شکوه اما بغرنج نیز ممکن است.

تنها جانوری که در مورد خودآگاه بودنش قطعیت وجود دارد، انسان است.

در مورد شامپانزه، گوریل و دلفین، نشانه‌هایی قانع کننده وجود دارد که به حضور شکلی از خودآگاهی در ایشان دلالت می کند.

بر اساس شواهدی کمتر و غریبتر، شـکلی از این حالت را می‌توان به مورچه و زنبور نسبت داد. از این رو خودآگاهی امری استثنایی در موجودات استثنایی است.

تنها شماری انگشت شمار از گونه‌های جانوری قابلیت خودآگاهی را در خود پرورده‌اند و آنان نیز تنها در بخشی از عمر خویش خودآگاهانه به جهان می‌نگرند. از این رو خودآگاهی حالتی ویژه و استثنایی از هوشیاری است.

از منظر دیگر اگر بخواهیم این موضوع را بررسی کنیم باید ساختمان مغز را به دقت مطالعه نماییم. گاهی دانشمندان از طریق اسکن و عکس برداری این کار را انجام می‌دهند و گاهی با بررسی مغز افرادی که دچار ضایعه مغزی شده‌اند کارکرد مغز را دوباره مورد بررسی قرار می‌دهند تا متوجه شوند این ضایعات چه تأثیری بر فرد گذاشته است.

برای مثال، آسیب دیدن به قسمت ورنیکه مغز که مسؤول هماهنگ کردن و درک اطلاعات بین مراکز سه گانه بینایی، شنوایی و حسی است، موجب می‌شود فرد، درک درستی از دیدارهای خود نداشته باشد.

مثلاً اگر از او سؤال شود اکنون چه چیزی را مشاهده کند مغز او قادر نیست به قسمت حافظه دستور دهد تا فرمانی صادر کند مبنی بر اینکه او آنچه می‌بیند در گذشته هم دیده و به عنوان مثال نامش درخت است.

او درخت را می‌بیند اما چون ورنیکه آسیب دیده نمی‌تواند به قسمت یادآوری و درک مغز بگوید این یک درخت است.

در مورد شنوای و حس هم چنین مشکلی به وجود می‌آید و فرد نمی‌داند چه می‌شنود و چه چیز را احساس می‌کند.

بیان این موضوع نشان می‌دهد که مرکز ادراک و پردازش اطلاعات خود مغز است، اگر قرار بود مرکز درک مغز خارج از خود مغز باشد یا اپراتوریش بر عهده خارج مغز است چنین فردی باید می‌دانست چه چیزی را می‌بیند چون هیچ کدام از اعصاب بینایی این فرد آسیب ندیده‌اند.

تنها مرکز درک شنوایی او آسیب دیده و او نمی‌تواند مشاهدات خود را تفسیر کند.

در سال ۱۸۴۸ جوان ۲۵ ساله‌ای به نم فیناس گیج که کارگر ماهر، منضبط و خوش اخلاقی بود، در حین کار میله‌ای به سر او اصابت کرد و قسمت لوب پیشانی مغز او آسیب دید. ضربه به شکلی بود که میله از پشت سر وارد شد و از پیشانی خارج گردید اما قسمت‌های دیگر مغز آسیب ندید چون حواس، تکلم و بقیه قسمت‌های بدن او سالم بودند اما شخصیت او به طور کامل تغییر یافت. فیناس دیگر ماهر، خوش اخلاق، با حوصله و منظم نبود بلکه شخصیت او به فردی پرخاشگر، لجوج، دودل و متزلزل تغییر یافته بود. تحقیقات در مورد مغز و رفتار فیناس کمک‌های بزرگی به علم روانشناسی کرد به این خاطر جمجمه و مدارک مربوط به آسیب مغزی او هم اکنون در موزه دانشگاه هاروارد نگهداری می‌شود. از آنجا که علم روانشناسی وشناخت کارکردهای مغزی بسیار پیچیده است و حتی بسیاری از دانشجویان این رشته ذهنیت واقعی نسبت به بسیاری از کارکردهای مغز ندارند، مثلا نمی‌توانند تجسم کنند که شخصیت وابسته به همین مغز و اطلاعاتیست که از محیط اطراف خود جمع آوری کرده،. یا بسیاری از این دانش آموختگان درک درستی از واقعه مرگ ندارند. یا عمل فکر کردن که به نظر می‌رسد مشتی نورون‌های مادی نتوانند فرآیند پیچیده، همچون اندیشیدن، را در وجود بشر شکل دهند، پس چنین اعمال خارق‌العاده به عهده یک اپراتور غیر مادیست که از راه تشعشعات یا فرمان‌های خود، فرآیند پیچیده‌ای همچون اندیشیدن یا شخصیت را برای مغز میسر می‌سازد! البته این نوع طرز تفکر برای کسانی که آشنایی کامل با علم روانشناسی و کارکردهای مغز دارند، بسیار خنده آور است.

این موضوع باعث شده تا، بسیاری دانسته یا ندانسته از این عدم آگاهی سو، استفاده کنند و باورهایی را به فرد بقبولانند که هیچ سند و مدرک علمی ندارد. پایه گذاران عرفان کیهانی با آنکه آشنایی کامل باعلم روانشناسی و کارکردهای مختلف مغز داشته‌اند، اما از فقدان تخصص و مهارت مخاطبان خود سو، استفاده کرده و در مورد کارکردهای مختلف مغز و جنبه‌های روانی بشر اظهارنظرهای مختلفی نموده‌اند که هیچ وجاهت علمی ندارد. آنها با علم جدید روانشناسی آشنا هستند اما علت و دلایل فرآیندهای مغزی را مانند فلاسفه قدیمی بی هیچ سند و مدرکی به بعد فرا مادی بشر ربط می‌دهند و برای اینکه مخاطب خود را بیشتر اغوا کنند، انسان‌ها را به سه گروه افراد ساده، دانا و سوپر دانا تقسیم می‌کنند و در جهت تشویق افراد ساده و خوش باوری که موضوعات

جدید را به راحتی می‌پزیرند و در نکوهش افراد دانایی که هر مطلب جدید را با سند و مدرك و استدلال می‌پزیرند، داد سخن سر می‌دهند. این در حالیست که همه ما می‌دانیم تنها ابزار بشر برای رسیدن به واقعیت و انطباق گزینه‌های غلط و درست و داوری کردن در مورد آنها عقل وخرد بشر است و انسان تنها با استدلال می‌تواند راه درست خود را انتخاب کند و تنها وجه تمایز انسان با دیگر موجودات همین استدلال گری و منطق پذیری او ست. در حالی که شبکه حلقه معتقد است:

«بنا بر این عقل پیوسته با کارهایی که منافع مادی و ملموس نداشته باشد مخالفت می‌کند و هر کجا انسان بخواهد کار دل را دنبال کند، مخالفت سرسختانه نشان می‌دهد. برای نمونه، وقتی که شخص بخواهد تجربه ماورایی وغیر متعارف پیدا کند، عقل به شدت واکنش نشان داده و به کلی وجود چنین دنیایی را منکر می‌شود.» در پاسخ باید گفت:

کار دل کدام است؟

دل تنها وظیفه پمپاژ خون را بر عهده دارد و مسائل عاطفی، عشقی و احساسی بر عهده مغز است که در موقعیت مناسب نه تنها اختلال ایجاد نمی‌کند بلکه با فرمان ترشح هورمون‌های مختلف بدن را پذیرای حالت‌های احساسی می‌کند.

اما سخن دیگر شما درست است که می‌گویید، عقل از فریب خوردن انسان جلوگیری می‌کند در طول زندگی بشر هم ثابت شده که، همواره انسان را از جادوگری، خرافه پرستی و اغو اگر ی بر حذرداشته و از او می‌خواهد واقعیت زندگی خود را (اگر چه این واقعیت نسبی باشد) فدای حقیقتی نکند که ریشه در توهمات و خیالبافی دارد. البته اگر شما بتوانید با روش فرا درمانی خود بیمار سرطانی را به شکلی درمان کنید که اثری از سلول‌های بیمار در بدن او نباشد یا دیگر بیماران را به شکل واقعی شفا دهید، عقل نه تنها با ادعای شما مخالفت نمی‌کند، بلکه می‌پذیرد که شما حقیقت را یافته‌اید.

http://razhayedel.blogfa.com

عرفان چند ضلعی@

نقد عرفان حلقه

عرفان چندضلعی

«میرحمید موسوی»

جهان از حدود یکی و دو دهه پیش، بستر ظهور و پیدایش چشمگیر و روزافزون مکاتیب و فرقه‌های معنویت گرای انحرافی و عرفانهای کاذب نوظهور هست؛ در این بین کشور ایران نیز ازجریان این پروسه (یابه عبارتی پروژه) جهانی عقب نمانده و شاهد ظهور صدها مدعی تاسیس و بنیان نهادی عرفانی ومعنوی بوده است.

یکی از این عرفانها که از سالهای آغازین دهه‌ی هشتاد شمسی در ایران که به طورمخفیانه و زیرزمینی اقدام به برگزاری، آموزش و عضوگیری مرید و داوطلب کرده، عرفان حلقه یا کیهانی است.

بنیانگذارومؤسس این نحله انحرافی فردی به نام محمدعلی. طاست، این فردادعا می‌کند این عرفان (عرفان کیهانی) حاصل ۳۰ سال سعی وتلاش او بوده وراهگشای تمامی مشکلات و بیماریهای جسمی و روحی مردم صرفنظرازهر گونه اعتقاد، مذهب و مسلك است؛ [۱] ایشان همچنین بیان می‌کنند که فرد با اتصال به شبکه هوشمند شعور الهی می‌تواند از هر گونه بیماری لاعلاج شفا یابد و حتی پیامبران الهی مانند عیسی (علی نبینا و عَلَیْهِ السَّلَام) باتمسک و توصل به این نیروی عام الهی می‌توانست بیماران را شفا دهد و مردگان رازنده کند؛ [۲] در حول و محور عرفان کیهانی ابهام و پرسش بسیار است مانند:

آیا این عرفان جعلیست یا کشفی؟ درمان است یاعرفان؟ سر سلسله عرفان حلقه را چه کسی تعیین کرده است؟

چرا لایه‌ی دفاعی باید توسط مستر و با گرفتن امضا تفویض شود؟ سر دسته این عرفان چه سابقه علمی و دینی دارد؟

...و دهها سؤال اینچنینی که همیشه بدون پاسخ مانده و هیچ جوابی از سوی این گروه انحرافی داده نشده است.

مابه حسب وظیفه جهت آشنایی عموم مردم مؤمن و مسلمان ایران اسلامی در چند مقاله سعی خواهیم داشت بررسی تطبیقی کامل این عرفان، با سایر عرفانها و مکاتیب معنوی نوظهور انحرافی ارائه نماییم؛ انشاالله مورد استفاده قرار گیرد و تا حدودی افکار باطل و پوچ این گروه مدعی را آشکار سازد.

ریکی اُمٌّ و اَب ّعرفان

حلقه «ریکی» به معنای انرژی کیهانی [۳] در قرن ۱۹ توسط میکائواوسویی [۴] در ژاپن بناگذاری شد.

خواستگاه ابتدایی این مکتب هند، تبت و چین بوده است که توسط اوسویی در ژاپن با اعمال تغییراتی ریکی نامیده شد.

بدون شک بعد از تطبیق اندکی از عقاید این گروه با افکار عرفان حلقه در خواهید یافت که عمدتاً عرفان حلقه زائیده و اقتباس شده از عقاید و اعمال ریکی هست.

۱ – تعریف و آشنایی با هر دو گروه

۱ – ۱ ریکی؛ در تعریف ریکی اصطلاحات و بیانات زیادی وارد شده است ولی مهمترین آنها به صورت زیر ذکر شده است [۵]:

– ریکی نیروی عمومی حیات، انرژی کیهانی، نیروی همگانی الهی، شفا بخش جهان. – نوعی انرژی هوشمند و سامان دهنده. – یک هنر که از مستر به فراگیر منتقل می‌شود. – انرژی نامحدود و بی نهایت دائمی. – انرژی هوشمند و خلاق، یک دوست حقیقی و یک هدیه الهی –. وجود هوشمند و زنده و آگاه. از تعریف فوق چند نکته مهم دیده می‌شود:

الف) «ریکی» وجود هوشمند الهی

ب)

«ریکی» شفا بخش و بهبود دهنده الهی بی نهایت

ج)

«ریکی» انرژی و نیروی کیهانی که از مستر به درمانگر انتقال می‌یابد.

د)

«ریکی» زنده، هوشمند و آگاه

۱ – ۲ عرفان حلقه؛

...«اساس این عرفان بر اتصال به حلقه‌های متعدد شبکه شعور کیهانی (هوشمندی حاکم بر جهان هستی) استوار است ... فیض الهی به صورت‌های مختلف در حلقه‌های گوناگون جاری بوده که در واقع همان حلقه‌های رحمت عام الهی (شبکه هوشمندکیهانی) است که می‌توان مورد به رهبرداری عملی قرارگیرد ... بیمار توسط فرد درمانگر به شبکه شعور کیهانی متصل شده و مورد کاوش قرار می‌گیرد ... در این مکتب درمانی برای درمان همه‌ی انواع بیماریها می‌تواند موثر باشد و درمانگر اجازه ندارد که نوعی از بیماریها را غیرقابل علاج بداند ... بیمار توسط مستر به شبکه شعور کیهانی اتصال می‌یابد و مورد اسکن قرار می‌گیرد» [... ۶] در تعریف و تبیین هدف و فلسفه عرفان کیهانی چند نکته قابل تأمل است که توصیه می‌شود با نکاتی که در تعریف ریکی ذکر کردیم موردمقایسه قراردهید:

الف) وجود شبکه هوشمند شعور کیهانی که حاکم بر جهان هستی است.

ب) شبکه‌ای که شفا بخش تمام بیماریهای روحی و جسمی لاعلاج است.

ج) انرژی که از شبکه شعور کیهانی به واسطه مستر به بیمار اتصال و تفویض می‌یابد.

دِ) شبکه کاملاً آگاه و هوشمند

۲ – وابسته نبودن به هیچ اعتقاد، دین و مذهب

۲ – ۱ ریکی؛ «ریکی یک مذهب نیست، ریکی کاملاً غیرمذهبیست شما می‌تونید به هر دینی بپردازید یا به هیچ یک از ادیان اعتقاد نداشته باشید و همچنان از ریکی استفاده کنید و بهره‌مند شوید ... ریکی به هیچ دینی وابسته نیست و اکنون افراد با مذاهب و اعتقادات مختلف جزو درمانگران ریکی هستند.»

۲ – ۲ عرفان حلقه؛ «از آنجا که انسان شمول است همه‌ی انسانها صرف نظر از نژاد، ملیت، دین، مذهب و عقاید شخصی می توانند جنبه‌ی نظری آن را پذیرفته و جنبه‌ی عملی آن را مورد توجه و استفاده قرار دهند ... به طور کلی، همه انسانها صرفنظر از نژاد، جنسیت، سن و سال، سواد و معلومات، استعداد و لیاقتهای فردی، دین و مذهب، گناهکاری و بیگناهی، پاکی و ناپاکی و... می‌توانند از رحمت عام الهی (شبکه شعور کیهانی) برخوردار شوند ... سن، جنسیت، میزان تحصیلات، مطالعات، معلومات، تعالیم و تجارب عرفانی وفکری مختلف، استعداد و لیاقتهای فردی و ... هیچ تاثیری در کار با شبکه شعور کیهانی ندارد، زیرا این اتصال و برخورداری از مدد قرآن فیض و رحمت الهی بوده که بدون استثنا شامل حال همگان است» [... ۷] نکته مهمی که در هر دو از گروهها دیده می‌شود اینست که برای دریافت این نیروی شفا بخش الهی نیازی به اعتقاد حتی به خود خدا به عنوان منبع انرژی شفا بخش و ادیان الهی نیست و همچنین فرد فرقی ندارد مشرک باشد یاکافر و یا گناهکار، برای همه‌ی کسان است.

۳ – معنویتی فراتر از دین

۳ – ۱ عرفان ریکی؛ «ریکی مذهب نیست ولی معنویت است، معنویت، اعتقاد و ایمان در ارتباط شما با الهیت است.

هدف از پیشرفت معنوی، بهبود بخشیدن این ارتباط و مشاهده الوهیت در درون خود و پیرامونتان می‌باشد.

مذهب راهناییست که به شما نشان می‌دهد چگونه خود را از لحاظ معنوی پرورش دهید. مذهب به شما می گوید که الهیت چیست و متن‌ها (دعاها)، مکانهای مخصوص عبادت و راهنمایانی برای حمایت از شما معرفی می کند.

ممکن است شما پیرو دینی باشید ولی ارتباط معنوی قلبی نداشته باشید، ریکی امکانات رشد معنوی را فراهم می‌نماید. اهمیت ندارد که پیشینه مذهبی شما چیست. شما متوجه خواهید شد که در ریکی اصول با معنا بوده و هیچ تعارضی بامذهب شما ندارند.

در حقیقت ریکی باید ارتباط معنوی شخصی شما را ارتقا دهد. سیمای معنوی ریکی، شما را قادر به انجام موارد زیر می‌سازد:

الف) اتصال به مبدا: شما از نماز و مراقبه برای ارتباط با خداوند یا قدرت برتری که به آن اعتقاد دارید استفاده می کنید. ارتباط معنوی، منبع بی‌پایانی از انرژی ریکی را فراهم می کند.

ب)

کانال انتقال انرژی برتر: انرژی شفادهنده ریکی از درمان گر نمی‌باشد، این انرژی ازطرف خداوند یا انرژی برتر، به واسطه درمانگر انتقال می یابد.

ج)

حفظ سلامت معنوی: همچنان که شما سلامت جسمانی خود را به وسیله غذای مغذی، هوای تازه و ورزش حفظ می‌نمایید، به حفظ سلامت روحانی خود نیز نیاز دارید. نماز، مراقبه، اوقات آرام و تمرینات معنوی (انجام اعمال خوب) می‌توانند در این رابطه کمک کنند.»

۳ – ۲ عرفان حلقه؛ توضیح و تبیین آرا و عقاید موسس و بنیانگذار عرفان کیهانی در این باب رساله‌ی مجزایی را می‌طلبد، لذا در مقالات آتی به طور مفصل به این موضوع خواهیم پرداخت ولی به طور اجمالی بنیانگذار و رئیس فرقه کیهانی، این عرفان را یک جریان معرفت شناسی معرفی می کند که ضامن و رابط و عامل رسیدن به کمال و خودشناسی است.

به بیانی روشنتر طریقت را عامل قبولی شریعت می‌داند بدین سان که دین را به دوبال شریعت و طریقت تقسیم نموده و بیان می‌دارد

که دین بـدون وجود یکی از هر دو ناقص است، [۸] این مطلب در زمانی بیان می‌شود که برای یک فرد آگاه به اسـلام روشن است که در دین طریقت و شریعتی به طور مجزا وجود نـدارد و شـریعت همـان طریقت، طریقت نیز همـان شـریعت است و قابـل تجزیه و ترکیب و مجزا بودن از یکدیگر نیستند و هر دو (شـریعت و طریقت) دارای یک مفهوم ایمان و عمل صالح هسـتند و تقسیم دین به دو قسم طریقت و شـریعت، بـدعت بزرگی در دین بود که توسط صوفیان و شـعرای وابسـته مطرح شد والا در دین چنین مطلبی بیان نشده است.

****

پی‌نوشتها:

۱ – مصاحبه محمدعلی. ط با سایت رسمی موسسه عرفان حلقه interuniversal. persianblog. ir

۲ – همان

۳ – Riانرژی وKeiکیهانی

۴ – pronounced Me – ka – oh OOh – su – ee

۵ – تمام مطالب راجع به «ریکی» ازسایتwww. arvah. net استفاده و اقتباس شده است.

۶ – انسان از منظر دیگر، ص ۱۹، ۷۲ تا ۸۵

۷ – همان، ص ۲، ۲۱، ۷۶

۸ – مصاحبه محمدعلی. ط با سایت رسمی موسسه عرفان حلقه interuniversal. persianblog. ir

بخش آموزه‌ها

تعریف عرفان کیهانی

عرفان کیهانی (که عرفان حلقه نیز نامیده می‌شود) بر اساس گفته بنیانگذار آن «نوعی سیر و سلوک عرفانی است که مباحث عرفانی را مورد بررسی نظری و عملی قرار می‌دهد» [۱]. چنانکه در ادامه مقاله خواهد آمد، مقصود از سیر و سلوک معنوی نه ارتباط با خدا بلکه ایجاد ارتباط با شـعور کیهانی است که با تشـکیل حلقه درمانی صورت می‌گیرد؛ [۲] با توجه به نوشـته‌های وی که در ادامه به آنها می‌پردازیم می‌توان در تعریف این مکتب گفت:

عرفـان کیهـانی مکتبی انسـان محور است (محور مبـاحث و اهـداف آن انسـان است) که از جنبه نظری، جهـان را مجـازی و سراسـر حرکت دانسـته و شـعور کیهانی را محرک عالم می‌شـمارد و انسان را به وسعت هستی تعریف می‌کند و از جنبه عملی، نجات انسان را جمعی و در پی رهایی از کثرت و رسـیدن به وحدت می‌داند و شـعور کیهانی را نقطه مشترک بین انسان‌ها شـمرده و در راسـتای همین وحدت از فرادرمانی برای درمان همه بیماری‌ها استفاده می‌کند.

جنبه نظری از نگاه مؤسس عرفان کیهانی انسان همواره دو پله در مقابل خود دارد:

پله عقل و پله عشق. بر این اساس این مکتب دارای دو جنبه نظری و عملی است.

جنبه نظری این مکتب به پله عقل، مربوط می‌شود و نگاهی ویژه به جهان و انسان است.

امـا جنبه عملی بـا پله عشق پیونـد داشـته و روش عملی در این مکتب را به عهـده دارد. [۳] جهـان جهان از نگاه این مکتب، سراسـر حرکت بوده و فاقـد وجود خارجی است؛ [۴] به این معنا که وقتی اتم را می‌شـکافیم به ذرات متحرک می‌رسـیم و اگر این ذرات را

بشکافیم و همین روند را تا بی نهایت ادامه دهیم باز به ذرات ریزتری که متحرکند می‌رسیم. بنا بر این، شالوده جهان، از حرکت تشکیل می‌شود و از آنجا که حرکت، به طور مستقل و جدا از شیء متحرک، وجود خارجی ندارد بنا بر این جهان هستی مادی، وجود خارجی نداشته و صرفاً دارای وجودی مجازی می‌باشد؛ زیرا هر جلوه‌ای که ناشی از حرکت باشد، مجازی است.

آنچه از هستی مادی مشاهده می‌کنیم فقط واقعیتیست که در اثر حرکت در حرکت موجود در عالم، حاصل شده است.

نظیر استوانه‌ای که از حرکت دورانی یک تیغه بر یک محور پدید می‌آید. شعور کیهانی آنچه این حرکت را به وجود می‌آورد عاملیست به نام «شعور کیهانی این عامل، تنها واسطه بین خدا و خلق به شمار می‌رود [۵] و مایه ایجاد وحدت در عالم است؛ [۶] شعور کیهانی هوشمندی حاکم بر جهان است که جهان هستی را به وجود آورده است.

به بیان دیگر جهان هستی تصویری مجازی از حقیقتی دیگر به نام شعور و آگاهی است.

بنا بر این، حقیقت این جهان را همان شعور کیهانی تشکیل می‌دهد. [۷] با این حال در هر لحظه سه عنصر، در جهان هستی مادی موجود است:

آگاهی، ماده و انرژی. [۸] هر یک از این سه عنصر، قابلیت تبدیل شدن به یکدیگر را دارند. [۹] این در عرفان کیهانی از شعور کیهانی با نام‌های دیگری چون شبکه شعور کیهانی، هوشمندی حاکم بر جهان هستی، هوشمندی کیهانی، شعور و آگاهی خداوند، شعور الهی، روح القدس، جبرئیل، یدالله و ... یاد می‌شود. [۱۰] شبکه مثبت و شبکه منفی شعور کیهانی به عنوان شبکه مثبت نیز شناخته می‌شود. شبکه مثبت کلیه اطلاعات و آگاهی‌های لازم را در جهت رسیدن انسان به کمال در اختیار انسان می‌گذارد. در برابر، شبکه منفی قرار دارد که مسیر شیطان است و کلیه اطلاعات و آگاهی‌هایی را که باعث انحراف انسان شده و او را از مسیر کمال دور می‌کند، در اختیار انسان قرار می‌دهد. آگاهی‌های شبکه مثبت، انسان را به «عرفان کمال» راهنمایی می‌کند و آگاهی‌های شبکه منفی او را به سوی «عرفان قدرت» می‌برد. [۱۱] انسان این مکتب به انسان نگاهی فراکل نگرانه دارد. [۱۲] در نگاه فراکل نگرانه، انسان به عظمت و وسعت جهان هستی دیده می‌شود. در توضیح این نگرش بنیانگذار این مکتب می‌گوید:

«انسان موجودیست متشکل از کالبدهای مختلف مانند:

کالبد یزیکی، کالبد روانی، کالبد ذهنی، کالبد اختری و کالبدهای دیگر و نیز مبدل‌های انرژی گوناگون که به اصطلاح به آنها «چاکرا» گفته می‌شود و نیز کانال‌های انرژی مختلف، ازجمله کانال‌های محدود و مسدود چهارده گانه در بدن که درطب سوزنی مطرح است، همچنین حوزه‌های مختلف انرژی در اطراف بدن مانند:

حوزه پولاریتی، حوزه بیو پلاسما و نیز اجزایی مانند شعور سلولی، فرکانس مولکولی و بی نهایت اجزای ناشناخته دیگر». [۱۳] پله عقل و پله عشق انسان همواره دو پله در مقابل خود دارد:

پله عقل و پله عشق. پله عقل؛ دنیای علم و دانش، فن و روش و تکنیک، پند و نصیحت، دلیل و برهان و استدلال، سعی و کوشش وتلاش و ... و به طور کلی حیطه‌ایست که اصطلاحاً «دنیای ابزار» نامیده می‌شود.

پله عشق؛ دنیای وجد و ذوق و شوق، حیرت و تعجب، جذبه و از خود بیخود شدن، ایثار و محبت و ... و به طور کلی حیطه و چارچوبیست که اصطلاحاً «دنیای بی‌ابزاری» نامگذاری می‌شود. بر اساس تفاوت عقل و عشق، عرفان کیهانی دارای دو بخش نظری و عملی است.

بخش نظری، بر روی پله عقل و بخش عملی بر روی پله عشق قرار دارد. عرفان نظری بیانگر و روشنگر است و با استدلال اثبات می‌کند که انسان باید چه هدفی داشته باشد و به چه دلیل باید مسیر مشخصی را دنبال کند؛ [۱۴] جنبه عملی از نگاه این مکتب انسان در عصر حاضر دچار کثرت است یعنی هر کسی به دنبال منافع شخصی خود می‌باشد.

این حالت، انسان را از تعالی دور می‌سازد. تعالی در گرو گرایش به وحدت و درک تن واحده بودن جهان هستی است.

هدف این مکتب نیز اینست که انسان را از این کثرت نجات داده و افق نگاه او را به سوی وحدت، جهت دهد. راه رسیدن به وحدت راه رسیدن به وحدت اینست که انسانها «در هوشمندی و شعور حاکم بر جهان هستی به توافق و اشتراک نظر رسیده، پس از آزمایش و اثبات آن، به صاحب این هوشمندی که خداوند میباشد برسند؛ تا این موضوع، نقطه مشترک فکری بین انسانها شده و قدرت و تحکیم پیدا نماید. بنا بر این، عامل مشترک فکری بین همه انسانها و یا به عبارت دیگر، زیربنای فکری همه انسانها، شعور حاکم بر جهان هستی و یا شعور الهی است». [۱۵]

فرادرمانی بنیانگذار این مکتب، نوعی روش درمانی به نام «فرادرمانی» را ابداع نموده و می گوید:

این روش، از موارد طب مکمل و نوعی سلوک و عرفان عملیست و موجب شناخت عملی خدای متعال خواهد بود؛ [۱۶] تکیه گاه فرادرمانی، اتصال به «شبکه شعور کیهانی» است.

فرادرمانی درمان همه نوع بیماری از راه اتصال به شبکه شعور کیهانی و قرار دادن بیمار در معرض این هوشمندی است؛ [۱۷] عرفان عملی، سلوک بر پایه عشق است که دنیای بیابزاری و فارغ از استدلال است با این سلوک، حقیقت جهان هستی از راه کشف و شهود شناخته میشود این شهود از راه ارتباط و اتصال با ماورا و کسب آگاهی حاصل میشود. جهت بهره برداری از عرفان عملیِ عرفان حلقه، نیاز به ایجاد اتصال به حلقههای متعدد شبکه شعور کیهانی است؛ [۱۸] حلقه کیهانی اتصال به شبکه شعور کیهانی از راه تشکیل حلقه صورت می گیرد.

اعضای این حلقه عبارتند از:

درمان گیر، درمانگر و شعور کیهانی. با اجتماع این اعضا فیض الهی در حلقه به جریان افتاده و بیماریهای درمان گیر درمان میشود. [۱۹] برای اتصال به شبکه شعور کیهانی ابتدا درمانگر باید فیض اتصال و نیز لایهی محافظ را از مرکزیت کنترل کننده عرفان کیهانی (بنیانگذار این عرفان) دریافت کند.

تفویض اتصال، فقط با مکتوب نمودن «سوگندنامه» مربوط هم بنا بر استفاده صحیح و انسانی از این اتصال، صورت می گیرد). [۲۰] لایهی محافظ، لایهای از جنس آگاهی برای پرهیز از تشعشعات منفیست و پس از امضای سوگندنامه به فرادرمانگر تفویض میشود. این لایه، تحت هوشمندی شبکه شعور کیهانی ضمن محافظت فرادرمانگر، بیمار را نیز چه در فرادرمانی از راه دور و چه از راه نزدیک در حفاظ مطمئنی قرار میدهد تا از «تداخل شعور معیوب سلولی» (که در بیماران وجود دارد) و «تشعشعات منفی» و به خصوص در مقابل نفوذ «موجودات غیرارگانیک» (مانند جن) محافظت کند؛ [۲۱] برای تشکیل حلقه وحدت، تنها کافیست بیمار خود را به درمانگر معرفی کند (حداقل یک مشخصه از مشخصات بیمار نیاز است، نام بیمار و یا در اختیار داشتن عکس بیمار، آشنا بودن چهره بیمار برای فرادرمانگر و یا مُعرف بیمار، برای شروع فرادرمانی کافی است) و درمانگر نیز بیمار را به شبکه شعور کیهانی معرفی نماید. فیض حلقه وحدت از برکت نزدیکی و وحدتِ حداقل دو نفر ایجاد شده و هر کجا حداقل دو نفر در حلقه جمع باشند، عضو سوم، روح القدس و عضو چهارم آن خداوند ست.

بعد از این، در ساعت معین (اگر ساعتی تعیین شده باشد) و یا طی شبانه روز، شعور کیهانی شروع به اسکن بیمار نموده و از این طریق، بیماریها تشخیص داده شده و درمان میشود. [۲۲] تنها شرط حضور در حلقه وحدت «شاهد» بودن است.

شاهد کسیست که نظارهگر و تماشاچی باشد و در حین نظاره هیچ گونه قضاوتی نداشته و هر گونه اتفاقی را در حلقه مشاهده کرده، زیر نظر داشته باشد و در حین مشاهده از تعبیر و تفسیر جدا باشد؛ [۲۳]

****

[۱] محمد علی طاهری، عرفان کیهانی، ص ۵۵.

[۲] همان، ص ۱۰۵ و ۱۰۷ و انسان از منظری دیگر، ص ۱۷.

[۳] همان، ص ۷۳.

[۴] محمد علی طاهری، انسان از منظری دیگر، ص ۳۵ – ۳۸.

[۵] عرفان کیهانی، ص ۱۱۹.

[۶] همان ۵۸.

[۷] همان، ص ۶۰، انسان از منظری دیگر، ص ۴۰.

[۸] انسان از منظری دیگر، همانجا.

[۹] همان، ص ۴۰ و ۴۱.

[۱۰] همان، ص ۸۶

[۱۱] عرفان کیهانی، ص ۹۳ و ۹۵ و انسان از منظری دیگر، ص ۱۹۸.

[۱۲] عرفان کیهانی، ص ۱۰۹

[۱۳] انسان از منظری دیگر، ص ۲۷.

[۱۴] عرفان کیهانی، ص ۷۳.

[۱۵] همان، ص ۵۶ و ۵۸.

[۱۶] همان، ص ۱۰۵ و ۱۰۷ و انسان از منظری دیگر، ص ۱۷.

[۱۷] بنگرید به انسان از منظری دیگر، ص ۹۴.

[۱۸] عرفان کیهانی، ص ۸۰ و ۸۱.

[۱۹] همان ص ۸۲.

[۲۰] همان ص ۱۱۰ و انسان از منظری دیگر، ص ۹۹.

[۲۱] انسان از منظری دیگر، ص ۹۱.

[۲۲] عرفان کیهانی ص ۸۲.

[۲۳] همان ص ۸۶.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹
بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹